

در جستجوی ریشه‌های آسمان

بودا



ترجمه و تألیف

امیرحسین ونجیر

از پوهان پرسیدند: آیا یزاسنی پدیده‌ای در این جهان وجود دارد که به آن
علاقه‌مند باشی؟ پاسخ داد: آری، من به آن ریشه‌ها و ریشه‌های مرطوب و
ایریشینی که زمین و آسمان را به هم وصل می‌کنند و این جهان خاکی را
به آسمان‌ها و افلاک پیوند می‌دهند، سخت علاقه‌مندم؛ آری، من باران را
بسیار دوست دارم.

[متن تبتی: لاشا و ساسما]

او که آسمان را نمی‌شناسد، آزاده نیست، چون با ریشه‌های خاکی که بر آن
گام برمی‌دارد بیگانه است. سخن یکی از این ریشه‌ها است و بر ما است
آن را گرامی بداریم؛ او که معنی سخن را نمی‌فهمد، با دیگر آدمیان تیر
بیگانه است.

[کنفوسیوس: گفت‌وگو با حکیم زنگی]

او که خود را به ریشه‌های ناب آسمان می‌سپارد، چه آرام و نجیب بر زمین
راه می‌رود، او با درک و فهم، و شناختن و سپردن خود به ریشه‌های
آسمان، خود را برای سیر در بی‌کرانگی آماده می‌کند. تیار برای چنین
انسانی دیگر معنی ندارد.

[چوانگ: تسو، اثر مقدس تانگ]



انتشارات مروارید

شایک: ۹۶۴-۶۵۴۲-۲۸-X

قیمت: ۲۰۰ تومان

مرکز بخش: انتشارات مروارید، تهران، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه



سفر

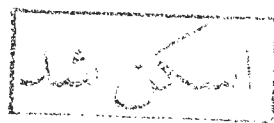
ترجمہ و تالیف: امیر حسین رنجبر

۲۶

۱۲



۶۲۳۹۳



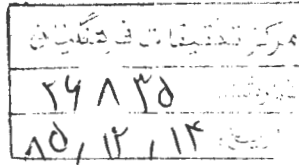
۷۲۷
۱۴۸۱
۲۵

بودا

در جستجوی ریشه‌های آسمان

تألیف و ترجمه
امیرحسین رنجبر





رنجبر، امیرحسین، ۱۳۴۶ - ، گردآورنده و مترجم.
بودا (در جستجوی ریشه‌های آسمان) / تألیف و ترجمه امیرحسین رنجبر. -
تهران: فیروزه، ۱۳۸۱.
مصور.

ISBN 964-6542-28-X

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
۱. بودا و بودیسم. ۲. بودا، ۴۵۶۳-۴۸۳؟ ق. م. Buddha الف. عنوان. ب. عنوان:
در جستجوی ریشه‌های آسمان.
۲۹۴/۳۹۱ BQ۷۱۸۵/۹ پ ۹
۱۳۸۱
کتابخانه ملی ایران
۱۹۶۱۲-۸۱ م



انتشارات فیروزه: تهران خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، ۱۳۱۲



بودا (در جستجوی ریشه‌های آسمان)

امیرحسین رنجبر

طراح جلد: بهنام معیریان

چاپ اول ۱۳۸۱

چاپخانه گلشن

حروفنگاری علم روز

صحافی آزاده

تیراژ ۲۲۰۰

شابک X-۲۸-۶۵۴۲-۹۶۴ ISBN 964-6542-28-X

مرکز پخش:

انتشارات مروارید، تهران خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، ۱۳۱۲

تلفن، ۶۴۰۰۸۶۶-۶۴۱۴۰۴۶؛ صندوق پستی ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵



فهرست

پیشگفتار	۷
بخش یکم	۱۳
تولد و زندگی	۱۷
چهار حقیقت مقدس	۳۱
بوداشناسی: تحلیلی از شخصیت بودا و تعالیم او	۴۱
بخش دوم	۵۱
منابع و مآخذ بودایی	۵۵
روایات و شاخه‌ها	۷۳
عین و ذهن در تفکرات بودا	۷۹
بخش سوم	۸۳
هینایانا یا آموزه سه گوهر مقدس	۸۷
ماهایانا: راهی گشوده بر تمام آدمیان	۹۹
تانترا: جادوی واقعیت یا واقعیت جادویی	۱۱۱
بخش چهارم	۱۳۱
رهبانیت در آئین بودا	۱۳۵
الوهیت در آئین بودا	۱۵۳
آئین بودا در نزد مردم	۱۶۱

۱۶۷.....	بخش پنجم
۱۷۱.....	آموزگار یا پیامبر
۱۷۷.....	مرگ بودا
۱۸۳.....	ضمیمهٔ ۱
۱۹۵.....	ضمیمهٔ ۲

تقدیم به مادرم
بخاطر همه چیز
گرچه می دانم دیر
بسیار دیر

امیرحسین رنجبر در مهرماه سال ۱۳۴۶ در تهران بدنیا آمد، تحصیلات دانشگاهی خود را با فلسفه آغاز کرد و برای ادامه تحصیل عازم اسکاتلند شد. تاریخ فلسفه از موضوعاتی بود که از همان آغاز توجه او را به خود جلب کرد و به شکل تخصصی تا پایان به آن پرداخت و بعد به الهیات رو آورد و با تحصیل در رشته فلسفه و کلام اسلامی به تحقیق و تفحص مشغول شد و الهیات تطبیقی را موضوع اصلی مطالعات خود قرار داد.

رنجبر فعالیت فرهنگی خود را در سال ۱۳۶۶ با همکاری در کتاب فرهنگ فلسفی به سردبیری آقای بهاءالدین خرمشاهی آغاز کرد. پس از آن در همین کتاب که به شکل ویژه نامه پدیدارشناسی در دو مجلد منتشر شد تحت نظارت آقای دکتر ضیاء موحد به همکاری خود ادامه داد.

رنجبر با نشریاتی مانند نشر دانش، ارغنون، کلک، بخارا، فصلنامه هنر و چیستا همکاری داشته است.

پیشگفتار

زندگی در صدف خویش گهر ساختن است
در دل شعله فرورفتن و نگداختن است
عشق از این گنبد سربسته برون تاختن است
شیشه ماه ز طاق فلک انداختن است
(اقبال لاهوری)

هر محققى که بخواهد آئین بودا را به همان صورتى دریابد، که در گذشته شکل گرفته و از این رهگذر پرده از روی تعالیم و آموزه‌های اصیل و بنیادین آئین بودا بردارد و به اصطلاح، کما هو حقّه به آنها بپردازد، با انبوهی از آثار و نوشته‌های بودایی مواجه می‌شود که به رغم تنوع چشمگیر و حتی تضادهای شگفت‌انگیز، همه مدعی صحت و اصالت‌اند.

بعضی معتقدند برای فهم آئین بودا باید به سخنان شخص 'بودا گوتاما' مراجعه کنیم و این سخنان را مبنا و ملاک تحقیقات خود قرار دهیم. در مقابل بعضی دیگر از محققان و بوداشناسان صاحب‌نظر، شدیداً با این شیوه و بکارگیری این نوع روش‌شناسی^۱ در تحقیقات مربوط به بودا و آئین او، مخالف‌اند. البته باید در نظر داشت که مخالفت این گروه از بوداشناسان با این نوع روش‌شناسی، دلایل علمی و واقع‌بینانه‌ای دارد که عبارتند از:

۱. کنار زدن شاخ و برگ‌هایی که طی قرون و اعصار آئین بودا را دربر گرفته،

کاری است محال، چرا که حشو و زوایدی که طی این زمان طولانی بر تعالیم بودا سایه افکنده، بر اثر نفوذ و رسوخ در این تعالیم، دیگر غیرقابل تشخیص‌اند؛

۲. سعی در یافتن سخنان مردی که هرگز دست به قلم نبرده، صراحتاً سعی و تلاشی بیهوده است؛

۳. روش‌شناسی موردنظر در خوشبینانه‌ترین حالت ممکن به آثار و نوشته‌هایی راه می‌یابد که در سرزمین‌های مختلف و به زبان‌های مختلف نوشته شده‌اند، و اغلب مغشوش و مخدوش‌اند.

در جستجوی ریشه‌های آسمان کتابی است درباره بودا، آئینی که بنیاد نهاد و تعالیمی که از خود به یادگار گذاشت. تعالیم و آموزه‌های بودا، هنوز طراوت و سادگی خود را حفظ کرده است، زیرا خردمندی نهفته در این تعالیم چنان است که نه تنها فاصله زمانی میان عصر ما و دوران او را - چیزی حدود بیست و پنج یا بیست و شش قرن - از میان برمی‌دارد، بلکه با سرزندگی، لطف و شوری که در خود نهفته دارد برای ما که امروز در قرن بیستم زندگی می‌کنیم همچنان جذاب و قابل درک و فهم است. 'راداکریشنان'^۱ بر این باور است که بودا نخستین انسانی است که سمت و سوی تفکرات و احساسات آدمی را تغییر داد و مفهومی به نام تعالی را در باور انسان جای داد: بودا، خرافات را به محک واقعیت سنجید و واقعیت را چونان جواهری گران‌بها در خزانه اندیشه قرار داد. او با صراحت آدمیان را با واقعیت روبرو کرد؛ واقعیت یا واقعیاتی که در زندگی روزمره هر انسانی نقش دارد و چنان با زندگی عجین شده که معمولاً از آنها غافلیم. حال اگر بخواهیم درباره واقعیت بودایی بحث کنیم، باید بگوئیم او واقعیت را پدیده‌ای می‌دانست سراسر تغییر و دگرگونی، بی‌قرار و فاقد آرامش که ذاتش، ناپایداری و بی‌ثباتی است و در مدار بسته‌ای گرفتار شده که وسعتش از مُلک تا ملکوت را دربرمی‌گیرد. او به جوهر این

جهان دست یافت، جوهری آمیخته با زندگی و در عین حال سازنده آن که به اعتقاد او چیزی نیست بجز 'رنج'.

در اینجا با تفاوت ظریفی میان اندیشه غربی و اندیشه شرقی مواجه می‌شویم، چنانکه اگر در مغرب زمین نخستین فیلسوفان تاریخ بشر - معروف به پیش از سقراطیان، در پی یافتن جوهر زندگی یا به قول خودشان 'ماده المواد' (Urstaff)، به عناصر مادی متوسل می‌شدند، اندیشمندان مشرق زمین خواه هندو و خواه بودایی، جوهر زندگی را در مفاهیم و معانی مائوس برای تمامی ابناء بشر جستجو می‌کردند.

کتابی که در پیش رو دارید آمیزه‌ای است از ترجمه و تألیف، بدین معنا که نویسنده حاصل پژوهش‌ها و مطالعات چندساله خود را به انضمام یادداشت‌هایی که طی سال‌ها و برای خود، جمع‌آوری کرده بود با منطق و روش‌شناسی خاصی که توضیح آن خواهد آمد، گردآوری کرده و از مجموعه اینهارساله‌ای به رشته تحریر درآورده درباره 'بودا' و 'آئین بودا' (= بودیسم). منطقی که بدان اشاره شد به فصل‌بندی و ترتیب مباحث مطروحه در کتاب مربوط می‌شود؛ این منطق به گونه‌ای است که پیش از هرچیز شخص یا شخصیتی به نام 'بودا' را از آئینی که بنا نهاده جدا می‌کند؛ بدینسان از تولد بودا، داستان‌ها و افسانه‌های مربوط به آن و تحقیق و بررسی شخصیت تاریخی بودا آغاز می‌شود و به آرامی تحولات زندگی او را تا «روشن‌شدگی» دنبال می‌کند؛ آنگاه با رعایت سیر تاریخی به تعلیم و آموزه‌های اصیل بودایی می‌پردازد و روایت‌های مختلف آئین بودا را در برابر خواننده می‌گذارد. پس از آن بخش دیگری آغاز می‌شود که در هر فصل آن موضوعاتی مطرح می‌شود که از نظر بعضی بوداشناسان یا ارزش نقد و بررسی نداشته و یا به زعم خودشان در آثار مختلفی که در این باب نوشته‌اند، به اندازه کافی - یعنی به اندازه‌ای که ارزش داشته، بدان‌ها پرداخته‌اند، مانند آئین بودا در نزد مردم و یا علل و اسباب پانگرفتن این آئین در سرزمین هندوستان و حرکت و گسترش آئین بودا به خاور زمین و خاور دور. سرانجام به بخش ضمایم کتاب

می‌رسیم که دو فصل را شامل می‌شود که یکی آئین بودا را از منظری فلسفی مورد بررسی قرار می‌دهد و دیگری آئین بودا را از زاویه‌ای دینی به نقد و نظاره می‌نشیند.

روش‌شناسی خاصی که در نگارش و تدوین این کتاب بکار رفته، نوعی روش‌شناسی مبتنی بر بازنمایی است، بدین معنی که اصولاً و اساساً، منتهای سعی نویسنده بر آن بوده است که آئین بودا را و داد و ستدهای فرهنگی این آئین با آئین هندو، که آئین غالب آن زمان هندوستان بوده است از یک سو، و تحولات و دگرگونی‌های آئین بودا را با توجه به سیر تاریخی آن، از سوی دیگر مورد بررسی قرار دهد، بی‌آنکه کوچک‌ترین امتیاز، و یا ارزش‌گذاری خاصی به خواننده القا شود. در ضمن، وجه دیگر روش‌شناسی بکار رفته در کتاب، اصطلاح‌شناسی و تکیه و تأکید بر وضوح و روشنی بخشیدن و حتی المقدور یکدست کردن اصطلاحات خاص بودایی است، به امید آنکه شاید بتواند مبنایی واقع شود برای دین‌شناسان و محققانی که درباره‌ی ادیان شرقی کار می‌کنند.

یکی از مشکلاتی که از ابتدا ذهن نویسنده را به خود مشغول کرده بود و طی کار به اهمیت و جدی بودن آن پی برد، شکل ضبط اسامی هندی، سانسکریت و پالی بود، اما خوشبختانه با راهنمایی سرکار خانم دکتر بهزادی و همچنین گفتگو با چند دوست تحصیل کرده هندی، این مشکل برطرف شد. در این زبان اسامی و اصطلاحاتی وجود دارد که با دو حرف بی‌صدا آغاز می‌شود و بلااستثناء حرف دوم «ها» (h =) است: آیا 'بودی' درست است یا 'بودهی'؟ آیا 'تات‌هاگات‌ها' درست است یا 'تاتاگاتا'؟ و ...

راهنمایی‌های دوستان به آنجا رسید که این حرف یعنی «ها»، نه نوعی «های» غیرملفوظ است و نه نوعی «های» ملفوظ، بلکه نوعی 'آسپیره'^۱ یا شهیق محسوب می‌شود که یا نوشته می‌شوند و خوانده نمی‌شوند و یا تنها

۱. Aspiré یا Aspiration در زبان‌شناسی به صدای بازدم گفته می‌شود.

برای مخارج صوتی هندی قابل درک و تلفظ است، آن هم تلفظی خاص که برای ما فارسی‌زبانان بسیار نامأنوس است. در این خصوص البته استدلال فنی و منطق دیگری نیز وجود دارد و آن از این قرار است که اگر ما - فارسی‌زبانان - این 'آسپیره' ها را در کتابت بگنجانیم، در واقع به «ها»ی هوّز خودمان، هویتی بخشیده‌ایم که این «ها» اساساً فاقد آن است، و اگر چنین کنیم، طبق معیارهای زبان‌شناختی هیچ توجیه منطقی و قابل قبولی برای آن وجود ندارد. بدینسان به توافق رسیدیم که به صورتی یکدست تمام حروف «ها» در رسم الخط فارسی نادیده انگاشته شود: بجای 'بودهی' بودی و به جای 'تات‌هاگات‌ها' تاتاگاتا نوشته شود.

در نهایت هدف از نگارش این کتاب پاسخ به سؤالاتی است از این قبیل: آیا براستی شخصیتی به نام 'بودا' وجود داشته است؟ آیا آئینی که بنا نهاد حاصل کشف حقیقتی بود که به آن باور داشت؟ و...

بدینسان بدیهی است که اهل فن خارج از دایره شمول مخاطبان این کتاب قرار می‌گیرند. تنظیم، تدوین و حتی شیوه نگارش کتاب خود گواه این مدعاست، زیرا به گونه‌ای است که مخاطب عام را هدف قرار می‌دهد و از کنار دقایق بحث برانگیز محققانه و عمیق می‌گذرد.

'بودا': در جستجوی ریشه‌های آسمان 'مونوگرافی' است که روی سخنش با خواننده متفنن است و نه متخصص. کتاب به پنج بخش اصلی تقسیم شده و هر بخش به نوبه خود، فصول مختلفی را در خود جای می‌دهد. مطالب به گونه‌ای تدوین شده که با تولد 'بودا' آغاز می‌شود و با مرگ او به پایان می‌رسد. رعایت و حفظ توالی تاریخی (chronology) در این کتاب از جمله مهم‌ترین نکاتی بود که نویسنده منتهای سعی خود را در اعمال و القای آن به کار بسته است.

در پایان این پیشگفتار وظیفه خود می‌دانم از همه دوستانی که مراد را کار بر روی این کتاب راهنمایی و یاری کردند، سپاسگزاری کنم: نخست باید از

دوست عزیز و استاد گرامی جناب آقای دکتر سالکی سپاسگزاری کنم که از هیچ‌گونه راهنمایی دریغ نکرد و طی سال‌های طولانی آشنایی‌مان، همواره در خدمتش علم و ادب آموختم؛ همچنین از زوج ادیب و اهل قلم، دوستان خوبم سرکار خانم رضایی و جناب آقای نجفی که با تشویق خودشان و به لطایف الحیل مرا در این کار دلگرم کردند؛ از جناب آقای مسعود فیروزخانی که صنعت ملال‌آور حروف‌نگاری را به هنر تبدیل کرده‌اند، و نیز از سرکار خانم ایللی که مسئول تصحیح و نمونه‌خوانی بودند و نگاه تیزبین‌شان، جلوی بسیاری از اشتباهات را گرفت، صمیمانه سپاسگزارم. و سرانجام، صادقانه بگویم که نمی‌دانم چگونه باید از مدیریت محترم انتشارات مروارید / فیروزه تشکر کنم که در این کار به دیده قبول نگریستند، حسن‌ظن‌شان توانم بخشید و بردباری‌شان شرمنده‌ام کرد؛ همینقدر می‌دانم و دلم می‌خواهد همگان بدانند که «سینه گنجینه محبت اوست».

امیرحسین رنجبر

تهران، شهریورماه ۸۱

منابعی که در نگارش این کتاب مورد استفاده قرار داده‌ام عبارتند از:

1. Edward Conze, *BUDDHISM: its essence and Development* Bruno Cassirer, Oxford, 1957.
2. E. J. Thomas, *The life of Buddha as legend and History*, London, 1927.
3. ———, *History of Buddhist thought* London, 1933.
4. Ninian Smart, *Reasons and faiths*, London, 1958.
5. J. Blofeld, *The Jewel in the lotus*, London, 1948.
6. R. C. Mitra, *The Decline of Buddhism in India*, 1954.
7. F. L. woodward, *Some sayings of the Buddha*, 1925.
8. *The Dhammapada*, translated and edited by Radhakrishnan, 1950.
9. E. J. Thomas, *The Quest of Enlightenment: A selection of the Buddhist scriptures*, 1950.

بخش یکم

تولد و زندگی

چهار حقیقت مقدس

بودا شناسی: تحلیلی از شخصیت بودا و تعالیم او

... ای راجای^[۱] بزرگوار، شیرینی و شادی زندگانی از آن
تو باد که این پسر سالم است و نیرومند؛ تو بزرگ خاندان
هستی و بدان که بخت یار تو است که در خانه‌ات چنین
فرزندی زاده شده است. این کودک به نشان‌های مردان
بزرگ آراسته است و کسی که به چنین نشان‌هایی آراسته
باشد، دو راه پیش روی او است. اگر در خانه بماند و
خانه‌نشینی اختیار کند، سروری خواهد کرد و شاه
خواهد بود: به کردار و رفتار و گفتار، پشتیبان راستی،
فرمانروای چهارجهت، نگاهبان مردم و [...]؛ اما اگر خانه
را رها کند و بی خانمانی پیشه سازد، آزَهت^[۲] و بودایی
والامقام خواهد شد: مردی که پرده از جهان برخواهد
گرفت.



مجسمه سنگی بودا در کنار نماد نیلوفر

نیلوفر گیاهی است که از عهد باستان همواره توجه هنرمندان و اندیشمندان را به خود جلب کرده است. این گیاه که در زبان‌های یونانی، لاتینی و به باور بعضی زبان‌شناسان حتی ریشه‌سامی دارد *Lotus* نامیده می‌شود. هومر در ادیسه سرود نهم در وصف آن می‌گوید لوتوس گیاهی است که خوردنش فرد را دستخوش رؤیا می‌کند و نوعی حالت بیخودی به او دست می‌دهد و تنها احساسی که برایش باقی می‌ماند میل و آرزوی بی‌پایان بازگشت به خانه، وطن و یا اصالت وجودی خود است.

تولد و زندگی

بودا گوتاما در سده ششم پیش از میلاد، در نزدیکی مرز فعلی نپال و هندوستان به دنیا آمد. اکثر قریب به اتفاق بوداشناسان متفق القول هستند که بودای تاریخی، در قرن ششم پیش از میلاد پا به عرصه گیتی نهاده است؛ اما درباره سال تولد و تخمین نسبتاً دقیق آن، هیچ گونه اتفاق نظری وجود ندارد؛ چنانکه هر محققى بر مبنای تحقیقات خود و نتایج حاصل از آن، تاریخی را اعلام می کند و بر آن صحه می گذارد که با تاریخ های مورد نظر دیگر محققان چندان سازگار نیست: ۵۶۰، ۵۴۴، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۷ و... پیش از میلاد.

‘گوتاما’^۱ ظاهراً نامی است که طایفه های کهن، ریشه دار و متعلق به طبقات بالای اجتماعی از اسامی کهن ودایی گرفته بودند و به صورت شهرت یا نام خانوادگی بکار می بردند. بودا نیز در طایفه شاکیاها^۲ یا جنگاوران به دنیا آمد که در زمان خود از جمله طبقات بالا و والامقام اجتماعی محسوب می شد. و به خاطر نشان های خاص مردان بزرگ که در او دیده بودند، از همان آغاز تولد او را شاکيامونی^۳ به معنی حکیم طایفه شاکیه نامیدند. اما بعدها و پس از بیداری و روشن شدگی نام ها یا به تعبیر صحیح تر القاب دیگری بر او نهادند که هم گواه بر مقام و منزلت او بود و هم حکایت از امتیازی داشت که تا به امروز او را از دیگر مردان بزرگ جهان متمایز می سازد: ‘بودا’ (آنکه به واقعیت بیدار شده

1. Gautama (= Gotama)

2. Shakyas

3. Shakyamuni

است)، 'سیدارتا'^۱ (آنکه به هدف نهایی رسیده است)، و سرانجام 'تاتاگاتا'^۲ (آنکه بدان ساحل پیوسته است، یا چنین رفته، یا چنین آمده و...).

از نظر بودائیان، بخصوص راهبان بودایی، 'بودا' به هیچ وجه یک اسم خاص نیست،^۳ بلکه با توجه به معنای لغوی آن، لقب یا عنوانی است شایسته هرکس که به بیداری یا روشنی رسیده باشد. آنان معتقدند که بوداهای بی‌شماری در جهان زندگی کرده‌اند و در آینده نیز جهان هرگز محروم از وجود 'بودا' نخواهد بود. و اساساً واژه 'بودی‌ساتوا'^۳ به معنی بودای بالقوه، مهر تأییدی است بر این اعتقاد بودایی. تقریباً تمامی سنت‌های بودایی بر این باور اند که 'بودا'، پیش از تولد، بارها به دنیا آمده و در قالب موجودات گوناگونی زندگی کرده است. درباره تولدهای مکرر 'بودا' و شرح زندگی‌های گوناگون او، بودائیان بسیاری طی سال‌ها و قرون، قلم بر کاغذ گذاشته‌اند و موافق و مطابق با اعتقادات خاص خود، مطالب مختلفی نوشته‌اند که بیشتر آنها تا به امروز باقی مانده، و در دسترس محققان و بوداشناسان قرار دارد؛ اما به دلایلی ارزش تحقیقاتی، بخصوص تحقیقات تاریخی ندارند، زیرا این مجموعه مطالب نوشته شده در شرح زندگی بودا که به مجموعه جاتاکا^۴ معروف است، چنان با باورها و اعتقادات نویسندگان بعضاً گمنام خود در آمیخته‌اند و به گونه‌ای با افسانه‌های عجیب و غریب پرورانده شده‌اند که یافتن چهره بودای تاریخی و واقعی را به امری دشوار و حتی محال تبدیل کرده است. البته باید در نظر داشت که مجموعه جاتاکا، مجموعه‌ای ارزشمند و گرانبها است، و هرچند ممکن است ارزش تاریخی نداشته باشد، لیکن در ارزش ادبی، اسطوره‌ای، دینی و اعتقادی آنها جای هیچ تردیدی نیست.

بنابر یکی از روایت‌های مندرج در مجموعه جاتاکا، تولد 'بودا گوتاما' به این صورت واقع شد: «پیش از آنکه 'بودا گوتاما' در این جهان ظهور کند، 'بودی ساتوایی' (بودای بالقوه) وجود داشته است که خدایان او را مأمور

1. 'Siddhārta'

2. 'Tathagatha'

3. 'Buddhisattva'

کردند تا بار دیگر در قالبی انسانی ظاهر شود و آدمیان را در گسستن زنجیر اسارت یاری کند. بودای آینده، والدین و خانواده نجیبی را که قرار بود در آن به دنیا بیاید و بزرگ شود، برگزید. مادر آینده^۱ او 'ماهامایا'، همسر پادشاه شاکیا، شبی در رؤیاهای خود فیل سپیدی را دید که از آسمان پایین آمد و در بطن او جای گرفت. منجمین شاه در تعبیر این رؤیا گفتند که ملکه فرزندی در شکم دارد، چونان روغنی در چراغدان، که پس از تولد یا فرمانروای جهان خواهد شد و یا تارک دنیا و بودا.

ملکه شاکیا که روزی برای دیدار خویشاوندان خود به سوی شهر زادگاهش می‌رفت، ناگهان در نزدیکی بیشه‌ای^۲ احساس کرد هنگام وضع حمل فرا رسیده است. او دست راستش را برای گرفتن شاخه درختی دراز کرد، درخت خم شد و شاخه خود را در دست ملکه جای داد؛ و ملکه به راحتی و بدون درد، فرزند خود را از پهلوی راست [به دنیا آورد].

براساس این روایت، تولد بودا، نوعی تولد پاک، بکر و بدیع را در خاطر زنده می‌کند؛ این نوع تولد به وضوح با تولد یا وضع حمل معمول متفاوت است. و جالب است بدانیم که تولد مردان بزرگ تاریخ، یعنی شخصیت‌های جاودان و تأثیرگذار، همواره به گونه‌ای غیر عادی توصیف شده است. اما محققان اسطوره‌شناس بر این باورند که این قبیل توصیف‌های غیر عادی، منطقی در خود نهفته دارند که با آگاهی از آن، نه تنها عادی، بلکه بدیهی و حتی ضروری می‌نمایند. منطق اسطوره‌ای این قبیل وقایع خارق‌العاده بخصوص تولد، بر این اساس استوار است که هم نوزاد و هم مادر نوزاد را از بنیاد به عنوان تافته‌ای جدا بافته معرفی می‌کند. هندوهای عهد باستان نیز این اسطوره را سخت گرامی و معتبر می‌انگاشتند، و به نظر بعضی از محققان طراز اول، مرادشان از آن حرمت نهادن بر مادر و بخصوص مادری بوده است که فرزندی پاک و مقدس به دنیا آورده است.^[۵]

1. 'Mahāmāyā'

۲. شواهد و قرائن تاریخی و نیز بوداشناسان صاحب‌نظر معتقدند نام این بیشه 'لومبینی' (Lumbini) بوده است.

در ادامهٔ روایت چنین می‌خوانیم:

«هنگام تولد بودا، تمام جهان هستی در جوش و خروش بود؛ زمین لرزه‌های پی‌درپی بوقوع پیوست؛ گل‌های زیبا و رنگارنگ شکوفا شدند و قطره‌های لطیف باران فرو ریختند...»

زمانهٔ بودا و زمینه‌های فرهنگی

بودا گوتاما در شرایطی متولد شد که سرزمین پهناور هند، دستخوش نوعی آشوب و تلاطم فرهنگی - دینی شده بود. هند در قرن ششم پیش از میلاد به لحاظ فرهنگی در وضعیتی به شدت بحرانی و نگران‌کننده بسر می‌برد. چنانکه بسیاری از محققان و مورخان^۱ این سده از تاریخ هند را صراحتاً عصر بی‌قراری روحی^۲ و تب و تاب اندیشه‌ای^۳ نامیده‌اند.

در این زمان دیگر از ادیان کهن، جز ظواهری فرسوده چیزی باقی نمانده بود، و اجتماع در وضعی قرار گرفته بود که به مرور از خاستگاه دینی خود دور می‌شد؛ به عنوان مثال آداب و شعائر ادیان کهن، دیگر به منظور پرستش و عبادت خالصانه انجام نمی‌شد. در واقع از مراسم و مناسک دینی جز ظواهری بی‌اساس و فریبنده چیزی باقی نمانده بود: تکرار مثنیٰ اوراد و ادعیه که حتی کاهنان و متولیان اصلی آئین‌ها و ادیان کهن، جز در مورد قرائت کلمات مقدس، در خصوص تعبیر و تفسیر و معنی این کلمات از خود سلب مسئولیت کرده بودند؛ به تعبیر دیگر تکرار طوطی‌وار کلمات مقدس و پیروی کورکورانه از شریعت و بجا آوردن آداب طریقت، جایگزین عبادت و پرستش خدایان شده بود.

در واقع دین و آئین کهن و ریشه‌داری که هنگام تولد 'بودا گوتاما' رواج داشت و به رغم قدمت، شمول و معنویت آشکارش، رو به سوی قدرت‌طلبی و نه تباهی گذاشته بود و از همین رهگذر به نوعی می‌توان گفت راه انحطاط

1. spiritual restlessness

2. anarchy of thoughts

می‌پیمود، دین یا آئین هندو بود. دین هندو در درون خود حاوی دو جریان معنوی عظیم بود که عبارت بودند از: ۱. نیایش به درگاه خدایان که با مراسم و مناسک عبادی ناشی از سحر و جادو، تقدیم قربانی و... انجام می‌پذیرفت و از این طریق آدمی را در برآورده شدن آرزوهای دیرینه‌اش امیدوار می‌کرد؛ و دیگری مکتوبات یا به بیان دقیق‌تر درک پیام نهفته در مکتوبات مقدس هندو یعنی مجموعه «اوپانیشاد» بود که ذهن آدمی را به‌گونه وجود و اسرار هستی معطوف می‌ساخت و در نهایت جهان را واقعی نمی‌گذاشت و آن را صحنه نمایش صور فانی و ناپایدار می‌دانست.

اما در این میان جریان فکری - فلسفی دیگری نیز وجود داشت که با تعالیم کاملاً معنوی هندو در تضاد کامل بود؛ این جریان یا نحله فلسفی، ماده را مقدم بر همه چیز می‌دانست و بر آن بود که اگر اصلاتی در جهان وجود داشته باشد، تنها از آن ماده است. نحله فلسفی چارواکا^۱ را شاید بتوان از جمله اصیل‌ترین اشکال ماتریالیسم شرقی نامید که هرگونه اعتقاد به مبداء، معاد و روح را انکار می‌کرد و عقل و احساس آدمی را رسماً مرکب از ذرات مادی^۲ می‌دانست. از این نحله فلسفی مکتوبات اندک، کوتاه و پراکنده‌ای بجا مانده است که مطالعه آنها، خواننده را کاملاً با تعالیم آن آشنا می‌کند: «جهان دیگری در کار نیست، و هرچه هست همان است که به چشم می‌آید و از طریق حواس قابل تشخیص است؛ بهترین و طبیعی‌ترین راه برای آزادی و نجات، مرگ است؛ حیات دو هدف بزرگ را دنبال می‌کند: نفع مادی و کام دل.» خالی از لطف نیست که بدانیم واژه 'چارواکا'، واژه‌ای است سانسکریت که از ریشه 'چاروا'^۳ به معنی خوردن، مشتق شده است. پیروان این نحله فلسفی، لذاذذ زندگی و بهره‌مندی از آنها را مدنظر داشتند، و به تهذیب، تزکیه و تصفیه باطن توجهی نداشتند، اصول جا افتاده اخلاقی را به مسخره می‌گرفتند، و از زیر بار هر نوع مسئولیتی اعم از بزرگ و کوچک به راحتی شانه خالی می‌کردند.^[۷]

1. cārvāka

2. material atoms

3. c'arva

حال در این آشفته بازار دینی، فلسفی و اعتقادی، و به رغم تنوع گیج‌کننده جوامع مذهبی، نکته جالب توجه و شگفت‌انگیز این است که بسیاری از این ادیان و مذاهب مختلف و حتی متضاد، از واژگان کلیدی و اصطلاحات فنی^۱ مشترکی بهره می‌برند، مانند: نیروانا (آزادی، رهایی و رستگاری والا)، آتمن (خود، نفس یا روح)، یوگا (اتحاد و وحدت)، کارما (زنجیر علی)، تاتاگاتا (چنین رفته، چنین رسیده، واصل، انسان کامل)، بودا (به روشنی رسیده، بیدار شده)، سامسارا^۲ (شدن جاودانه)، دامما^۳ (آئین، طریقت، راه) و...

در اینجا نکته ظریف و بسیار مهمی وجود دارد که غفلت از آن موجب نادیده انگاشتن منابع و سرچشمه‌های تعالیم بودا می‌شود. در آن روزگار، به رغم آشوب‌های فکری - فلسفی که سرزمین هند را فرا گرفته بود، دین هندو همچنان اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرد، به این ترتیب می‌توانیم به جرأت و با استناد به شواهد تاریخی بگوییم. اولاً شخص 'بودا گوتاما' در محیطی به دنیا آمد که به لحاظ دینی کاملاً هندو بود، و ثانیاً آئین و تعالیم او اساساً در چنین محیطی نشو و نما کرد. درست است که بودا پاره‌ای از معتقدات هندوها را لغو و مردود اعلام کرد، و راه و روش تازه‌ای برای گریز از دایره حیات و ممات و نیز نیل به رستگاری کشف کرد، اما با کمی دقت نظر به راحتی می‌توان فهمید که افکار و معتقدات او به شدت تحت تأثیر آئین هندو و بخصوص تعالیم نهفته در مجموعه اوپانیشاد^۴ است. رایس دیویدز^۵ که از بوداشناسان اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود این نکته را به بهترین بیان ممکن خاطرنشان ساخته است: «بودا گوتاما، هندو به دنیا آمد، هندو زندگی کرد و هندو از دنیا رفت.... تنها امتیاز بودا و تعالیم او نسبت به دیگر ادیان و مذاهب این بود که آئین او، آئینی بود جدی و بسیار عمیق که با توجه و عنایت خاص بودا به بشر دوستی و صلح‌طلبی ساخته و پرداخته شده بود.»^[۸]

1. terms of art

2. samsara

3. Dhama

۴. 'Upanishads'، مهمترین مجموعه مکتوبات مقدس در آئین هندو.

5. Rhys-Davids

در جستجوی حقیقت

‘بودا گوتاما’ در زمانه‌ای به دنیا آمد که هرکس بر طبل خود می‌کوبید و راه خود را درست و بی‌نقص می‌دانست. آگاهی از این موضوع برای آشنایی با مردی که از جمله مردان بزرگ است و قرار است پرده از جهان برگیرد، از اهمیت و حساسیت خاصی برخوردار است.

راجا سودودانا پدر بودا، از پیش‌گویی منجمین دربارش، بخصوص بخش دوم آن یعنی ترک خانه و خانواده اصلاً خوشش نیامده بود؛ بدینسان برای فرزندش تدابیری اندیشید که هرگز مجبور نباشد از محیط خانه دور شود؛ چنانکه برای فرزند نازپرورده‌اش از همان آغاز شرایطی فراهم کرد که خود بودا از آن با کلماتی چون ‘بی‌نظیر’، ‘شگفت’ و ‘سرشار از ناز و نعمت’ یاد کرده است.

از مجموعه‌های جاتا‌کا و نیز از آثار و نوشته‌های پراکنده‌ای که تا به امروز برجا مانده چنین برمی‌آید که بودا در سن شانزده‌سالگی و به خواست پدر، با دختر عموی خود، ‘یاشودارا’^۱، ازدواج کرد.

اما زندگی بودایی که ما می‌شناسیم و به عنوان یکی از مردان بزرگ تاریخ بشر حرمتش را پاس می‌داریم در فاصله ۲۸ تا ۳۰ سالگی آغاز شد. بنابر روایت‌های جاتا‌کا، «یک روز که با ارباهران خود از قصر خارج شده بود با مردی خمیده پشت و سپیدموی مواجه شد که با تکیه بر عصا و به سختی گام برمی‌داشت. شاهزاده از ارباهران خود پرسید: آن مرد چه کرده که موی و روی و قامت و ظاهرش به این شکل درآمده؟ ارباهران پاسخ داد: «سرورم این همان انسانی است که او را پیر می‌نامند. و نیز سرور بزرگوار من همه کس در معرض پیری است.»

روز دیگر که از قصر خارج شده بود مرد رنجوری را دید از پا افتاده؛ از ارباهران خود وضع او را جویا شد و چنین پاسخ شنید: «سرور من این مرد

بیمار است». و او با خود اندیشید بیماری سایه‌ای است که می‌تواند خود را روی هر انسانی بیاندازد؛ روز دیگر جسم بی‌جانی را دید بر زمین افتاده؛ پیش خود اندیشید مرگ دست‌های بلندی دارد چنانکه هیچ‌کس را از آن گریز و گزیری نیست. و سرانجام هنگام گردش در اطراف قصر، مرد سر تراشیده‌ای را دید که ردای زردی بر تن کرده بود. شاهزاده سخت تحت تأثیر متانت این مرد قرار گرفت، و مشتاقانه جویای حال او شد، آن مرد گفت: «سرور بزرگوار، من ترک خانمان کرده‌ام».

براساس روایت‌ها، شاهزاده جوان تصمیم گرفت خانه را ترک کند و در جستجوی حقیقت گام بردارد. پس موی سر و ریش خود را تراشید، جامه‌های زرد دربر کرد و از خانه به بی‌خانمانی روی آورد. در این زمان برای او خبر آوردند که همسرت فرزند پسری به دنیا آورده است؛ شاهزاده ترک خانمان کرده به روایت بعضی جاتا‌کاها به تلخی گریست و بعد پیغام فرستاد که نام این پسر تازه از راه رسیده را راهولا^۱ بگذارند؛ راهولا در زبان سانسکریت یعنی 'زن‌جیر'.

'بودا گوتاما' که در جستجوی حقیقت خانه و خانواده را ترک گفته بود، نخست به خدمت اساتید نامدار زمانه خود درآمد و به شاگردی آنان مشغول شد؛ اما پس از مدت کوتاهی به عمق و فحوای آن تعالیم پی‌برد و آنها را خام، نارسا و شدیداً متظاهرانه یافت. پس راهی دیگر در پیش گرفت و آن تن در دادن به ریاضت‌های طاقت‌فرسا بود که مدت شش سال از عمر گرانمایه را صرف آن کرد. بزرگترین دست‌آورد بودا طی این سال‌های سخت این بود که از این طریق نمی‌توان به روشنی رسید. و چاره کار را در بازگشتن به زندگی عادی دانست، خوردن و آشامیدن از سرگرفت تانیروی از دست رفته خود را بازیابد. او خود درباره این سال‌های مرارت بار چنین می‌گوید:

«به علت امساک در خوردن و آشامیدن، دست و پایم چونان شاخه‌های

1. Rahula

خشک و پژمرده درخت‌ها شده بود؛ مفصل‌هایم متورم و پهلوه‌ایم فرو رفته و خشک گشته بود، و دنده‌هایم مانند شاخه‌های خشکیده خیزران از زیر پوست آفتاب سوخته‌ام، توجه هر رهگذری را به خود جلب می‌کرد؛ ستون فقراتم مانند رشته‌ای از سنگ‌ریزه‌ها بیرون زده بود؛ چشم‌هایم در چشم‌خانه نمی‌گردید، و مانند آبی به نظر می‌رسید که از عمق چاه برق می‌زند؛ [...] وقتی بر سر و صورتم دست می‌کشیدم، موهای ریشه‌سوخته از پوستم فرو می‌ریخت.^[۷]

بودا که طی شش سال ریاضت‌های سخت جسمانی یقین حاصل کرده بود راه رسیدن به روشنایی و طریق نیل به بیداری فرسنگ‌ها با این قبیل ظواهر آزاردهنده فاصله دارد، به جنگل رفت و زیر درختی^۱ در جهت مشرق نشست و با خود گفت تا زمانی که به حقیقت نرسم از این محل تکان نخواهم خورد. بعضی از روایت‌های داستانی اقامت بودا در آن محل را هفت هفته می‌دانند. به هر حال زمان موعود فرا رسید و شب‌هنگام، واقعیت نقاب از چهره برداشت و فروغی بی‌پایان سرتاسر وجودش را فرا گرفت و به کنه اسرار جهان پی برد چنانکه متوجه شد، روحش از پلیدی‌های هوس، از پلیدی‌های جهان و از پلیدی‌های نادانی آزاد شده و با نور معرفت، 'چرخه زایش دوباره'^۲ را در هم شکسته است. 'بودا گوتاما' در این لحظه فهمید که وظیفه‌اش به پایان رسیده و برآستی شایسته نام بودا یا بودهی به معنای بیدار شده و به روشنی دست یافته است. به این ترتیب 'بودا گوتاما'، حدوداً در ۳۵ سالگی به روشنی راه یافت و در مکانی که امروزه 'بودا گایا'^۳ نامیده می‌شود به مقام بودای والا نائل شد.

۱. اکثر قریب به اتفاق مجموعه‌های جاتا‌کا و نیز بوداشناسان امروزی، معتقدند که درختی که بودا انتخاب کرد، درختی است موسوم به 'انجیر هندی' که همان درخت کونار یا سدر است.

2. circle of rebirth

۳. Gaya، در زبان سانسکریت و Kaya در زبان پالی به معنای رفتار، حالت و به نوعی تحول در اینها است، بدینسان اصطلاح Buddha-Gaya را می‌توان به منزله تحول در رفتار و حالات شخص بودا، تعبیر کرد.

یادداشت‌ها و مآخذ

۱. سودهودانا (Suddhodana)، نام پدر بودا است که به طبقه جنگاوران تعلق داشت و در زمان خود از زمین‌داران بزرگ محسوب می‌شد. او در زمان تولد پسرش فرمانروای سرزمین کوسالا (Kosala) بود. در آن روزگار، بزرگان اقوام و رؤسای طوایف، در فواصل زمانی منظم از میان خود کسی را به این مقام برمی‌گزیدند. صاحب این مقام به لقب 'راجا' (Raja) ملقب می‌شد که در اصل به معنای فرمانروا یا شاه است، و احتمالاً همین موضوع بوداشناسان را به این اندیشه رهنمون شد که 'بودا' را شاهزاده بدانند.

۲. Arhat: لغت پالی (Pali) به معنی 'مرد ارجمند'، 'مرد ارزنده'، 'مرد شریف'، 'مرد یا انسان کامل'.

۳. اسم خاص نبودن 'بودا' با توجه به توضیحی که در متن آمده به اندازه کافی روشن هست. اما نظر به اینکه در دین‌شناسی بطور کلی و در ادبیات دینی بخصوص، این موضوع از اهمیت خاصی برخوردار است، و در ادیان مختلف با مصادیق گوناگون آن مواجه می‌شویم. بی‌مناسبت نیست که این موضوع را از منظری دیگر و به شکلی تطبیقی (Comparative) مورد بررسی قرار دهیم. یکی از بزرگترین و احتمالاً آشناترین مصادیق عام بودن این قبیل اصطلاحات دینی، واژه 'Messiah'، یا به تعبیر ما فارسی‌زبانان 'مسیح' است. سابقه این واژه و کاربرد آن، به یونان باستان و حتی چند قرن پیش از دوران شکوفایی تمدن یونانی باز می‌گردد. درام‌نویسان یونانی این واژه را به عنوان یکی از ارکان درام ارج می‌گذاشتند، چنانکه به هر نقشی - و نه لزوماً کلیدی - که کسی آمادگی خود را برای بازی در قالب آن اعلام کرد، مسیاس (Messias) می‌گفتند. وقتی دوران شکوفایی تمدن یونانی رو به افول گذاشت و تمدن رومی آهسته آهسته پا به عرصه گذاشت و می‌رفت تا از طریق نفوذ به سرزمین‌های دور و نزدیک قدرت و اعتبار کسب کند، اقوام عبرانی این واژه را گرفتند و به طور رسمی و کاملاً جدی آن را وارد در اصطلاح‌شناسی دین یهود کردند. البته لازم به یادآوری است که بعضی علمای فقه‌اللغه (Philologist) بر این باورند که واژه 'Messiah'، اصالتاً واژه‌ای عبری است، و علمای یهود آن را از جایی یا از زبانی دیگر به عاریت نگرفته‌اند، بلکه طی تاریخ پرفراز و نشیب‌شان همواره از آن بهره برده‌اند. در هر حال چه روایت نخست درست باشد و چه روایت لغت‌شناسان، حاصل یکی است، چراکه واژه 'Messiah'، در طول قرون و اعصار صیقل خورد و در میان اصطلاحات دینی مشترک بشریت

جای گرفت، و معنایی پیدا کرد که می‌توان آن را حاکی از انتظار و در عین حال امید امیدآفرینان دانست، یعنی 'منجی'. در مسیحیت نیز این واژه به همین معنا و با اندکی دخل و تصرف حفظ شد و به احتمال قریب به یقین، برای نخستین بار در انجیل یوحنا مورد استفاده قرار گرفت: انجیل یوحنا، باب یکم، بند ۴۱، و نیز باب دوم، بند ۴۵.

۴. *Jataka* یا داستان‌های تولد. مجموعه‌های جاتا‌کا، حاوی داستان‌ها و افسانه‌هایی است درباره تولدهای مکرر بودا. نگارش مجموعه‌های جاتا‌کا ظاهراً بلافاصله پس از مرگ 'بودا گوتاما'، آغاز شده، و در سرزمین‌های مختلف بوداییان بسیاری، اقدام به نوشتن آنها کرده‌اند. گفتنی است که مجموعه‌های جاتا‌کا به لحاظ سبک نگارش و محتوای اختلافات بسیار با هم دارند، و در واقع هر نویسنده‌ای با توجه به فرهنگ، آداب، رسوم، اعتقادات و حتی خرافه‌های خود دست به قلم برده است. درباره تعداد این مجموعه‌ها هیچ اطلاع دقیقی در دست نیست، و اکثر قریب به اتفاق آنها حتی فاقد نام نویسنده‌اند.

5. A. K. Coomaraswamy, *Hinduism and Buddhism*, 1948, P. 51.

در این کتاب، نویسنده به بررسی دقیق و عمیق دو آئین هندوئیسم و بودیسم می‌پردازد. و از طریق تحلیل روشمند و دقیقی که بکار می‌برد، خواننده را متوجه بعضی مسائل مهم اما مغفول مانده‌ای می‌کند که تا آن زمان - یعنی سال انتشار کتاب در ۱۹۴۸ - کسی به اهمیت آنها پی نبرده بود: مانند مطالعات تطبیقی، و یافتن مشترکات میان بودیسم و هندوئیسم، و نیز استفاده‌های فراوان بودیسم از عناصر و حتی شعایر هندوئیسم.

۶. یکی از بهترین و روشنگرترین آثاری که درباره این دوره از تاریخ هند نوشته شده، کتابی است با این مشخصات:

A. A. Mishra, *History of Indian Philosophy*, Allahabad, 1954.

۷. برای اطلاع بیشتر از اصول اعتقادی فلسفه 'چارواکا'، می‌توان به این کتاب مراجعه کرد:

Dakshinaranjan Shastri: *A Short History of Indian Materialism: Sensationalism and Hedonism*, Calcutta, 1930.

8. T. W. Rhyss-Davids: *Buddhism*, New York, 1896-1901, pp. 83-84.

من راه را با رنج و تحمل سختی‌های بسیار یافتم، و از
پیمودن بی‌راهه‌ها سرباز زدم. این راه برای آنان که به
شهوت و کینه رو کرده‌اند، دشوار و غیرقابل فهم است،
تاریکی به دور شهوت و کینه حصار می‌کشد، و موجب
می‌شود تا آدمی آنچه را که نیاز به کوشش دارد،
دشواریاب، ژرف، باریک و محل تأمل و تفکر است،
نبیند.

[برگرفته از گفتار بنارس]



چهار حقیقت مقدس

نخستین سخنان و مواعظ بودا، پس از روشن شدگی، دربارهٔ چهار حقیقت مقدس بوده است که در بنارس بر زبان آورد. چهار حقیقت مقدس به عنوان یکی از برجسته‌ترین اصول اعتقادی آئین بودا، از چنان اهمیتی برخوردار است که نمی‌توان به سادگی از آن عبور کرد. در واقع سادگی، وضوح و شفافیت این آموزه، نباید موجبات گمراهی ما را فراهم کند. پس اجازه بدهید بنا را بر نقل قسمت‌هایی از گفتار بنارس^۱ بگذاریم. مراد ما نقل قسمت‌هایی است که بودا دربارهٔ این آموزه بنیادین سخن می‌گوید:

۱. حقیقت مقدس نهفته در بیماری^۲ چیست؟ تولد، خود نوعی بیماری است، انحطاط و زوال، بیماری است، ضعف و فتور و فرسودگی، بیماری است، مرگ، بیماری است. اتصال به هر آنچه باب طبع آدمی نیست، حاصلی جز رنج^۳ در پی نخواهد داشت؛ انفصال از هر آنچه خوشایند آدمی است، حاصلی جز رنج در پی نخواهد داشت. دست نیافتن به هر آنچه آدمی می‌خواهد و در پی آن است، حاصلی جز رنج در پی نخواهد داشت. سخن کوتاه، هر چیز که آدمی را به پنج بخش هستی‌ساز پیوند دهد و موجبات پابندی او را در این دام گرفتاری‌ها فراهم کند، حاصلی جز رنج در پی نخواهد داشت. ۲. بیماری را منشائی است، [حال می‌پرسم] حقیقت مقدس این

1. Benaras Sutra

2. illness

3. suffering

منشأ چیست؟ آرزو و اشتیاق^۱ به تولد دوباره می‌انجامد؛ تولد دوباره‌ای همراه با خرسندی^۲ و آژ^۳؛ اکنون بیائید در پی یافتن خرسندی اینجا و آنجا بگردیم؛ ما در پی یافتن اشتیاق هستیم، اشتیاق به لمس کردن و دست‌یافتن به تجربه حسی، اشتیاق به جاودانگی، اشتیاق به انهدام.

۳. [حال می‌پرسم] حقیقت مقدس پایان یا توقف بیماری چیست؟ این است توقف کامل همان اشتیاقی که از آن سخن گفتیم؛ یعنی نوعی انقطاع و جدا شدن از آن، چشم‌پوشی از آن؛ دور انداختن آن، رهایی از قید آن، و اصولاً انکار تعلق و وابستگی به آن.

۴. [حال می‌پرسم] حقیقت مقدس مراحلی که به توقف بیماری می‌انجامند، چیست؟ [پانهادن] در طریق هشتگانه و مقدسی^۴ است که آنها را برمی‌شمرم: دید درست، نیت درست، سخن درست، سلوک درست، طراوت و نشاط درست، تلاش درست، هوشیاری و توجه درست، تمرکز درست.

براساس تعالیم بودا، چهار حقیقت مقدس از جمله عناصر بنیادین زندگی محسوب می‌شوند، بدینسان تأمل جدی و دقیق بر روی این حقایق، وظیفه هر بودایی و لازمه زندگی او است. چهار حقیقت مقدس، در عین سادگی از امهات آموزه‌ها یا اصول اعتقادی آئین بودا است، و بحث و بررسی در باب این حقایق به ما کمک می‌کند آنها را بهتر بشناسیم و با توجه به لوازم و تبعات معنایی هریک از آنها، از منظری مناسب و صحیح به این آموزه یا اصل اعتقادی نگاه کنیم.

چهار حقیقت مقدسی که بودا به آنها پی برد و معتقد بود که این حقایق در ماورای ظاهر فریبنده جهان قرار دارند، عبارتند از: ۱. حقیقت رنج، ۲. حقیقت خاستگاه رنج که در درون ما است و از تشنه بودن یا تشنه نبودن ما سرچشمه می‌گیرد، ۳. حقیقت رهایی از رنج، ۴. حقیقت راه رهایی از رنج.

۱. [در جهان] بعضی امور، هر اندازه هم که خوشایند و مطبوع باشند، یا موجبات رنج دیگران را فراهم می‌کنند، و یا خود، تبعات رنج‌آور به دنبال دارند.

معمولاً آدمی نسبت به عواقب و تبعات رنج آور شادی هایش، بی توجه و به تعبیری صحیح تر، کور است. غفلت و بی توجهی نسبت به این وجه از شادی ها - یعنی همان عواقب و تبعات رنج آور آنها - موجب می شود آدمی بیشتر در شادی هایش غرق شود، غافل که عواقب رنج آور بیشتری در کمین او هستند. از سوی دیگر، به همان میزان که توانایی ما برای همدلی^۱ و همدردی با دیگر آدمیان رشد می کند، به همان اندازه، حیطة و قلمرو رنج گسترش می یابد؛ رنج پدیده ای شگفت انگیز است و در عین سادگی، پیچیده و تو در تو: رنج، با همه وسعت و عمومیتش، گاهی چنان بر سر آدمی سایه می اندازد که هرکس فکر می کند تنها خودش گرفتار آن است و ناگزیر است به تنهایی آن را تحمل کند و تاب آورد. اما نباید فراموش کرد که ذهن ما، نسبت به دیگر آدمیان حساس است، چنانکه گویی حسی غریب و در عین حال بسیار عمیق، ما را به سوی همبستگی، پیوستگی و همدردی^۲ با دیگران، سوق می دهد.

بدینسان وقتی کسب لذت^۳ به قیمت محروم کردن دیگری از شادی^۴ تمام شود، طبیعی است که احساس می کنیم این لذت به نحوی مرموز با نوعی احساس گناه آمیخته شده است. البته باید به این نکته توجه کنیم که در اینجا گناه^۵ به معنای دینی کلمه، نه مهم است و نه تعیین کننده، بلکه مراد و منظور بودا، احساس گناه است و هر نوع احساس ناخوشایند و آزاردهنده ای که موجب مخدوش شدن لذت شود. این وضعیت تا حدود زیادی در مورد افراد ثروتمند مصداق دارد چرا که اکثر آنان دچار نگرانی و ترس از فقیر شدن هستند. در واقع همه لذایذ و شادی هایی که در عرصه زندگی به چشم می خورد، با ترس، احساس گناه و اضطراب^۶، آمیخته شده که در نهایت گواه بر حقیقت ناخوشایندی است که آن را 'حقیقت رنج' می نامیم.

۲. [در جهان] بعضی امور، هر اندازه هم که لذت بخش و خوشایند باشند، باز هم با احساس اضطراب پیوند خورده اند، و احساس اضطراب، خود ریشه در از

1. sympathy

2. solidarity

3. enjoyment

4. happiness

5. guilt

6. anxiety

دست دادن، و وحشت از روی دادن چنین حادثه‌ای دارد.

بودائی‌ان این نوع وحشت و اضطراب را 'رنج حاصل از واژگونی'^۱ می‌نامند، و معتقدند اکثر قریب به اتفاق امور، در معرض تهدید آن قرار دارند. به نظر آنان اضطراب و ترس، دو حقیقت انفکاک ناپذیرند که هرگونه احساس تعلق و وابستگی^۲ می‌تواند منشأ بروز آنها واقع شود. وقتی کسی جرأت کند که خود را از قید هرگونه تعلق و وابستگی آزاد کند و از این طریق به آسایش خاطر و بی‌ترسی^۳ برسد، می‌تواند به عمق معنای اضطراب پی ببرد.

۳. [در جهان] بعضی امور، هر اندازه هم لذت‌بخش و خوشایند باشند، باز هم آدمی را درگیر در موقعیت‌ها و شرایطی می‌کنند که خود آن موقعیت‌ها و شرایط به طرز گریزناپذیری رنج آورند.

تصور کنید که همین جسم مادی تا چه اندازه آسیب‌پذیر است و در معرض خطرهایی قرار دارد که معمولاً از دید خود ما پنهان‌اند. در واقع ما نسبت به خیلی چیزها بی‌توجهیم، و همین بی‌توجهی باعث می‌شود بیشتر در حلقه‌های تودرتوی این جهان گرفتار شویم: در پی لذت می‌رویم، بی‌آنکه به عواقب آن بیندیشیم، و آرزو در سر می‌پرورانیم بی‌آنکه بدانیم آرزو، خود زنجیر پولادینی است که ما را به این جهان پیوند می‌دهد. وجود ما در جهان وجودی است مشروط و مقید^۴؛ اما باید بپذیریم که ما حتی نسبت به این واقعیت آشکار بی‌توجهیم. رنج، ذات و سرشت هر نوع قید و شرط است و رهایی از آن مقدور نیست مگر از طریق تأمل و مراقبه که ما را به سوی 'وجودی نامشروط'^۵ رهنمون می‌شود.

۴. لذا یذ این جهان هرگز نمی‌تواند تمنیات قلبی ما را برآورده سازند. بخصوص لذا یذی که ریشه در پنج بخش هستی‌ساز دارند.

اگر لذا یذ، خوشی‌ها و شادمانی‌های این جهان را با محک زندگی به طور

1. 'suffering from reversal'

2. attachment

3. fearlessness

4. conditioned existence

5. 'unconditional existence'

کلی، بسنجیم، آنگاه متوجه می‌شویم که اولاً همه آنها موقتی هستند و به هیچ وجه پایدار و مانا نیستند، ثانیاً همه آنها با اضطراب عجین شده‌اند، ثالثاً همه آنها فاقد ظرافت، سطحی و نابخردانه‌اند.

در اینجا با یکی از نکات ظریف تعالیم بودا برخورد می‌کنیم، یعنی خرد و رفتار خردمندانه؛ بودا معتقد بود که در مواجهه با لذایذ این جهان، باید خردمندانه رفتار کرد و رفتار خردمندانه در چنین مواجهه‌ای یعنی جدی نگرفتن لذت به عام‌ترین معنای ممکن.

از نظر بودا، آرزو، سبب اصلی رنج است، و فقدان آرزو، مساوی است با فقدان رنج. چهار حقیقت مقدس نیز حاصل و در عین حال حاوی همین نظراند، نظری که بودا، طی مکاشفات شخصی خود به آن دست یافت.

کیهان‌شناسی^۱

چهار حقیقت مقدس، به عنوان یک آموزه و اصل اعتقادی، ماهیت دینی^۲ آئین بودا را آشکار می‌کند. در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنیم که دیدگاه‌ها و آراء اندیشمندان بودایی درباره ساختار و تکامل عالم هستی^۳، چندان اصیل و بکر نبود، چرا که در این خصوص آنان به وام گرفتن از منابع هندو بسنده کردند. بدینسان برای آشنایی با کیهان‌شناسی بودایی، چاره‌ای نداریم، جز اینکه نگاهی داشته باشیم به کیهان‌شناسی آئین هندو. در آئین هندو کیهان‌شناسی از اهمیت و اعتبار خاصی برخوردار است، اما درباره ماهیت و محتوای این کیهان‌شناسی باید بگوییم افسانه و اسطوره^۴ در کیهان‌شناسی هندو، نقش بسیار مهمی بر عهده دارند. ما در بررسی کیهان‌شناسی هندو، تنها به مباحثی می‌پردازیم که به آئین بودا مربوط می‌شوند، یعنی سرمدیت^۵ و نظام‌های جهان^۶ از یک سو، و شش شرط هستی جاوید^۷ از سوی دیگر.

پیش از انقلاب کپرنیکی و اختراع تلسکوپ، ذهنیت اروپائیان درباره عالم

1. Cosmology

2. religious essence

3. universe

4. tales and myths

5. eternity

6. world systems

7. six conditions of living existence

هستی، بسیار محدود بود. اما قرن‌ها پیش از آنکه دانشمندانی نظیر کپلر، کوپرنیک و گالیله در اروپا ظهور کنند، در سرزمین هندوستان، متفکران هندو، حق مطلب را درباره بی‌کرانگی^۱ زمان و مکان ادا کرده بودند. کیهان‌شناسی هندوها و نظریه‌پردازی‌های آنان درباره عالم هستی و زمان و مکان، حاصل اکتشافات و براهین محکم و مستدل علمی نبود، بلکه نتیجه مستقیم تفکر شهودی^۲ و قوه تخیل^۳ شگفت‌انگیز آنان درباره عالم هستی بود.

زمان از نظر متفکران هندو، وسعتی نامحدود بود که در شماره نمی‌گنجید و به همین دلیل برای سنجش آن، به مقیاس‌های معمول نظیر روز، هفته، ماه و سال اعتنایی نداشتند. زمان از دید هندوها بیشتر پدیده‌ای کیفی بود تا کمی؛ اما همین پدیده کیفی، کمیتی در خود نهفته داشت و آن عبارت بود از یک سلسله دوره‌های زمانی موسوم به کالپا^۴. هندوها معتقد بودند که یک کالپا، یک دوره زمانی است که فاصله میان آغاز و پایان یک نظام جهانی را دربر می‌گیرد. به عقیده بعضی متفکران هندو یک کالپا چیزی در حدود ۱,۳۴۴,۰۰۰ سال به طول می‌انجامد و بعضی دیگر مدت دوام یک کالپا را ۱,۲۸۰,۰۰۰,۰۰۰ سال، تخمین می‌زدند. درباره طول و مدت دوام کالپاها، اتفاق نظری میان متفکران هندو وجود نداشت.

طی یک دوره زمانی کالپا، یک نظام جهانی به وجود می‌آید، شکل می‌گرفت و مراحل تکاملی خود را می‌گذراند. هندوها معتقد بودند یک نظام جهانی از توده‌ای به هم چسبیده، فشرده و منقبض آغاز می‌شود و به مرور منبسط می‌گردد، پخش می‌شود، وسعت می‌یابد و در عین حال آهسته آهسته تخلخل در آن راه پیدا می‌کند. براساس نظریه‌پردازی هندوها وقتی یک نظام جهانی به پایان می‌رسد، بلافاصله یک نظام جهانی دیگر آغاز می‌شود. حال اگر بخواهیم شکلی برای نظام‌های جهانی قائل شویم، باید چیزی شبیه به گردونه یا چرخه را در ذهن خود مجسم کنیم یعنی چیزی که به قول متفکران هندو شبیه به یک چرخ آسیا^۵ باشد. در واقع همین شکل و نظام چرخه‌مانند بود که نظر متفکران بودایی را به خود جلب کرد. حکمای بودایی براساس

1. immensity

2. intuition

3. imagination

4. Kalpa

5. mill-wheel

دو نظریه کالپا و نظام‌های جهانی به این نتیجه رسیدند که زندگی به عنوان یک پدیده نمی‌تواند محدود به این جهان خاکی و زمینی باشد. این نتیجه‌گیری چنان تأثیری بر اندیشمندان بودایی گذاشت که بعدها بوداییان وابسته به شاخه‌های ماهایانا با قاطعیت اعلام کردند که بوداها و بودی ساتواهای (بودای بالقوه) بسیاری وجود دارند که در نظام‌های جهانی دیگر بسر می‌برند.

حال نوبت می‌رسد به طبقه‌بندی موجودات ذی‌روح. امروزه ما سه نوع حیات را از یکدیگر تمیز می‌دهیم، یعنی حیات انسانی، حیات حیوانی و حیات نباتی. اما در تعالیم بودایی با شش نوع حیات برخورد می‌کنیم که عبارتند از: حیات خدایان، حیات اسوره‌ها^۱ (ارواح)، حیات انسانی، حیات اشباح^۲، حیات حیوانی، و حیات دوزخی. بعضی از نویسندگان بودایی با حذف حیات اسوره‌ها، پنج نوع حیات را بر شمرده‌اند. در بحث از جزئیات این طبقه‌بندی، حکمای بودایی سخت با یکدیگر اختلاف نظر داشته‌اند، اما طرح کلی این طبقه‌بندی مورد قبول تمام مکاتب بودایی واقع شد. براساس این طبقه‌بندی، همه موجودات جهان، به یکی از این شش یا پنج طبقه تعلق دارند.

در این طبقه‌بندی خدایان یک طبقه بالاتر از ما جا دارند به این معنی که ساختار وجودی آنان، ناب‌تر و پاک‌تر از ساختار وجودی ما است، هیجان‌هایشان حساب‌شده‌تر و لطیف‌تر از هیجانات ما است، دوره حیاتشان بسیار طولانی‌تر از دوره حیات ما است، و بالاخره در شرایطی قرار دارند که کمتر از ما در معرض رنج قرار می‌گیرند. خدایان بودایی بی‌شبهت به خدایان المپی نیستند، اما در عین حال یک تفاوت بسیار مهم با یکدیگر دارند چنانکه خدایان المپی بی‌مرگ و نامیرا هستند، در حالی که خدایان بودایی هراندازه هم عمر طولانی داشته باشند، بی‌مرگ و نامیرا نیستند. از جهاتی چنین به نظر می‌رسد که خدایان بودایی بیشتر 'فرشته' اند تا 'خدا'. اسوره‌ها (ارواح) نیز موجوداتی آسمانی‌اند. اسوره‌ها ارواح آتشین مزاجی هستند که مدام با خدایان سر جنگ دارند.

1. Asuras

2. Ghosts

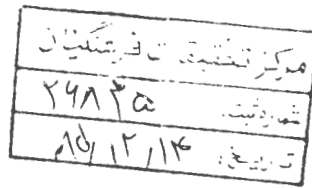
بنابر تعالیم و آموزه‌های بودا رنج پدیده‌ای است که قسمت اعظم حیاتِ همهٔ موجودات را دربر می‌گیرد. خدایان رنج می‌کشند چرا که یک روز باید اریکه خدایی خود را ترک کنند؛ آدمیان رنج می‌کشند، چون سخت اسیر چرخه‌ای هستند که گریز از آن ناممکن می‌نماید، یعنی چرخهٔ بازپیدایی یا چرخهٔ زایش دوباره.

نیلوفر در مرداب زاده می‌شود، در لای و لجن می‌روید و
رشد می‌کند و آهسته آهسته سر از مرداب بیرون
می‌آورد و به آسمان خیره می‌شود، اما به گِل و لای
مرداب، آلوده نمی‌شود، من نیز همین راه را طی کرده‌ام:
در جهان برخاسته‌ام، از آن عبور کرده‌ام و به آن آلوده
نگشته‌ام.

[برگرفته از 'مجموعه سه سبد'، بخش آخر، شماره ۵۸]



مجسمه بودا ساخته شده از سنگ، از زاویه ای روبرو



بوداشناسی:

تحلیلی از شخصیت بودا و تعالیم او

واقعیت این است که اعتقاد به بودا و تعالیم او، هیچ جایگاهی در میراث فرهنگی ما ندارد و نسبت به این میراث سخت بیگانه و نامأنوس است. و درست به همین دلیل برای شناساندن این شخصیت و تعالیم او، ناگزیریم تحقیقات خود را به شکل دقیق و قابل قبولی پی بگیریم. شخصیت بودا را از جهات بسیاری می‌توان مورد بررسی قرار داد که مهمترین آنها عبارتند از:

(۱) شناخت بودا به عنوان یک موجود انسانی

(۲) شناخت بودا به عنوان واضع یک مبداء معنوی

(۳) و سرانجام شناخت بودا به عنوان موجودی که هر دو ویژگی مزبور را دربر می‌گیرد.

۱. بنابر احتمال قریب به یقین، شخصیتی به نام بودا بین سال‌های ۵۶۰ و ۴۸۰ پیش از میلاد در شمال شرقی هند می‌زیسته است. ولی متأسفانه وضع به گونه‌ای است که نمی‌توان بودای تاریخی را از بودای افسانه‌ای تمیز داد. در هر حال شخص بودا گوتاما، یا همان شاکيامونی^۱ (حکیمی از قبیله شاکیا^۲)، و وجود واقعی و تاریخی او به عنوان یک فرد انسانی که زمانی در جهان زندگی می‌کرده، از نظر یک بودایی یا حتی فراتر از آن در دین و ایمان بودایی اهمیت چندانی ندارد.

1. Shakyamuni

2. Shakyas

براساس اعتقادات بودایی، می‌توان گفت بودا نمونه یا الگویی است معنوی^۱ که روزگاری در قالبی انسانی تجسم پیدا کرده است، و وقتی از نمونه یا الگوی معنوی سخن می‌گویند مرادشان الگویی است که علایق و تمایلاتش متوجه نوعی حیات دینی است. البته بعید نیست که بودائیان معمولی، تصویری انسانی از بودا داشته باشند، و او را به شکل یک شخصیت انسانی در نظر آورند؛ ولی باید دانست که الهیات بودایی (اگر بتوان در مورد آئین بودا از اصطلاحی مانند الهیات استفاده کرد) به هیچ وجه بر چنین نظری صحه نمی‌گذارد؛ بلکه بودا، یعنی 'به روشنایی رسیده' را نوعی الگوی ازلی^۲ می‌دانند که خودش را به شکل ادواری و در قالب شخصیت‌های مختلف در جهان آشکار کرده است.

برای بودائینی که به تناسخ اعتقاد دارند شخص بودا گویا فقط یک بار آن هم مثلاً در سال ۵۶۰ پیش از میلاد پا به عرصه جهان گذاشته است؛ بلکه او نیز مانند بسیاری موجودات دیگر اسیر چرخه تولدها و مرگ‌های بسیار بوده است (مراد همان اصطلاح چرخه زایش دوباره است)؛ به نظر آنان بودا جهان را در قالب‌های مختلف تجربه کرده: در قالب حیوان، در قالب انسان، در قالب خدا و... بودا طی تولدهای مکرری که داشته موفق شده به سرنوشت مشترک همه موجودات زنده پی‌ببرد.

و کمال معنوی نظیر آنچه بودا از آن بهره‌مند بود، چیزی نیست که بتوان طی یک دوره حیات انسانی بدان دست یافت؛ بلکه حصول چنین کمالی، آرام آرام و طی قرون و اعصار متوالی میسر می‌شود. درباره چگونگی به کمال رسیدن بودا به لحاظ تاریخی و به شکل مستند ما هیچ نمی‌دانیم، چرا که این بخش از حیات او پُر است از داستان و افسانه که هریک به شیوه خاص خود طی طریق کمال بودایی را توجیه می‌کند.

۲۷. اگر بپذیریم که تعالیم بودا تنها عبارت است از سخنانی که روزگاری یک

نفر بر زبان رانده، ناگهان دچار نوعی حالت بی‌اعتمادی می‌شویم و به آنجا می‌رسیم که این تعالیم اساساً فاقد هرگونه اعتبار و مرجعیت^۱ هستند. اما بوداییان نظر دیگری دارند یعنی معتقدند که مرجعیت و اعتبار تعالیم بودا از مبدائی معنوی سرچشمه می‌گیرد و این مبداء معنوی نیز خود، نشأت گرفته از ماهیت بودا است که در قالب فردی به نام شاکیامونی پنهان شده است؛ از این منظر بودا رسالتی بر عهده داشت که عبارت بود از فهم و درک حقیقت در درجه اول و بعد آشنا کردن مردم با آن حقیقت.

وقتی بوداییان بودا را به منزلهٔ مبدائی معنوی مورد ملاحظه قرار می‌دهند، برای اشاره به او از اصطلاح تاتاگاتا^۲ استفاده می‌کنند و یا با اصطلاح جسم حقیقی^۳ از او یاد می‌کنند. معنی یا به عبارت درست‌تر، مراد از اصطلاح 'تاتاگاتا' هنوز برای ما روشن نشده است. بنابر نظر بعضی بوداشناسان متأخر 'تاتاگاتا' اصطلاحی است مرکب از دو واژه یعنی 'تاتا'^۴ به معنی این چنین، به این صورت، بدینسان و...، و صیغهٔ ماضی فعل 'آگاتا'^۵ به معنی آمدن که ماضی آن را می‌توان به صورت 'رفته' یا 'آمده' ترجمه کرد. پس شاید بتوان گفت 'تاتاگاتا' به کسی اطلاق می‌شود که 'این چنین' آمده یا رفته است؛ در این صورت 'تاتاگاتا' دیگر یک اسم خاص نمی‌تواند باشد، و به جرأت می‌توان به 'تاتاگاتا'های دیگری اشاره کرد که این چنین آمده و یا رفته‌اند. بررسی و تحقیق هرچند مختصری که دربارهٔ اصطلاح 'تاتاگاتا' انجام دادیم، تلویحاً به نکتهٔ ظریفی اشاره می‌کند مبنی بر اینکه 'بودای تاریخی' به هیچ وجه یک شخصیت انسانی منزوی و منحصر به فرد نبوده است، بلکه او تنها یکی از بی‌شمار 'تاتاگاتا'هایی بوده که طی قرون و اعصار در جهان ظهور کرده‌اند و تعالیم تقریباً یکسانی را برای نوع بشر به ارمغان آورده‌اند. بنابراین به جرأت و صراحت تمام می‌توانیم بگوییم بودای به روشنایی رسیده که سزاوار لقب تاتاگاتا شناخته شده ضرورتاً و ذاتاً نمونه‌ای است نوعی، از 'تاتاگاتا'های

1. authority

2. 'Tathagata'

3. Dhamma-body

4. 'Tatha'

5. 'āgata'

بی‌شمار. باورهای مربوط به 'تاتاگاتا' براین اساس استوارند که مجموعه‌ای از هفت یا بیست و چهار و یا هزار 'تاتاگاتا' وجود داشته که بخصوص در قالب انسانی ظاهر شده‌اند.

به عنوان مثال در بهار هوت^۱ و سانچی^۲ از هفت 'تاتاگاتا' یاد شده است که این هفت 'تاتاگاتا' عبارتند از خود شخص شاکيامونی و شش نفر از اسلاف او؛ براساس این منابع این هفت 'تاتاگاتا' در هیأت هفت شخصیت تاریخی که هر کدام تعالیم خاص خود را داشته‌اند ظاهر شده‌اند که در روایت‌های داستانی آنان را به هفت درخت تناور نیز تشبیه کرده‌اند. در روایت‌های دیگر نظیر گاندارا^۳ و ... (هفت بودا (پیش از بودا گوتاما) وجود داشته‌اند که در هیأتی انسانی ظهور کرده‌اند که عملاً از یکدیگر غیر قابل تشخیص و تمیزاند. ۳. اینک وقت آن فرا رسیده است که بودا را در هیأت یا قالب باشکوه و

جلال^۴ او مورد بررسی و ملاحظه قرار دهیم. واقعیت آن است که شاکيامونی نیز به لحاظ خوردن و آشامیدن و خفتن و راه رفتن و... با دیگر موجودات انسانی تفاوتی نداشته است و اساساً در وجود او به عنوان یک شخصیت تاریخی که روزگاری در مکانی زندگی می‌کرده، جای هیچ تردیدی نیست. اما تجلی بودا به عنوان یک انسان معمولی از نظر بودائی‌ان، نوعی حفظ ظاهر محسوب می‌شود که به مدد آن می‌توانسته شخصیت راستین خود را به نوعی پوشیده و پنهان نگاه دارد. بدینسان موجودیت تاریخی بودا با توجه به این اعتقاد بودایی تبدیل می‌شود به نوعی وجود و حضور تصادفی و تقریباً معمولی و غیر قابل اعتنا، درست مانند دیگر ابناء بشر که در جهان زاده می‌شوند، رشد می‌کنند، به پیری می‌رسند و سرانجام هم از دنیا می‌روند. البته

۱ و ۲. Sanchi و Bharhut نام الواحی سنگی است که سخنان بودا و عباراتی مقدس بر آنها نقر شده و در بعضی معابد بودایی به احترام بودا نصب شده است.

۳. Gandhara، از جمله روایت‌های مثور، منظوم و مصوّر بودایی است، و با کمال تأسف باید بگوییم آنچه از این نوع روایت‌ها به دست ما رسیده از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند.

4. glorified body

باید در نظر داشت که هیچ یک از توضیحات مذکور برای روشن کردن و وضوح بخشیدن به موجودیت بودا به عنوان یک شخصیت تاریخی کفایت نمی‌کند. این باور بودایی مبنی بر پنهان شدن بودا در پس لفافی ظاهری [یعنی شمایل‌انسانی] تلویحاً گواه و گویای آن است که بودا از نوعی جسم متفاوت برخوردار بوده است، جسمی که به دلایل بسیار با جسم فناپذیران معمولی فرق داشته است؛ ولی پذیرفتن این باور نیز مستلزم آن است که به ماجرا از زاویه ایمانی نگاه کنیم.

بودائی‌ان از این جسم خاص و منحصر به فردی که به بودا تعلق داشته با اصطلاحات و تعبیر مختلفی یاد می‌کنند مانند 'جسم شاد و روشن شده' یا 'جسم لطیف و اثری' و یا 'جسمی که گویای جوهر و سرشت راستین خود بودا است'. بعضی برای توصیف ویژگی‌های خاص و برجسته بودا یا به عبارت دقیق‌تر 'جسم شکوهمند بودا' از میان ۸۰ 'نشانه فرعی'، به ۳۲ 'نشانه اصلی'^[۱۰] اشاره می‌کنند که به نظر آنان 'نشان‌های بارز مردان بزرگ است'. تمامی مکاتب بودایی در مورد آن ۳۲ نشان اصلی اتفاق نظر دارند [که هم خاص مردان بزرگ است و هم درباره بودا صدق می‌کند]؛ این اتفاق نظر به نوعی گواه بر قدمت نسبتاً زیاد این نشان‌ها است که تنها خاص بودائی‌ان نبوده و ریشه‌های عمیقی در آئین‌های ماقبل بودایی، بخصوص آئین هندو دارد. در هنر بودایی به تصاویر و نقاشی‌هایی برخورد می‌کنیم که بودا را در حالت‌های مختلف به نمایش می‌گذارند، ولی نکته جالب و قابل توجه این است که در هیچ یک از این تصاویر با جسم یا هیأت انسانی بودا برخورد نمی‌کنیم، در عوض آنچه در هنر بودایی توجه بیننده را به خود جلب می‌کند به نوعی بازنمایی 'جسم شکوهمند' بودا است.

ماجرای نشانه‌های مختلف جسمانی که تنها دانایان و خردمندان توان و صلاحیت تشخیص آنها را دارند، و نیز پیش‌بینی سرنوشت فرد صاحب این قبیل نشانه‌ها، با آئین بودا آغاز نشده و اصولاً خیلی پیشتر از آئین بودا وجود داشته و از جمله معتقدات فرهنگی و دینی رایج در سرزمین هندوستان بوده

است. بعضی از محققان می‌گویند این ۳۲ نشانه مردان بزرگ حاصل استفاده از ابزار و ادواتی مانند رمل و اسطرلاب و نیز کتب طالع‌بینی ماقبل بودایی است. بنابر باورهای بودائی‌ان 'جسم شکوهمند' بودا فارغ از محدودیت‌های فیزیکی یک جسم معمولی است. 'جسم شکوهمند' بودا چنان است که می‌تواند در محدوده‌ای به اندازه یک دانه خردل عمل کند و به حرکت در آید، ولی در فرصتی که به او داده شد توانست عرش ایندرا^۱ را درنوردد^۲ و براستی که چنین سیری بیش از حد تصوّر وسیع و پهناور است.

بحث بر سر علائم و نشانه‌های یک مرد بزرگ که از سنت‌های فرهنگی - دینی آئین‌های هندو و بودا بشمار می‌رود ما را از طریقی که در پیش گرفته‌ایم دور می‌کند؛ گو اینکه فهم و درک هنر بودایی اساساً در گرو آشنایی و شناخت همین علائم و نشانه‌ها است. 'جسم شکوهمند' بودا ۱۸ پا (چیزی در حدود ۵ یا ۶ متر) قامت داشته، و بسیاری از حرکات، اطوار و سکانات او حاصل همین قد و قواره بوده است. رنگ این 'جسم شکوهمند' طلایی بوده است و «میان ابروهایش، حلقه‌ای مو، به چشم می‌خورد (اورنا)^۳: لطیف مانند کتان و شبیه به گل یاسمن، شبیه به ماه، شبیه به لایه شفاف و صیقل خورده صدف، شبیه به ساقه یک نیلوفر، به سپیدی شیر تازه گاو، و مانند شب‌نمی با طراوت که بر گلبرگ‌های شکوفه‌ای بنشیند. «از طره موهای او نورهای رنگارنگ متصاعد می‌شد، و حال آن‌که خود این طره مو به سپیدی برف یا نقره بود». مجسمه‌های بودا معمولاً این طره مو را به شکل یک خال یا قطعه‌ای جواهر به نمایش می‌گذارند. در تعالیم تانترا^۴ که به مراحل متأخر آئین بودا تعلق دارد و تحت تأثیر و نفوذ مستقیم و بلاتردید آئین پرستش شیوا^۴ شکل گرفت و به وجود آمد، به این طره مو از زاویه دیگری نگریسته شد چنانکه آن را به منزله یک چشم سوم یا به تعبیری عمیق‌تر 'چشم حکمت، خرد یا معرفت' مورد ملاحظه و بررسی قرار دادند. مادر اینجا با سنتی سروکار داریم که به میزان بسیار زیادی مدیون

1. Indra

2. Urna

3. Tantra

4. Shivaism

و مروهون اعمال و آموزه‌های یوگا^۱ است. تمرکز بر روی مرکزی نامرئی که در بالا و یا در میان ابروها قرار داشته باشد، برای یک یوگی (کسی که به تعالیم و آموزه‌های یوگا اعتقاد دارد و به آنها عمل می‌کند)، کاری بسیار ساده و معمولی است؛ در تعالیم یوگا نیز همیشه به این نکته برخورد می‌کنیم که مرکز نیروهای روحی و روانی، بر روی پیشانی افراد جای دارد.

دو ویژگی دیگر 'جسم شکوهمند' بودا یکی مطلق بودن آن است و دیگر بخصوص هویدا و آشکار بودن آن. رهروان بودایی دستاری بر سر می‌بندند که اصطلاحاً آن را 'اوشنیشا'^۲ می‌نامند؛ جنس، رنگ و شیوه بسته شدن این دستار گواه بر مقام و منزلت رهرو بودایی است. البته درباره شیوه بستن این دستار باید بگوییم که در سرزمین‌های مختلف، رهروان بودایی شیوه خاص خود را بکار می‌بندند، چنانکه در گاندارا^۳ دستار رهروان گرد است، در کامبوج^۴ مخروطی شکل، و در لائوس^۵ سعی می‌کنند آن را به شکل مشعل یا یک شعله آتشین درآورند. همه این ظواهر و سعی در حفظ آنها اولاً ریشه در اعتقادات مختلف بودایی دارند و بخصوص آمیختگی تعالیم بودا با فرهنگ‌های سرزمین‌های خاور دور، و ثانیاً از نوعی اعتقاد مشترک سرچشمه می‌گیرند مبنی بر اینکه خود شخص بودا و جسم او، منبع نوری لایزال و تابناک بوده است.

براساس یک باور قدیمی که از جمله سنن مشترک ادیان و فرقه‌های مختلف سرزمین هندوستان است، بدن و جسم مردان بزرگ سرشار از انرژی آتشی است که به اطراف و اکناف متصاعد می‌شود، و عادت به تأمل و مراقبه که خاص این قبیل مردان است موجب افزایش روزافزون این انرژی مرموز و شگفت‌انگیز می‌گردد. اغلب اوقات برای نشان دادن این قدرت سحرانگیز از نمادهای متفاوتی استفاده می‌کنند مانند هاله نوری که گرداگرد سر بودا می‌درخشد و یا از فراز شانه‌های او متصاعد می‌شود.

1. Yoga

2. Ushnisha

3. Gandhara

4. Combodia

5. Laos

در سرزمین جاوه از شعله نورانی و هاله مقدسی که گرد سر بودا وجود دارد [البته به صورت کاملاً مجازی و ذهنی که احتمالاً زائیده اعتقاد و تصورات مربوط به آن است]. با نام مقدس اُم^۱ یاد می‌کنند. و حتی شکلی نیز از این کلمه مقدس در سر دارند که عبارتست از چیزی شبیه یک علامت سؤال وارونه با دُمی مارپیچ مانند. آنان بر این باورند که هاله نورانی گرد سر بودا گویای الوهیت و تقدس و پرهیزگاری او است. هنرمندان گاندراین هاله نورانی را به خدایان و پادشاهان نیز نسبت داده‌اند، و بر محققان پوشیده نیست که در عالم مسیحیت نیز این نماد از قرن چهارم میلادی رواج پیدا کرد.

در سنت بودایی هر جاسخن از بودا به میان می‌آید، مجموعه این جوانب و سیماهای سه‌گانه در ذهن شنونده تداعی می‌شود. از نظر مورخان مسیحی بودا تنها به عنوان یک موجود بشری واقعیت دارد و قدرت‌های معنوی و سحرآمیزی که به او نسبت می‌دهند چیزی جز داستان و افسانه نیست. اما اگر از منظر یک فرد بودایی به ماجرا نگاه کنیم، وضع به کلی فرق می‌کند: یعنی سرشت بودا و 'جسم شکوهمند' بودا و وجود فضائل و کراماتی که به او نسبت می‌دهند از جمله مفروضات مسلم و بدیهیات تردیدناپذیر محسوب می‌شود؛ جسم انسانی بودا و وجود تاریخی او نیز از نظر یک بودایی معتقد، جامه مندرسی است که بر شکوهی معنوی پوشانده شده است.

یادداشت‌ها و مآخذ

۱. هندوهای عهد باستان اعتقاد داشتند که مردان بزرگ، از همان آغاز تولد ۱۰۰ تا ۱۱۲ نشانه ملموس و قابل تشخیص دارند که خواه‌ناخواه آنان را از دیگر آدمیان جدا می‌کند. هندوها این نشانه‌ها را به دو دسته اصلی تقسیم کرده بودند که عبارت بود از ۸۰ نشانه فرعی و ۳۲ نشانه اصلی. نشانه‌های موردنظر اعم از فرعی و اصلی باز به دو دسته روحانی و جسمانی تقسیم می‌شد، و اصولاً تشخیص و صلاحیت تشخیص این نشانه‌ها بر عهده کاهنان اعظم و برهمن‌های هندو بود. لیکن به خاطر پراکندگی و قدمت آثار هندو و ماقبل هندو، موفق به کشف این نشانه‌ها نشدیم، بخصوص که آثار باقی‌مانده در این زمینه به اندازه‌ای متنوع، گوناگون و از همه مهمتر ناواضح و غیرشفاف‌اند که از اهل تحقیق جسارت و جرأت هرگونه اظهارنظری را در این خصوص می‌گیرند، و محقق را با انبوهی از اطلاعات مختلف و حتی متناقض مواجه می‌گرداند. مع الوصف خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند با مطالعه کتابی که مشخصاتش در پی می‌آید، با نشانه‌شناسی مردان بزرگ و افسانه‌ها و اسطوره‌های دخیل در آن آشنایی بیشتری پیدا کنند:

D. T. Suzuki, *Outlines of Mahayana Buddhism*, New York, 1963, ch. x.

۲. Indira. از جمله خدایان بسیار محبوب هندو است که در مجموعه نوشته‌های مقدس ریگ‌ودا نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. نام او در بیشتر سرودهای مقدس ودا ذکر نشده، ایندرا، خدایی است که در فاصله میان زمین و آسمان زندگی می‌کند. این خدای هندو، صاحب نزدیک‌ترین چهره‌ها به چهره انسان است و به قول اسطوره‌شناسان به شکلی کاملاً انسان‌مدارانه (anthropomorphique) در ذهن هندوها، تجسم یافته است. ایندرا، خدای طوفان و رعد و برق است، و اصولاً سلاح اصلی او در مقابله با بدی‌ها، رعد یا به اصطلاح هندوها *Vajra* است. نام دیگر ایندرا، *واجراباهو* (*Vajra bahu*) است، یعنی دست‌ها و بازوانی که رعد در کف دارد. ایندرا، خدایی است بلند قامت، ستبر و بسیار نیرومند که در بزرگی و تنومند بودن، با زمین برابری می‌کند و هیچ انسان و خدایی تاب هم‌آوردی با او را ندارد. اینکه بودا به سپهر او راه می‌یابد و در آنجا گشت و گذار می‌کند، هم دلالت بر محبوب بودن بودا دارد، هم حاکی از بزرگی بودا است و هم گواه آن است که بودا از محدوده یک دانه خردل تا محدوده‌ای نامحدود، توان فعالیت و اثربخشی دارد.

بخش دوم

منابع و مأخذ بودایی
روایات و شاخه‌ها
عین و ذهن در تفکرات بودا

سخنان من چونان پرندگان رنگارنگ و آوازخوان از
آشیانه دهانم به بیرون پر می‌کشند تا در دهان‌ها و
آشیانه‌های دیگر بنشینند و آواز بخوانند و نغمه آیین سر
دهند.

[متون پالی]



منابع و مآخذ بودایی

حقیقت این است که کهن ترین مکتوبات مقدس بودایی، اگر و آماهای بسیار در خود نهفته دارند، چنانکه محقق را وادار می کنند در کار تحقیقاتی خود با توسل به حدس و گمان پیش رود. حال اگر اختلاف نظرهارا کنار بگذاریم متوجه می شویم که همه بوداشناسان و محققان بر سر یک نکته ظریف با یکدیگر اتفاق نظر دارند و همین اتفاق نظر در واقع وجه مشترکی است که به رغم اختلاف در تحقیقات و روش شناسی های گوناگون، ذهن و ضمیر همه محققان را به هم پیوند می دهد؛ وجه مشترک مورد نظر که از جمله مفروضات مسلّم همه محققان بوداشناس است، نکته ای است به ظاهر ساده و پیش پا افتاده اما مهم و راهگشا؛ به اعتقاد آنان «آئین و تعالیم بودا یک چیز است، و فهم و درک بودائیان از این آئین چیزی دیگر. و این دو موضوع مجزا که ریشه در برداشت ها و تصوّرات گوناگون افراد از آئین بودا دارد، الزاماً با یکدیگر انطباق ندارند». ^۱ به عنوان مثال محققى مانند رایس دیویدز ^۲ که از بوداشناسان بنام نیمه اول قرن بیستم است، آئین بودا را مطلقاً فاقد اصول و آموزه هایی مانند 'نه - خود'، و 'رهبانیت' ^۳ می داند. به نظر او بشارت اصیل و اولیه آئین بودا، همانا ستایش و تجلیل از 'مقام انسان' است. اچ. جی.

۱. مراد آن است که برداشت ها و تصوّرات یک بودایی مؤمن از آئین بودا می تواند فرسنگ ها از آئین، تعالیم و آموزه های اصلی و اصیل بودایی دور باشد.

2. Rhyss-Davids

3. monasticism

جنینگز^۱ یکی دیگر از بوداشناسان سرشناس اعتقاد راسخ دارد که از آثار و نوشته‌های بودایی به هیچ وجه نمی‌توان کلامی دال بر تناسخ^۲ پیدا کرد. و دکتر پی. دالکه^۳ معتقد است تعالیم و آموزه‌های بودا، کاملاً خردمندانه و معقول‌اند و با افسانه‌ها و اسطوره‌ها، فرسنگ‌ها فاصله دارند.

متون مقدس بودایی و تقسیم‌بندی آنها

اساس کار ما در سراسر این کتاب، مبتنی است بر متون مقدس بودایی، چرا که خواه ناخواه هریک از آنها در حدّ خود سندی است که به آئین بودا و تاریخ این آئین مربوط می‌شود. بررسی کلی متون مقدس بودایی، نخستین گامی است که در راه شناخت آئین بودا برمی‌داریم و در همین فصل بدان خواهیم پرداخت. پس از آن باید اختلافات موجود در متون مقدس بودایی را، هرچند به اختصار، مورد بررسی دقیق و موشکافانه قرار دهیم که خود شامل دو مرحله می‌شود:

۱. تعیین یا حداقل تخمین زمان نگارش آنها و ۲. تحلیل مجموعه‌هایی که حاوی این قبیل متون هستند.

از قدیم‌الایام، متون مقدس بودایی به دو بخش عمده دارما^۴ و وینایا^۵ تقسیم شده‌اند. وینایا مجموعه تعالیم و دستوراتی است که با نظم و انضباط رهبانی سروکار دارد، حال آن که دارما مستقیماً به اصول اعتقادی آئین بودا مربوط می‌شود. در تاریخ تحول و تطور آئین بودا به مرحله‌ای می‌رسیم که حکمای بودایی، همین مجموعه متون مقدس را به سه بخش تقسیم کردند: وینایا، دارما یا سوترا، و آبی دارما^۶. لازم به توضیح است که آبی دارما به عنوان یکی از بخش‌های سه‌گانه متون مقدس بودایی، ویژگی‌هایی دارد که آن را از دو بخش دیگر متمایز می‌کند، چنانکه از یک سو از قدمت وینایا و دارما

1. H. J. Jennings

2. reincarnation^۴

3. Dr. P. Dahlke

4. Dharma

5. Vinaya

6. Abhidharma

بی بهره است و به لحاظ زمانی مؤخر بر آن دو یعنی وینایا و دارما، تدوین شده و از سوی دیگر محتوای آن با اصول و آموزه‌های پیشرفته‌تری ارتباط پیدا می‌کند؛ مراد از اصول و آموزه‌های پیشرفته‌تر این است که آبی دارما حاوی مجموعه‌ای از متون مقدس بودایی است که اولاً متناسب با زمانه خود نوشته شده و ثانیاً در طریقت بودایی که رهروان در پیش می‌گیرند، به نکاتی بدیع و رمز و رازهای شگفتی اشاره می‌کند که به مراحل عالی سیر و سلوک رهروان بودایی مربوط می‌شود.

اصطلاح‌شناسی متون مقدس بودایی

هریک از مجموعه‌های متون مقدس بودایی که به دو یا سه بخش کلی تقسیم شده، در درون خود حاوی دو شیوه روایی است که عبارتند از سوترا^۱ و شاسترا^۲. سوترا به متونی اطلاق می‌شود که رهروان و اساتید بودایی معتقدند کلام خود بودا است که پیروان اولیه حاضر در حلقه او، از دهان بودا شنیده و عیناً بر کاغذ آورده‌اند. سوترا همواره با چنین عباراتی آغاز می‌شود: در زمانی چنین شنیده‌ام، یا آن سرور اقامت دارد در... در اینجا منظور از 'من'، آناندا^۳ شاگرد بودا است که بنابر احتمال قریب به یقین در حلقه اولیه حضور داشته و بلافاصله پس از مرگ بودا، تمامی سخنان او را به شیوه‌ای خاص و با شوقی زاید الوصف نقل کرده است. البته واقعیت آن است که بسیاری از سوتراها، سال‌ها و حتی قرن‌ها پس از مرگ بودا جمع‌آوری، وای بسا نوشته شده‌اند؛ از این رو بسیاری از سوتراهایی که تا به حال به دست ما رسیده، فاقد نام نویسنده و زمان نگارش‌اند.

سوتراهای متأخر که نویسندگان گمنام، به نام نقل سخنان بودا، نوشته بودند، به هیچ وجه مورد قبول کاهنان بودایی قرار نگرفتند، و اختلاف نظری که درباره صحت و سقم این سوتراها میان کاهنان بودایی در گرفته بود

1. sutra

2. shastra

3. Ananda

موجبات چنددستگی در آیین بودا را فراهم کرد؛ حال اگر آیین بودا را از منظری دینی به نظاره بنشینیم، می‌توانیم به جای چنددستگی از اصطلاح 'مذهب' یا 'مذاهب' بودایی استفاده کنیم، و اگر آئین بودا را نوعی نظام فلسفی قلمداد کنیم می‌توانیم از اصطلاح 'دستگاه'، 'نظام' و یا 'نظام اندیشه‌ای' استفاده کنیم. یک مذهب یا نظام اندیشه‌ای به هیئایان^۱ معروف شد که به معنای چرخ یا ارابه کوچک است؛ بودائیانی که به این مذهب از آئین، گرایش پیدا کردند، سوترهای متأخر در متون مقدس بودایی را بی‌اعتبار می‌دانستند و معتقد بودند این قسم سوترها نمی‌توانند کلمات و سخنان خود بودا باشند؛ آنان معتقد بودند این قبیل سوترها که در متون مقدس بودایی گنجانده شده، چیزی بیش از شعر و یا حداکثر مجموعه‌ای از داستان‌های خیال‌انگیز نیستند. در مقابل مذهب 'هیئایان'، مذهب ماهایانا^۲ قرار داشت که به معنای چرخ یا ارابه بزرگ است. درباره ماهایانا و بودائیانی که به این مذهب از آئین بودا پیوستند، باید گفت این مذهب بودایی به مراتب از مذهب 'هیئایان' اندیشمندانه‌تر است، و پیروان آن از وسعت نظر قابل ستایشی برخوردارند؛ به اعتقاد آنان مجموعه سوترهای موجود در متون مقدس بودایی اعم از سوترهای متقدم و سوترهای متأخر، در هر صورت نشأت گرفته از سخنان بودا هستند. محققان و بوداشناسان برای تأخیر در نگارش و نشر سوترهای متأخر دلایل بسیاری آورده‌اند که از جمله مهمترین و به نوعی قابل قبول‌ترین آنها از این قرار است: متونی که به حکمت کامل و طرق نیل به آن پرداخته‌اند، مانند گفتارهایی در باب کمال^۳، هرچند از جانب شخص بودا القا شده لیکن فهم و درک این قبیل متون، مشکل‌تر از آن بوده که معاصران 'بوداگوتاما' بهره‌ای از آنها برده باشند.

بودائیان شاخه 'ماهایانا' در تأیید صحت سوترهای متأخر و نیز دلایل تأخیر آنها، افسانه‌ای را روایت می‌کنند که نقل آن در اینجا خالی از لطف نیست:

1. Hinayana (Lesser Vehicle)

2. Mahayana (Great Vehicle)

3. Prajnaparamita Suttras

سوتراهای دیر از راه رسیده، روزگاری در کنام شیاطین و ازدهایان موسوم به ناگاس^{۱۱}، در جهان زیرین انباشته شده بودند؛ تا آن که زمان مناسب فرا رسید، و استاد ناگارجونا^{۱۲} به جهان زیرین رفت و آنها را به جهان آدمیان آورد.^{۱۳}

غرض از نقل این داستان به هیچ وجه این نبوده که کسی آن را باور کند، بلکه هدف از نقل آن توجیه سوتراهای متأخر و نیز اثبات صحت آنها است. از سوی دیگر این داستان در نهایت ظرافت و زیرکی حکایت از فقدان تعصب و انعطاف پذیر بودن آئین بودا دارد. این افسانه تلویحاً گواه آن است که در آئین بودا هم به افراد خیال پرور و افسانه دوست جواب داده می شود، و هم برای افراد و اذهان منطقی و اهل فلسفه، پاسخ های بسیاری در نظر گرفته شده است. البته لازم به توضیح است که سوتراهای متأخر به لحاظ فلسفی نیز قابل توجیه اند، لیکن توجیه فلسفی این قسم سوتراها در گرو تحلیل سه جسم،^{۱۴} بودا است که از جمله اصول اعتقادی و آموزه های کلیدی موجود در آئین بودا^{۱۵} محسوب می شود. در اینجا به بیان نکته ظریفی بسنده می کنم که کاهن ها و رهروان^{۱۶} راست دین^{۱۷} آئین بودا معتقدند سوتراهای کهن حاصل سخنان شخص بودا است که 'هیأت یا حضور جسمانی'^{۱۸} او آنها را القا کرده است. و حال آن که سوتراهای متأخر حاصل 'سرور و سعادت جسمانی'^{۱۹} او هستند. یکی دیگر از شیوه های روایی که در متون مقدس بودایی بکار رفته، شیوه ای است موسوم به شاسترا. در متون مقدس بودایی شاستراها به رسالات کوتاه و موجزی اطلاق می شود که معمولاً فاقد نام نویسنده اند. نویسندگان شاستراها در نگارش آثار خود دقت و وسواس بسیاری به خرج داده اند، چنانکه به جرأت می توان شاستراها را قاعده مندتر و منظم تر از سوتراها

1. Nagarjuna

۲. مراد آیین متأخر بودا است که پس از مرگ او شکل گرفت و موجبات چنددستگی میان حکمای بودایی را فراهم کرد.

3. Orthodox

دانست. اما در عین حال جالب است که نویسندگان شاستراها برای استحکام بخشیدن و قابل قبول کردن آثار خود، از مرجعیت سوتراها استفاده کرده‌اند و گواه این مدعا آن است که در جای جای آثار خود، اصطلاحات، عبارات و لغات کلیدی و فنی سوتراها را بکار برده‌اند. بسیاری از شاستراها تا به امروز حفظ شده‌اند، بخصوص شاستراهایی که اساتید بزرگ بودایی مانند 'ناگارجون' و 'واسوباندو' نوشته‌اند. حال اگر از ما بپرسند از کجا نام این دو استاد بودایی را می‌دانیم، در حالی که در چند سطر پیش از این، نویسندگان شاستراها را گمنام نامیدیم؟ باید بگوئیم که این دو استاد بودایی از مروّجان طراز اول و شناخته شده آئین بودا بوده‌اند و به احتمال قریب به یقین در حلقه اولیه شاگردانی که گرد بودا جمع شدند، حضور داشته‌اند. 'ناگارجون' و 'واسوباندو' احتمالاً نخستین بودائیانی هستند که دست به قلم بردند تا تعالیم بودا را برکاغذ آورند چرا که می‌دانستند کلیه مسائل شفاهی تا چه اندازه آسیب‌پذیرند. این دو شاگرد بودا با نوشتن تعالیم استاد، سهم بسزایی در بسط و گسترش آئین بودا دارند.

شواهد و قرائن تاریخی گواه بر آن‌اند که بودائیان بسیاری دست به قلم برده‌اند، و طی سال‌ها و قرن‌های متمادی آثار فراوانی در توضیح و تبیین آئین بودا نوشته‌اند، اما با کمال تأسف باید بگوئیم از میان همه این آثار تنها قطعات پراکنده‌ای برجا مانده که محققان و بوداشناسان را وادار می‌کند در کار خود به همین نوشته‌های پراکنده دل‌خوش کنند و همین نوشته‌های معدود را مبنای تحقیقات و بررسی‌های خود قرار دهند.

اصول و مبانی آئین بودا در مدارس بودایی و در میان استادان و شاگردان، قریب به چهارصد سال به صورت شفاهی به حیات خود ادامه داد و سینه به سینه به نسل‌های تازه از راه‌رسیده انتقال داده شد. البته نقل سماعی و سینه به سینه تعالیم و آموزه‌های آئین بودا در بقای آئین و حفظ و حراست از آن نقش بسیار مهمی داشته است، لیکن از سوی دیگر موجب شده که حتی استادان بودایی از آثار، نوشته‌ها، و در مجموع مکتوبات اصلی و اصیل این آئین غافل

شوند، و این غفلت و بی‌توجهی چنان شدید و عمیق بوده که باعث شده بسیاری از این آثار از بین بروند.

درباره متون مقدس بودایی نکته ناگفته دیگری وجود دارد و آن، زمان نگارش یا به عبارتی دقیق‌تر تخمین زمان نگارش آنها است؛ به نظر بسیاری از محققان بوداشناس اقدام به چنین تلاشی دشوار و در مواردی حتی محال است. چرا که آئین بودا، در اصل، سنتی دینی-فلسفی است که در آن اولاً اسم افراد اهمیت خاصی ندارد، و ثانیاً در این سنت اصولاً بر ثبت و ضبط تاریخ-به معنای روز و ماه و سال، و زمان به عام‌ترین معنای ممکن، اعتنا نشده است. باید اعتراف کرد، سعی در کاربرد و استعمال ایده‌های رایج و مفاهیم متداول نقد تاریخی^۱، در مورد بودیسم، راه به جایی نمی‌برد، و به قول معروف آب در هاون کوفتن است و تلاش بیهوده به خرج دادن. بعضی از محققان^۲ سرشناس که روش تاریخی را مبنای کارشان قرار داده‌اند، به صراحت اعلام می‌کنند «اسناد و مدارکی که نه نویسنده معلومی دارند و نه تاریخ معین و ثبت شده‌ای و هیچ ذکری هم از منابع و مآخذ مورد استفاده در آنها به چشم نمی‌خورد، عملاً به هیچ دردی نمی‌خورند و کاملاً فاقد ارزش‌اند.» متأسفانه باید گفت که نظر این متخصصان حقیقت محض است چرا که اغلب اسناد و مدارکی که در دسترس ما هستند و ما می‌خواهیم بر پایه آنها 'تاریخ' بودیسم را به رشته تحریر در آوریم، عیناً همان خصوصیات را دارند که ذکرشان رفت. در حالی که هندوها در آثارشان زمان‌بندی تاریخی را کاملاً مدنظر داشته‌اند و تقدّم و تاخر نوشته‌های خود را، حتی المقدور معین و مشخص کرده‌اند. از نظر بودایی‌ها تحولات تاریخی در برابر حقیقت ثابت و لایتغیر، هیچ‌گونه اهمیتی ندارد و اصولاً پدیده تعیین‌کننده‌ای نیست.

ناگفته نماند که بودائیان هندی نیز با این نظر کاملاً موافق‌اند. بی‌اعتنایی بودائیان به تاریخ و تحولات تاریخی به حدی است که حتی درباره بُرهه

1. historical criticism

۲. از جمله این محققان می‌توان به سنیوبو (seignobos) و لونگ لوا (Longlois) اشاره کرد.

زمانی فوق‌العاده مهمی مانند تاریخ تولد بودا نوشته‌ای وجود ندارد و یا طول زندگی و سن و سال این مرد بزرگ در هیچ کجا قید نشده و همین موضوع محققان را بر آن می‌دارد که اساس کار خود را بر حدس و گمان قرار دهند. محققان امروزی، عموماً تاریخ مرگ بودا را ۴۸۳ پیش از میلاد می‌دانند. در سرزمین هند، بودائی‌ان در این خصوص هیچ اتفاق‌نظری ندارند و هریک تاریخ موردنظر خود را معتبر می‌دانند: ۸۵۲ پیش از میلاد، ۶۵۲ پیش از میلاد، ۵۵۲ پیش از میلاد، ۳۵۳ پیش از میلاد، ۲۵۲ پیش از میلاد و... واضح است که این همه بی‌نظمی‌ها و بی‌دقتی‌های تاریخی موجب می‌شود که تمامی مساعی ما در تدوین تاریخ بودیسم و نیز تخمین توالی زمانی وقایع در این تاریخ، فاقد سندیت تلقی شود و این توهم به وجود بیاید که جای اعتبار عینی تاریخی را حدس و گمان‌هایی پُر کرده‌اند که از ذوق و سلیقه بودائی‌ان اهل قلم مایه می‌گیرند. با همه این اوصاف باید تصدیق کنیم که نگرش یک بودایی به زمان هرچند موجب تشنگی ذهنی و آزرده‌گی خاطر مورخان می‌شود، لیکن آن‌قدرها هم که به نظر می‌رسد گمراه‌کننده نیست. خود دارما پدیده‌زمانمندی نیست و در اصل فاقد تاریخ است. در دارما ما با یک سلسله تغییر و تحولات مواجه می‌شویم که فقط شرایط بیرونی را شامل می‌شوند، شرایطی که فرصت و مجال عمل دارما را فراهم می‌کنند. و باید بدانیم اغلب موضوعاتی که از منظر معنوی و دینی فوق‌العاده مهم محسوب می‌شوند، در نزد یک مورخ، یا حتی یک کتاب تاریخی هیچ محلی از اعراب ندارند. بیشتر تجربه‌های حکما و افراد مقدس (رهبانان و رهروان) از قدیم‌الایام در خلوت و تنهایی حاصل شده و این همان نقطه‌ای است که هیچ مورّخی راه نفوذ به آن را ندارد، چرا که اساساً زمانمند نیست و طبیعتاً هیچ تاریخی را نیز برنمی‌تابد.

در آئین بودا ظاهراً رسم بر این بوده که پیروان یا برخود نامی نمی‌نهادند و یا برای معرفی خود از معدودی اسامی مستعار استفاده می‌کردند؛ زیرا حتی در بهترین موقعیت‌های زمانی و مکانی که گهگاه برای پیروان فراهم می‌شد، یک راهب بودایی به هیچ وجه اجازه نداشت برای خود نامی انتخاب کند و آن

را در نوشته خود ثبت کند. برای یک بودایی تمام عیار و راهب مسلک مهم نبود که چه کسی فلان موضوع را بیان کرده؛ بلکه صحت، مفید فایده بودن و وابستگی موضوع به سنت و آئین بودا، اهمیت داشت. در بیان اندیشمندان و نویسندگان بودایی، اصالت^۱ و بدعت^۲ ویژگی‌هایی تحسین برانگیز و دلگرم‌کننده‌ای محسوب نمی‌شدند، و به نوعی گمنامی را نشانه‌ی راستین ایمان و تقدس می‌دانستند. البته ناگفته نماند که این طرز برخورد و شیوه نگرش بودایی، لوازم و تبعات خاص خود را نیز به همراه داشته است. تصور کنید عده‌ی کثیری از بوداییان مؤمن که هریک برای رهایی خود چاره‌ای می‌جوید، با صرف وقت فراوان، تمام همت خود را صرف ساختن نظامی می‌کردند که سلامت روحی و معنوی ایشان را تضمین کند؛ حاصل این کوشش دست‌جمعی چه می‌توانست باشد؟ چنین به نظر می‌رسد که نظام موردنظر حتی اگر ده‌ها قرن هم دوام می‌آورد، چیزی بیش از نظامی مصنوعی و تحمیلی نمی‌توانست باشد.

اغلب آثار و نوشته‌های بودایی با نام‌های افراد سرشناسی مانند آشواگوشا^۳، ناگارجونا و واسوباندو درآمیخته است؛ و گسترش بودیسم در سرزمین‌های مختلف و طی قرون متمادی همواره حامل و حافظ این نام‌ها بوده است؛ و این در حالی است که نقد تاریخی جدید با مشکلات و موانع بزرگی دست و پنجه نرم می‌کند، من جمله تشخیص افراد مختلفی که نام واحدی برای خود برگزیده‌اند.

با وجود این تاریخ تقریبی نگارش بعضی از آثار و نوشته‌های بودایی را می‌توان تخمین زد. مثلاً سوتانی‌پاتا^۴ که از جمله رسالات کهن بودایی است به احتمال قوی حاوی کهن‌ترین متونی است که ما امروزه در اختیار داریم. محققان این رساله را به دو دلیل عمده، حاوی کهن‌ترین متون مقدس بودایی می‌دانند: ۱- به زبانی باستانی و فوق‌العاده قدیمی نوشته شده است؛ ۲- رساله

1. Originality 2. innovation 3. Ashvaghosha

۴. Sutta Nipata لغت سانسکریت و به معنای 'گفتارهای پراکنده'، یا 'گفتارهای مقدس پراکنده'.

کنون تراودانیس^۱ که خود از جمله متون کهن بودایی است، حاوی تفسیر قسمتی از رساله سوتانی پاتا است.

واقعیت آن است که ما از دو طریق می‌توانیم درباره تاریخ تقریبی نگارش رسالات بودایی قضاوت کنیم: یکی زبان‌شناسی و دست‌آوردهای این دانش پربار و گره‌گشای امروزی؛ و دیگر رجوع و تکیه بر بنیادهای اعتقادی. اما باید دانست که تکیه بر بنیادهای اعتقادی آنقدرها هم راهگشا و مطمئن نیست و مخاطرات خاص خود را دارد؛ چنانکه به یک بودایی اجازه می‌دهد برداشت شخصی و دل‌خواه خود را از بودیسم داشته باشد، و متعاقب آن هر نکته و اندیشه‌ای را با مراجعه به برداشت خود بسنجد.

در مورد زمان‌بندی آثار بودایی باید گفت ترجمه‌های چینی از متون مقدس بودایی، فوق‌العاده مفید فایده بوده است؛ چرا که مترجمان چینی با وسواس و دقت بسیار، تاریخ رسالات اصلی و ترجمه شده را ثبت و ضبط کرده‌اند، و به این ترتیب این امکان را برای محققان فراهم کرده‌اند که بفهمند فلان رساله اولاً در هند نوشته شده، یا در سرزمینی دیگر، و ثانیاً به زمان یا تاریخ تقریبی نگارش آن پی ببرند. یکی از دست‌آوردهای جانبی این قبیل تحقیقات تاریخی این بود که متوجه شدیم گردآوری و نگارش بعضی از مهم‌ترین رسالات بودایی، نه در یک زمان، بلکه طی سال‌ها و حتی قرون متمادی صورت گرفته است.

مثلاً رسالاتی مانند ماه‌واستو^۲ و لالیتاویستارا^۳ حاوی مباحث و موضوعاتی بوده‌اند که از ۲۰۰ پیش از میلاد تا ۶۰۰ پس از میلاد، همواره و به صورت جدی مورد توجه بوداییان بوده‌اند. نمونه‌هایی که امروزه در دست داریم یکی رساله راز خیر و روشنایی در سایه سار درخت سدر^۴ است و دیگری کمال خرد^۵

۱. Canon of Thravadnis: مجموعه قوانین و قواعد رایج و لازم‌الاجرا در شاخه یا فرقه تراودانیس که خود از فرق وابسته به هینایانا است.

2. Mahavastu

3. Lalitavistara

4. Lotus of the Good Law

5. perfection of wisdom

که به شکلی منظوم در ۸۰۰۰ بیت سروده شده است، حال نکته قابل توجه این است که فصول آخر این کتاب‌ها، قرن‌ها پس از نگارش فصول اول، نوشته شده است.

امروزه آنچه از متون مقدس بودایی برجای مانده و در دسترس اهل فن قرار دارد، به سه مجموعه عظیم تقسیم شده است که عبارتند از:

I . اساتید پالی و تعالیم آنان

این تعالیم، مجموعه متون مقدسی را شامل می‌شوند که به یکی از مکتب‌های هینایانا تعلق دارند، یعنی تراوادنیس^۱. متون مقدس مکتب‌های هینایانا تا حدودی در زبان‌های سانسکریت و چینی حفظ شده‌اند اما با کمال تأسف باید گفت که بسیاری از متون مقدس هینایانا از میان رفته‌اند. برای آن که بتوانم در آینده منابع تحقیق خودم را در اختیار خوانندگان قرار دهم، باید گزارش کوتاهی در خصوص انشعابات اصلی تعالیم هینایانا ارائه دهم.

II . اساتید چینی و تعالیم آنان

تنظیم و تدوین تعالیم اساتید چینی، آنقدرها سفت و سخت و لایتنیر نیست؛ و طی گذشت زمان دستخوش تغییرات و دگرگونی‌های بسیار قرار گرفته است. در کهن‌ترین فهرست آثار و نوشته‌های بودایی که در ۵۱۸ پس از میلاد و در سرزمین چین تهیه و تنظیم شده، از ۲۱۱۳ اثر نام برده شده که در حال حاضر از آن تعداد، تنها ۲۷۶ اثر و رساله باقی مانده است.

III . متون مقدس بودایی در سرزمین تبت (کانجور و تانجور)

بوداییان تبت، برای اشاره به مجموعه سوتراها که در قالب ۱۰۰ یا ۱۰۸ جلد تنظیم و منتشر شده، از اصطلاح کانجور^۲ استفاده کردند. از این مجلدات، ۱۳

1. Theravadinis

2. Kanjur

جلد به نظم و انضباط لازم‌الاجرا برای رهبانان اختصاص دارد که در زبان خود با اصطلاح وینایا^۱ از آن یاد می‌کنند؛ ۲۱ جلد به 'حکمت اعلیٰ' یا پراجناپارمتیا مربوط می‌شود؛ ۴۵ جلد حاوی سوتراهای مختلف است و ۲۱ جلد متونی را دربر می‌گیرند که صرفاً دربارهٔ تانتر^۲ نوشته شده‌اند. رهبان و راهبان تبتی کلیه تفاسیر متون دست اول (یعنی سوتراها) به انضمام مجموعه شاستراها را که در ۲۲۵ جلد گردآوری شده‌اند، تانجور^۳ می‌نامند.

البته ناگفته نماند که در این میان آثار پراکنده‌ای یافت می‌شوند که به زبان سانسکریت نوشته شده‌اند، اما هرگز کسی پیدا نشده که نظم و نسقی به این آثار ببخشد و آنها را در مجموعه‌ای مدون گردآوری کند. منابع چهارگانه‌ای که ذکرشان رفت، یعنی سه منبع پالی، چینی، تبتی و سرانجام متون پراکنده سانسکریت، منابع موثقی هستند که اندیشه و تفکر اصلی و اصیل بودایی بر آنها استوار است. این کتاب به بحث و فحص دربارهٔ اُمّهات و اصول آئین بودا می‌پردازد که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به اعتقادات^۴ و اعمال^۵ خاص این آئین اشاره کرد؛ در آئین بودا ما با دو گروه کلی مخاطبان سروکار داریم یعنی راهبان و افراد عادی؛ روند تاریخی آئین بودا به گونه‌ای بوده است که با توجه به دو گروه کلی مخاطبان به دو شاخه اصلی انشعاب پیدا کرده است، یعنی هینایانا^۶ و ماهايانا^۷.

مادر جستار خود به معدودی اعتقادات برخورد می‌کنیم که از جمله مبادی مشترک بودیسم به شمار می‌روند؛ این اعتقادات از چنان نفوذ و استحکامی برخوردارند که به نوعی در تمامی مکاتب بودایی رسوخ کرده‌اند. آشنایی با این مبادی به قدری مهم و سودمند است که باید پیش از هر چیز به آنها پرداخت. به عنوان گام نخست باید آراء، اندیشه‌ها و اعتقاداتی را مورد بررسی قرار دهیم که به شخص بودا مربوط می‌شوند؛ و در ادامه به 'الحادی'^۸ پردازی که به دین بودایی نسبت داده می‌شود. پس از آن به اصول و

1. Vinaya

2. Tantra

3. Tanjur

4. belief(s)

5. practice

6. Hinayana

7. Mahayana

8. 'atheism'

آموزه‌هایی می‌پردازم که برای همه بودائی‌ان قابل قبول‌اند. این اصول و آموزه‌ها یا به ماهیت حیات معنوی و متعاقب آن گرامیداشت 'چهار حقیقت عالی'^{۱۰} مربوط می‌شوند؛ و یا به ساختار تکامل و ویژگی‌های آن در این جهان مادی ارتباط پیدا می‌کنند که در این صورت ریشه در هندوئیسم و آراء و اعتقادات این آئین کهن و پرتعداد دارد.

یادداشت‌ها و مآخذ

۱. Nagas براساس اسطوره‌شناسی هندو، جهان به طبقات مختلف و هر طبقه خود به مراتب متفاوت تقسیم می‌شود که از دانی تا عالی را دربر می‌گیرد. در این طبقه‌بندی یا سلسله مراتب طبقاتی که عیناً آینه روحیه هندوها و یا باورها و اعتقادات و شیوه زندگی عملی آنان است، پست‌ترین و پایین‌مرتبه‌ترین طبقه، طبقه جهان زیرین (Nether World) یا به تعبیر بعضی از محققان 'جهان اموات' است؛ پایین‌ترین طبقه این جهان، کنام مارهای زهرآگین، عظیم‌الجثه و بسیار خطرناک است که به شکل‌های مختلف در می‌آیند مانند اژدهایان چندسر، هیولاهای خوفناک و موجودات عجیب‌الخلقه با توانایی‌های شیطانی مافوق تصور؛ تصورات اسطوره‌شناختی هندو، براین اعتقاد استوار است که کار اصلی این موجودات ساکن در این طبقه را جلوگیری از هر نوع ورود و خروج می‌دانند. و این موضوع بار دیگر خواننده را به یاد نظام 'کاستی'، 'سلسله مراتبی' و ثابت و لایتغیر بودن این شیوه زندگی می‌اندازد. سخن آخر اینکه تمام این تصورات از 'جهان زیرین'، و پست‌ترین طبقات آن، و موجودات خطرناک و بی‌رحمی که در آنجا زندگی می‌کنند، در ذهن و ضمیر هندوها، در قالب واژه یا به بیانی درست‌تر اصطلاح 'ناگاس' تجلی پیدا می‌کند. به اعتقاد اسطوره‌شناسان هندو و نیز علمای فقه‌اللغة زبان سانسکریت، 'ناگاس'، واژه‌ای است به معنای ماری عظیم‌الجثه، بدون فلس، بالدار و کاملاً افسانه‌ای؛ این واژه امروزه دیگر کاربردی ندارد و تنها در قسمت‌های مرطوب و بارانی هندوستان و بخصوص شالیزارها، کشاورزان به نوعی شاه‌مار کبرا که بسیار خطرناک است و در این مناطق به وفور یافت می‌شود، 'ناگا' (Naga)، و یا 'ناگه' (Nageh) می‌گویند.

۱. 'Four holy truths'، توضیح مفصل این اصول در صفحات بعد خواهد آمد.

2. J. G. Jennings, *The Vedantic Buddhism of the Buddha*, ed. G. Cumberdege, Oxford University Press, 1944.

۳ و ۴ و ۵. سه جسم بودا (Three bodies of the Buddha)، یا به تعبیر دیگر (Trinity of Buddha) و سرانجام بر مبنای اصطلاح‌شنای پالی که در نزد بوداشناسان همواره رواج داشته و بکار رفته است، 'فرضیه سه جسم بودا' یا (Trikāya).

پس از مرگ 'بودا گوتاما'، اولین و شاید طبیعی‌ترین اتفاقی که افتاد از هم پاشیدن حلقه اولیه شاگردان بود؛ و اتفاق بعد از آن که آنقدرها هم بعید و دور از انتظار نبود، اختلاف حکمای بودایی بر سر تصورات و برداشت‌هایی بود که مستقیماً به آموزه‌ها و تعالیم شخص 'بودا گوتاما' مربوط می‌شد. این اختلافات تقریباً بلافاصله پس از درگذشت 'بودا گوتاما' بروز کرد، اما چند دهه طول کشید تا آنکه هریک از حکمای بودایی برای اثبات تصورات و برداشت‌های خود منطقی پیدا کند که حاصل آن به وجود آمدن انشعاب در آئین بودا بود. 'فرضیه سه جسم بودا' در واقع از جمله مهم‌ترین دست‌آوردهای اندیشمندان و خواص بودایی بود که به شاخه یا شعبه‌های آن تعلق داشتند. آنان این فرضیه را، به عنوان مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عناصر جهان‌شناسی و عرفان بودایی می‌دانستند. اکنون اجازه بدهید فرضیه سه جسم را هرچند به اختصار مورد بررسی قرار دهیم.

۱. نخستین جسم از اجسام سه‌گانه بودا، جسمی است موسوم به دارماکایا (Dharma Kaya)؛ دارماکایا را جسم حقیقی بودا می‌دانند و بر این باورند که این جسم گویای حقیقت ذاتی و سرشت راستین بودا و در عین حال تمامی موجودات جهان است اعم از جماد و نبات و حیوان؛ حکمای بودایی در توضیح و تفسیر این جسم به تعاریف و تعبیر کاملاً متافیزیکی متوسل می‌شوند، چنانکه می‌گویند «حالت بودن هر آن چیز که در جهان است»، همانا جسم، یا جسمانیت حقیقی است که تجلی‌گاه سرشت، ذات و طینت ناب هر موجودی است؛ نکته ظریف دیگر در توضیح این جسم آن است که جسم حقیقی، برای شکوفا کردن و به ثمر رساندن ذات خود، به ناگزیر از مرزهای معهود و مألوف ظواهر در می‌گذرد. در عین آنکه همزمان 'هیأت جسمانی' خود را حفظ می‌کند.

۲. جسم دیگر بودا در اصطلاح‌شناسی پالی سامبوگا کایا (Sambhoga Kāya) نامیده می‌شود که آن را جسم سرور، شادی و روشنایی می‌دانند. از همین رو بوداشناسان اروپایی آن را به (Enjoyment-body) ترجمه کرده‌اند. این جسم، جسمی است آسمانی و مافوق زمینی، و معتقدند آن را تنها می‌توان به قدیس‌ها و عرفای

بزرگ نسبت داد. حکمای بودایی این جسم را اعجاز آمیز، باشکوه و تصورناپذیر می‌دانند که با همه این اوصاف مرئی و قابل رؤیت است. 'جسم شادی' عین بصیرت باطن و خلوص کامل است که نه تنها برگزیدگان شایستگی بهره‌مندی از آن را دارند، بلکه تنها برگزیدگان هستند که به مدد آن می‌توانند، خطر کنند، از دریای موج و خروشان حیات و ممات (Samsāra) عبور کنند و به ساحل آرامش (Nirvana) پیوندند.

۳. جسم سوم بودا، 'نیرمانا کایا' (Nirmāṇa kāya) است که در زبان انگلیسی معادل اصطلاح شناختی آن را (apparitional-body) ترجمه کرده‌اند. این جسم، جسم 'تخیلی' بودا است که با نیروی مافوق طبیعی و به مدد افسون ظاهر می‌شود؛ مراد از آن جسمانی است که بودا، هنگام نزول به جهان خاکی و ظهور در آن، بخود می‌گیرد. جسم 'تخیلی' بودا، به راستی خیالی بیش نیست، چرا که فاقد گوشت و پوست و استخوان است و در ضمن اثری نیز از خود بر جا نمی‌گذارد. حکمای بودایی معتقدند که همه بوداها از این جسم لطیف بهره‌مند هستند؛ شاید بهتر باشد در فارسی این جسم را جسم لطیف و اثری بنامیم.

خوانندگان علاقه‌مند و اهل تحقیق می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر درباره فرضیه سه جسم بودا به این کتاب مراجعه کنند:

D. T. Suzuki, *Outlines of Mahayana Buddhism*, Introduction by Alan Watts, Schocken Books, New York, 1963, Ch. X, PP. 242-277.

۶. *Lotus of the Good Law*، لوتوس در زبان سانسکریت هم به معنای نیلوفر آبی است و هم به معنای درخت سدر، لازم به یادآوری است که هندوها درباره این درخت باورهای عجیب و غریبی داشتند که از جمله مهمترین آنها، شفا بخش بودن این درخت بود. حال نظر به اینکه این رساله به ماجرای روشن شدگی بودا می‌پردازد، و براساس بسیاری از روایت‌ها، بودا در سایه چنین درختی به روشنایی رسید و روشنایی با خیر و کشف قواعد و راز و رمزهای آن تفاوتی ندارد، به همین خاطر عنوان فارسی رساله، به این صورت ضبط شد.

البته ناگفته نماند که 'نیلوفر آبی' یکی از برجسته‌ترین نمادهای آئین بودا است که کنایه از در لجن زیستن و سر به جانب آسمان داشتن است.

آیین را به شما می‌سپارم. پس از من این چراغ روشن
خواهد ماند، چون زندگی ادامه خواهد داشت، زندگی
را برای زنده‌گان هموار کنید با سر و ریشِ ستوده از مو و
جامه‌های زردی که در بر می‌کنید، آفتابی باشید رونده بر
خاک.

[انجمن پالی]



مجسمه بودا، از سنگ خارا - هندوستان

روایات و شاخه‌ها

فصل پیش، روایتی بود از تعالیم و آموزه‌های بودا که به طور همزمان دو هدف مهم و بسیار ظریف را دنبال می‌کرد: نخست ایجاد آگاهی و روشنی بخشیدن به این نکته بود که پس از مرگ بودا، چه بر سر آئین و تعالیم او آمد، و بودائیان - بخصوص بودائیان متأخر که قریب به یک قرن پس از درگذشت بودا گرد هم آمدند^۱، تا در کنار یکدیگر به شور و مشورت بنشینند و موارد یا نکات مهم نهفته در تعالیم او را مورد بحث و بررسی قرار دهند و درباره موضوعاتی گفتگو کنند که از جمله امهات آئین بودا محسوب می‌شود؛ لیکن این نشست به اختلاف نظرهای اساسی و بنیادینی منجر شد که جای هیچ‌گونه توافق و اشتراک نظر، باقی نگذاشت؛ به بیانی دیگر 'دومین شورا' در حالی به پایان رسید که هر یک از استادان بودایی در فضایی تفرقه‌آمیز ساز خود را می‌زد و بر این باور بود که تعالیم صحیح و اصولی و آموزه‌های اصلی و اصیل بودا در نزد او است، و ادعاهای دیگر استادان بودایی، مشتی مباحث بی‌اساس و من‌درآوردی و تعالیم و آموزه‌های تحریف شده است.

بسیاری از بوداشناسان، اعتقاد راسخ دارند که آئین و تعالیم بودا بقدری واضح و روشن و به نوعی خالی از ابهام بود که به نظر نمی‌رسید، کوچک‌ترین شک و شبه‌ای برانگیزد. اما سیر تاریخی آئین بودا، نشان داد که این پیش‌بینی،

۱. اشاره به تشکیل دومین شورای بودایی است که احتمالاً در سال ۳۸۳ پیش از میلاد، در شهر ویسالی (visali) برگزار شد.

کاملاً اشتباه بوده است. زیرا آنچه در گردهمایی‌ها و شوراهای بودائی‌ان و استادان بودایی روی داد، حاصلی جز اختلاف نظرهای عمیق، ریشه‌ای و بنیادین در پی نداشت. البته بد نیست در اینجا این توضیح را نیز اضافه کنیم که اختلافات بر سر کلیات آئین بودا نبود، بلکه به جزئیات این آئین راجع می‌شد، یعنی به برداشت‌ها و تصورات گوناگونی مربوط می‌شد که هر یک از استادان بودایی را بر آن می‌داشت که نظر، برداشت و تصور خود را صحیح بدانند.

این واقعه تاریخی، سرآغاز شقاق و شکافی بود که در آئین بودا به وجود آمد و نخستین انشعاب تاریخی آئین بودا را به رویدادی اجتناب‌ناپذیر تبدیل کرد. البته بعضی از اهل فن (هم استادان بودایی و هم بوداشناسان امروزی) در صدد توجیه و تحلیل این انشعاب برآمده‌اند، من جمله اینکه براساس بعضی منابع - که بیشتر منابع پالی را شامل می‌شود، علت اصلی انشعاب را، اختلاف استادان بودایی بر سر قوانین انضباطی می‌دانند که همین رشته، خود، سر درازی دارد؛ برای نمونه اجازه بدهید به چند مورد اشاره کنیم: ۱) آیا شخص بودا چنین قوانینی وضع کرده یا نه؟ ۲) آیا اساساً از نظر بودا الزامی در وضع این قبیل قوانین بوده؟ ۳) آیا به نظر بودا همه گروندگان به آئین باید طریق رهروی پیشه می‌کردند؟ و.... منبع دیگری که اتفاقاً آن نیز از منابع پالی است سبب اصلی انشعاب را اختلاف نظر استادان بودایی بر سر مفهوم 'ارهت' می‌داند؛ چنانکه بعضی استادان بودایی به صراحت اعلام کردند که حتی افرادی که به مقام 'ارهت' می‌رسند، نظر به اینکه در هر حال انسان هستند، از وسوسه به دور نیستند، و باید بپذیریم که 'ارهت' لزوماً موجودی همه چیزدان^۱ نیست و با 'بودا' تفاوت بسیار دارد؛ به عنوان مثال برای رسیدن به مرتبه 'ارهت' رهرو ناگزیر است گام به گام و پله به پله و تحت نظارت دائمی یک استاد، طریق خاصی را طی کند، با توجه به این نکته بسیار مهم که هر

۱. Omnisenect لغت لاتینی به معنای همه چیزدان، متأسفانه معادل دقیق پالی یا سانسکریت آن را پیدا نکردم، اما تصور می‌کنم لغت 'بودی' (= Buddhi) از جهات مختلف بتواند رساننده این معنی باشد.

رهروی که چنین طریقی را در پیش می‌گیرد، الزاماً به مرتبهٔ 'ارهت' نمی‌رسد. در حالی که 'بودا' بدون طی طریق و در لحظه‌ای غیرقابل توصیف، پرتو روشنائی بر جانش می‌تابد و این روشنائی چنان است که مرزهای عالم هستی را در ذهن و جان فرد، محو و نابود می‌کند، چنانکه به طرفه‌العینی، جهان و سراسر کائنات یکی می‌شوند و مهر تاریکی و بی‌خبری که بر خزانه عالم نقش بسته، به آنی، شکسته می‌شود و پرده از مخزن اسرار برمی‌افتد؛ آنگاه برای آنکه به روشنائی رسیده (بودا) دیگر چیزی باقی نمی‌ماند بجز 'دانستگی'، 'آگاهی'، 'فضل'، 'فرزانگی'، محو و نابودی کامل 'تشنگی و نادانی'، 'رهایی از چرخه زایش دوباره'، 'پاکی و آزادگی'، 'اتحاد کامل با جهان و عالم هستی'، و سرانجام عبور از جهان ناپایداری‌ها و رسیدن و آرمیدن در ساحل ثبات و نجات ابدی.

دوستان و ای رهروانی که گام در راه آئین گذاشته‌اید،
سؤال می‌کنم جهان چیست؟ پاسخ به این سؤال آن
اندازه هم که فکر می‌کنیم دشوار نیست؛ جهان چشم
است و تصویر، گوش است و صدا، شامه است و بو،
زبان است و مزه، کالبدی جسمانی است و بی‌شمار
چیزهای ملموس، و سرانجام جان اندیشه ورز است و
سلسله‌ای بی‌پایان از امور و وقایع قابل فهم و مهبای
درک.

[برگرفته از انجمن متون پالی، بخش چهارم نسخه ۱۵]



مجسمه از جنس سنگ ، آناندا در حالت مراقبه و تمرکز مربوط به اعمال یوگی

عین و ذهن در تفکرات بودا

یکی از ظریف‌ترین نکات در تفکرات بودا که دانستن آن فهم و درک اندیشه‌های او را نسبتاً آسان می‌سازد، و از جمله مهمترین مبانی فکری او محسوب می‌شود و راه نفوذ خردمندانه به دست‌آوردهای گرانبهای او را هموار می‌کند، همین مبحث است که متأسفانه در بسیاری از متون تحقیقاتی مغفول واقع شده؛ اما در اینجا سعی می‌کنیم با رعایت اختصار و پرهیز از حاشیه‌روی، آراء و اندیشه‌های شخص بودا را در این خصوص، مورد بررسی قرار دهیم.

بودا جهان را واقعیتی تحقق یافته می‌دانست و معتقد بود امور و نمودهای موجود در جهان نیز دقیقاً همین ویژگی را دارند و به قول فیلسوفان غرب، امور، نموده‌ها و اشیاء موجود در جهان، چیزی نیستند جز مجموعه رنگارنگ و متنوعی از امور واقع (Fact).

بودا بر این باور بود که این همه نمودهای رنگارنگ که در جهان با آنها مواجه می‌شویم، چیزی جز عناصر فریبنده نیستند، چون هستی آنها، قائم به خود^۱ نیست و ماهیت و سرشتی ندارند که بتوان بر آن تکیه کرد؛ به اعتقاد او نمودهای موجود در جهان، جز ظاهر و تحقق ظاهری چیز دیگری نیستند و اگر بخواهیم به درون آنها راه بیابیم تنها چیزی که با آن مواجه می‌شویم عبارت است از حقیقتی به نام پوکی یا تهی بودن^۲. اساساً یکی از آموزه‌های

1. in itself.

2. emptyness.

اعجاب‌آور آئین بودا، آن است که اگر بخواهیم جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم بهتر بشناسیم، ناگزیر از آنیم که جهان را از بنیاد به دو بخش متمایز از یکدیگر تقسیم کنیم: ۱. بخش عینی (objective) و ۲. بخش ذهنی (subjective). البته لازم به توضیح است که بودا از عبارات دیگری استفاده کرد؛ چنانکه اعلام کرد واقعیت، یعنی همین جهان بیرونی که در آن زندگی می‌کنیم، باید به دو بخش تقسیم شود: 'واقعیت واقعی'¹ و 'واقعیت اندیشه‌ای'². به نظر او تولد، اولین و مهمترین مداخلی است که آدمی از طریق آن به جهان پرتاب می‌شود و گام در دنیایی می‌گذارد که آن را واقعیت می‌نامیم. وجود جسمانی آدمی نیز در همین عالم واقعیت، ساخته می‌شود، شکل می‌گیرد و نشو و نما پیدا می‌کند. اما مرحله بعد، زمانی آغاز می‌شود که آدمی اندام‌های حسی‌اش را بکار اندازد و جهان را در حد توانایی‌های خودش، تجربه کند؛ در اینجا بودا متذکر می‌شود که با تجربه جهان در هر حد و مقدار فرقی نمی‌کند، نیرویی در درون آدمی شکل می‌گیرد که می‌تواند به مدد آن میان داده‌های حسی‌اش³ ارتباط برقرار کند، و ای بسا بتواند به عنصر انسانی عظیمی به نام معنا دست پیدا کند؛ مرادم از این نیروی جدید، همان ادراک⁴ یا قوه دراکه است. بودا بر این باور است که از اینجا به بعد، جهان برای آدمی شکل دیگری پیدا می‌کند، یعنی دید و نگرش نسبت به جهان تغییر می‌کند، چنانکه به واقعیت ذهنی جهان دست می‌یابد و از آن پس درمی‌یابد که به جهانی که در آن به سر می‌برد، اندیشمندانه نیز می‌توان نگرست.

استادان بودایی (و به روایتی حتی شخص بودا) بر این اعتقاد بوده‌اند که حواس آدمی نه پنج‌گانه که شش‌گانه‌اند، بدین معنی که علاوه بر احساسات بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه، حس دیگری نیز وجود دارد که به آن جان یا مجموعه مکنونات⁵ می‌گویند؛ آنان این عنصر یا توانایی را خاص اندیشیدن می‌دانند، یعنی واسطه‌ای فعال و پویا برای تصور کردن و شکل

1. real reality.

2. Thoughtfull reality.

3. sense data.

4. Conception.

۵. Mano، لغت پالی به معنای دل، جان، مرام و منش انسانی؛ جالب است بدانیم بوداییان به اتفاق آراء و بدون کوچک‌ترین تردید یا اختلاف نظر آن را مترادف با 'دانستگی' می‌دانند.

بخشیدن به تصورات گوناگونی که آهسته آهسته در ذهن جا باز می‌کنند؛ جان از نگاه بودایی، ششمین قوه حسی است که وظیفه سنگین اندیشیدن را برعهده دارد. لیکن کارکرد اصلی آن، پرده برانداختن از واقعیات غیرمادی است که در درجه اول شناختن و بعد شناساندن این قییل واقعیات را شامل می‌شود. البته کارکردهای دیگری نیز برای جان قایل شده‌اند که از آن میان می‌توان به درک روابط میان امور مختلف اشاره کرد و نیز فهم ارتباط اشیاء با یکدیگر و یافتن منطق حاکم بر این‌گونه ارتباط‌ها و سرانجام درک معانی، مفاهیم، آمال و آرمان‌های بشری.

بودا فهم جهان را (که از جمله فعالیت‌های لازم و ضروری آدمی است) در گرو وجود سه عامل می‌داند: ۱. شش قوای حسی و بکارگیری و بهره‌مندی از آنها، ۲. وجود محسوسات و موضوعاتی که دریافت آنها وابسته به فعالیت و کارکرد مناسب و بجای هر یک از این شش قوه حسی است، و سرانجام ۳. 'دانستگی' که کارش از یک سو آگاهی از امور و از سوی دیگر احاطه و اشراف بر موضوعاتی است که به وفور در جهان حضور دارند و همین فراوانی موجب می‌شود که همواره خودمان را آماده برخورد و مواجهه با آنها نگاه داریم.

چنانچه چشم و شکل (یعنی امور دیدنی و قابل رؤیت) وجود داشته باشند، آنگاه، دانستگی بینایی پدیدار می‌شود... آنچه حس می‌شود، احساس نام دارد و آنچه احساس می‌شود، موضوع اندیشه قرار می‌گیرد... و موضوعات و چیزهایی که اندیشیده شده‌اند بر ما آشکار می‌شوند، ظهور می‌یابند، و حضورشان را درک می‌کنیم.

[متون انجمن پالی]

بر این اساس ما جهان را آنچنان که هست درک نمی‌کنیم، بلکه تصور و فهم ما از جهان، کاملاً به تأثرات حسی بستگی دارند. اینکه آیا داده‌های حسی گول‌زننده‌اند؟ آیا اعضاء حسی درست کار می‌کنند؟ آیا تأثرات حسی ما صحیح اند یا سقیم؟ هرگز مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، چرا که در تعالیم بودایی، جهان اهمیت خاصی ندارد، و آنچه مهم است وجود رنج و تحلیل آن در جهان است.

کلید رهایی از رنج، کلیدی است شخصی و نه همگانی؛ درست است 'دانستگی' یک بخش وجودی عمومی است اما هر کس باید بتواند جغرافیای خویشتن را در این نقشه عمومی پیدا کند، یعنی جهان و رنج نهفته در آن را، تا آنجا که به او مربوط می‌شود، بشناسد و پی‌بگیرد. و آگاهی از این واقعیت است که به آدمی توان آن را می‌بخشد تا رنج نهفته در درون خود را محو و نابود کند.

ای عزیز، می‌گویم در این جسم بلند بالا، یا کوتاه قامت، همه چیز هست، ادراک، اندیشه، جهان، خاستگاه جهان، رنج، خاستگاه رنج، رهایی و راه رهایی از رنج، و نیز از جهان...

به نظر بودا آدمی در درون خود و در کنه جانش، جهان را می‌آفریند؛ و زندگی کردن، شایسته کسی است که وجودش را به دانستگی متصل گرداند. وقتی دانستگی تحلیل رود، بخش ذهنی جهان نیز از میان می‌رود.

بخش سوم

هینایانا یا آموزه سه گوهر مقدس
ماهایانا: راهی گشوده بر تمام آدمیان
تانترا: جادوی واقعیت یا واقعیت جادویی

دلم می‌خواهد مشعلی باشم فروزان که پیشاپیش راه
تاریک و تیره گسترده در برابر آدمیان بسوزم و روشنایی
ببخشم؛ رنج نشان هستی است و آگاهی از آن، خاص
خواص و نخستین گام در راه رهایی.

[انجمن متون بودایی]



مجسمه ساخته شده از سنگ

هینایانا یا آموزه سه گوهر مقدس

نزدیک به دو سده پس از مرگ بودا، یعنی تقریباً همزمان با تشکیل شورای دوم، استادان بودایی که هر کدام فکر می کردند، برداشت شخصی خودشان از تعالیم و آموزه های بودا، درست است، اتفاق نظری را که تا آن زمان، درباره تعالیم بودا داشتند، از دست دادند، و با از دست دادن اتفاق نظر، طبیعی بود که کارشان به اختلاف نظر بینجامد؛ حال اختلاف نظری که میان استادان بودایی روی داده بود، به نوبه خود به جدایی از یکدیگر انجامید، و این ماجرا سرآغاز انشعابات و به نوعی ظهور مکاتب مختلف در آئین بودا، محسوب می شود.

حاصل نخستین انشعاب که به اختلاف نظرهای فاحش میان استادان بودایی مربوط می شود، دو مکتب ماهایانا و هینایانا بود؛ بعضی از استادان بودایی معتقد بودند تعالیم بودا تمامی ابناء بشر را دربرمی گیرد، و همه آدمیان می توانند از تعالیم و آموزه های آئین بودا، بهره مند شوند که ماهایانا نتیجه همین طرز فکر بود. بعضی دیگر از استادان بودایی که در نقطه مقابل بنیان گذاران ماهایانا بودند، اعتقاد داشتند تعالیم استاد - یعنی بودا، مخاطب خاص دارد و به هیچ وجه همه فهم نیست، آنان به شدت نخبه گرا بودند و تنها معدودی از افراد بشر را شایسته آشنایی با آئین و توانا برای درک آئین می دانستند.

این گروه از استادان بودایی بنیان گذار دومین مکتب اصلی یعنی هینایانا بودند. هینایانا، به خاطر نخبه گرایی اش، نام دیگری نیز پیدا کرد که در زبان

سانسکریت به آن استاوپر، وادا و در پالی به آن تیراوادا می‌گفتند و معنای هر دو نام 'مکتب دانشمندان' یا 'مکتب مشایخ' بود.

آثار و نوشته‌های تیراوادا به زبان پالی نوشته شده و حال آنکه رسالات و نوشته‌های ماهایانا، به زبان سانسکریت نوشته شده است.

حال آنچه در پی می‌آید، تعالیم و آموزه‌های آئین بودا به روایت مکتب تیراوادا است که ادعا می‌کنند اصالت تعالیم و آموزه‌های آئین بودا را حفظ کرده‌اند؛ در روایت صحیح، تحریف نشده و اصیل آئین بودا، تنها از زبان، منظر و نوشته‌های آنها، در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

آئین و مجموعه تعالیم بودا را به جرأت می‌توان نشأت گرفته از یک اندیشه (به لحاظ فلسفی)، و یا یک انگیزه (از منظر روانشناختی)، دانست. و این اندیشه یا انگیزه را نیز می‌توان به نوبه خود حاصل بیم یا هراسی دانست که عظیم‌ترین بلاهای موجود در جهان یعنی 'رنج' پدید می‌آید. 'رنج' پدیده‌ای است غیرقابل رؤیت، غیرقابل اندازه‌گیری و سرانجام غیرقابل نمایش و در معرض دید دیگران قرار دادن؛ لیکن همین پدیده نهفته و غیر آشکار، به رغم همه ویژگی‌هایی که برشمردیم، از جمله پدیده‌های انکارناپذیر در حیات بشری است، پس بی‌راه نخواهد بود اگر آن را نوعی تجربه مشترک بشری بدانیم. بعضی بوداشناسان طراز اول (مانند نینیان اسمارت، ادوارد کونزه، رایس دیویدز و...) قاطعانه بر این باورند که سلسله جنبان تفکرات بودا، کشف، باور و از سرگذراندن تجربه رنج^۱ است. بدینسان طبیعی است که کل تعالیم و آموزه‌های بودا را به دو بخش اصلی تقسیم کنند: یکی تحلیل رنج و واریسی^۲ و بررسی دقیق این تجربه فرساینده، و دیگر جستجوی راه یا راه‌هایی برای رهایی از آن.

از سوی دیگر، آموزه‌ها و تعالیم بودا، چنان بر جان بودائیان نشسته و بر ذهن و ضمیر آنان اثر گذاشته که پدیده 'رنج' را بدون هرگونه چون و چرایی،

1. experience of suffering.

2. inspection.

مبنای اصلی و اصیل هستی می‌دانند، و هر جستجویی را که برای رهایی سودمند نباشد، فاقد ارزش و یکسر باطل می‌شمارند؛ آنان استدلال خود را به شیوه زندگی و تعالیم کاربردی شخص 'بودا گوتاما' احاله می‌کنند و معتقدند 'بودا گوتاما' همواره و تحت هر شرایطی هواخواه عمل^۱ بوده است و اگر در میان تعالیم و آموزه‌های او، احیاناً به مبحثی متافیزیکی^{۱۱} برخورد کنیم، باید بدانیم که نقش و کارکرد این قبیل مباحث در آئین بودا، به نوعی 'توجیهی' است، و صرفاً از آن جهت مطرح شده که گردندگان و پیروان آئین را برای گام نهادن در راه یا به تعبیری فنی‌تر، گام نهادن در طریق منتهی به رهایی آماده گرداند.

اکنون هنگام آن فرا رسیده است که اصول و امهات آئین بودا را که آهسته آهسته و به مرور زمان به دستگاه یا نظامی از آراء و اندیشه‌ها تبدیل شده مورد بررسی دقیق و جدی قرار دهیم.

۱. هستی سراسر رنج است

به احتمال قریب به یقین موضوع نخستین گفتارهای بودا که در بنارس بر زبان آورد، رنج بود، رنجی عالمگیر و جهان شمول؛ بودا در این گفتار، تجربه رنج، گریزناپذیر بودن آن و سرانجام دریافت‌ها و تصورات خود را از رنج بیان می‌کند. بودا بر آن است که جدی‌ترین و بزرگترین دست‌آوردهایش، آن است که اساس هستی بر رنج استوار است، و رنج نخستین حقیقت مقدسی است که هر موجود انسانی، دانسته یا نادانسته با آن درگیر است: "تولد، رنج است، پیری رنج است، بیماری رنج است، مرگ، رنج است، اندوه، پریشانی، و ناامیدی، رنج است؛ بودن با آنچه خارج از قلمرو علائق ما است، و در عین حال، دوری از آنچه دوست می‌داریم، رنج است؛ به اعتقاد او آرزو پروردن رنج است و به آرزو نرسیدن رنجی عمیق‌تر و آزاردهنده‌تر". او در ادامه

سخنان خود می‌گوید: «تازمانی که این رنج‌ها از میان نروند، زندگانی، براستی نمی‌تواند یک زندگانی نیکبخت، باشد؛ اما چون رنج از زندگانی، جدایی‌ناپذیر است، پس به جرأت می‌توانیم بگوییم زندگی پدیده‌ای است رنج‌آور».

با تصور 'بودا گوتاما' از رنج آشنا شدیم، لیکن بودائی‌ان و بوداشناسان، خواه متقدم و خواه متأخر رنج را به سه دسته اصلی تقسیم می‌کنند: ۱. رنج برخاسته از درد^[۲]، ۲. رنج برخاسته از تغییر و صیورورت^[۳] و ۳. رنج برخاسته از سنکاره^[۴].

نکته ظریف و قابل توجه این است که 'بودا گوتاما' هرگز خوشی‌های زندگی را نفی نکرد: از نظر او خوشی، شادکامی و رضایت، مراحل ثابت در زندگی محسوب می‌شوند و ثابت بودن این مراحل را چنین توجیه می‌کند که اگر این مراحل وجود نداشتند و ثابت نبودند، هرگز مجالی برای بروز و ظهور نمی‌یافتند، و به طریقی اولی تا این اندازه فریبده جلوه نمی‌کردند. بودا وقتی به خوشی‌ها و تجربه‌های خوشایند زندگی می‌اندیشد و درباره آنها به قضاوت می‌نشیند، پابندگی^۱ را معیار سعادت راستین می‌داند. از نظر او همه عناصر شادی‌بخش و دلپذیر زندگی، به رنج ختم می‌شوند، چرا که تمامی این عناصر دستخوش تغییر و تحول‌اند و چه در عالم نظر و چه در بوته عمل، ناپایدار اند.

۲. رنج و دشواری‌های معنایی

مراد از دشواری‌های معنایی، برداشت‌ها و تصوراتی است که پس از مرگ بودا، همواره در نزد بودائی‌ان محل بحث و مجادله و حتی اختلاف بوده است. رنج در آئین بودا چیزی نیست، مگر اصطلاحی فلسفی، و بهترین تعبیری که می‌توان درباره آن ارائه داد این است که هر آنچه در عالم هستی است یا به

1. stability.

تعبیر خود 'بوداگوتاما' در 'دایره وجود'^{۱۵} جا دارد، بارهایی فرسنگ‌ها فاصله دارد. و این معنایی ندارد جز 'رنج'؛ بدینسان 'رنج' اساس هستی است و هر آنچه در دایره وجود قرار دارد، تباہ است و رنج‌آلود.

۳) به اعتقاد بودا، همه هستی با رنج عجین شده است، و هر کس به نوبه خود آن را تجربه کرده است و به همین خاطر با آن آشنا و مأنوس است؛ 'بوداگوتاما' با توجه و باوری که به اصل 'ناپایداری' داشت، و تغییر و تحول و سیورت را از جمله امور حاکم بر جهان می‌دانست، یقین واثق داشت که رنج یا تجربه رنج، پدیده‌ای دورانی و تکرارشونده است، بدینسان تجربه رنج را از جمله تجربه‌های بشری دیگر جدا می‌کرد، چرا که از نظر او تجربه رنج، تجربه‌ای نبود که یکبار برای همیشه روی دهد؛ او رنج را از ذاتیات^۱ زندگی و حیات بشری می‌دانست، و تجربه رنج را، تجربه‌ای مدام، لاینقطع و وقفه ناشناسی می‌دانست که همیشه در کمین ما است. به نظر 'بوداگوتاما' تنها توصیف دقیقی که می‌توان از رنج ارائه داد آن است که رنج، هسته اصلی حیات است.

رنج و پنج بخش دلبستگی

در آئین بودا، یک پرسش بزرگ وجود دارد که زمان بردار نیست و همیشه عظمت و اهمیت خود را حفظ کرده است و نکته جالب اینکه هر بودایی، وظیفه خود می‌داند، طی حیاتش، پاسخی برای آن بیابد و یا حداقل تکلیف خود را با آن روشن کند. پرسش بزرگ این است: "انسان چیست؟" استادان بودایی در پاسخ به این سؤال به مبحثی متوسل می‌شوند که گویا از آراء و اندیشه‌های خود بودا، بوده است، یعنی به پنج بخش دلبستگی که عبارتند از: دلبستگی به کالبد^۲، دلبستگی به احساس یا احساسات^۳، دلبستگی به ادراک^۴، دلبستگی به حالات جان^۵، و سرانجام دلبستگی به دانستگی^۶.

1. essentials.

2. rūpa.

3. vedana.

4. sañña.

5. sankhara.

6. vinnana.

هندشناس و بوداشناس بزرگی مانند 'رادا کریشنان'^۱، در توضیح و تفسیر این دلبستگی‌های پنج‌گانه می‌نویسد: بودا، طی تفکراتش به این نتیجه رسید که تعداد عوامل دخیل در فرد فرد انسان‌ها به پنج بخش تقسیم می‌شود. یادآور می‌شوم که این 'پنج بخش' نیز مانند بسیاری از عوامل و عناصر دیگر، به عاریت گرفته شده از آئین هندو است.

پنج بخشی که بودا از آنها یاد کرد، در واقع تحت دو مقوله اصلی تقسیم می‌شوند؛ این دو مقوله اصلی عبارتند از روپا، که به شکل جسمانی، و هیأت ظاهری مربوط می‌شود که از نظر بودائی‌ان از چهار عنصر مادی ساخته شده است، یعنی: خاک، آب، هوا و آتش؛ مقوله دوم را نامن^۲ می‌نامند که به عوامل روانی مربوط می‌شود و بر چهارگونه‌اند: احساس، ادراک، کردار (کارما)، و دانستگی.

در اینجا با در نظر گرفتن اختصار، این پنج بخش را مورد بررسی قرار می‌دهیم و حتی المقدور سعی می‌کنیم معانی اصطلاحی آنها را، از منظر آئین بودا، وضوح و روشنی ببخشیم، یعنی کالبد، احساس یا احساسات، ادراک، حالات جان و دانستگی که هر قسم دلبستگی بالاخره از این پنج عنصر زاده می‌شود و نضج می‌گیرد.

کالبد عبارت است از جسم انسان، انسانی گوشت و پوست و خون دار؛ کالبد به زبان علمی آن روزگار، پدیده بوده مرکب از خاک، آب، هوا و آتش. اما درباره چهار بخش دیگر باید بگوییم عبارت بوده‌اند از اجزای غیر جسمانی و در عین حال سازنده شخصیت فرد؛ بودائی‌ان به این چهار بخش، 'ناما'^۳ می‌گفتند.

بودائی‌ان "احساس" را از مقوله تأثرات حسی می‌دانند؛ به بیان دیگر 'احساس' یا تأثرات حسی، هرگونه تماس یا برخورد حواس پنج‌گانه با پدیده‌های موجود در جهان را شامل می‌شود، و فراتر از آن، این ویژگی

1. R.Kirishnan, Eastern Religions and western Thought, 1939.

2. namman.

3. nama.

عجیب را دارند که با جهان بیرون از حس ارتباط برقرار کنند.^۱ مراد از جهان بیرون از حس یا جهان نامحسوس، حقیقت یا حقایق نهفته در پس محسوسات موجود در جهان است. حال وقتی یک نفر این تأثرات را در خود جای دهد و بر ذهن و ضمیر فرد صاحب حس منعکس کند، احساسات، جای خود را با "ادراک" عوض می‌کنند، چنانکه احساسات را به عنوان مرحله‌ای از مراحل دلبستگی، پشت سر می‌گذارند و گام در مرحله تازه‌ای می‌گذارند که همانا مرحله "ادراک" است. 'ادراک' خود مرحله یا مرتبه‌ای از شناسایی است که ویژگی‌های خاص خود را دارد. مراد از 'شناسایی'، به هیچ وجه، شناسایی به معنای مألوف کلمه، آنچنان که در تفکر غربی، سراغ داریم نیست؛ بلکه وقتی از 'ادراک' سخن می‌گوییم، سومین بخش از بخش‌های پنج‌گانه دلبستگی و توضیح هر چند مختصر معنای اصطلاحی آن را، مدنظر داریم. این بخش از بخش‌های بسیار مهم و تعیین کننده دیگر بخش‌های دلبستگی است که خودش حاصل دو بخش ماقبل، یعنی دلبستگی به کالبد و دلبستگی به احساس است و در عین حال مدخلی است برای رسیدن به دو بخش مابعد خود، یعنی دلبستگی به حالات جان و دلبستگی به دانستگی.

دلبستگی به ادراک، مرحله‌ای است بینابین، که به کلی‌ترین بیان ممکن می‌توان آن را نوعی کشف یا اکتشافات وجودی دانست و بزرگترین خصوصیتی که می‌توان برای آن قایل شد، خصوصیتی 'روحی-روانی' است، بدین معنا که فرد را از یک سو، متوجه غیر خود و دنیایی می‌کند که جماد و نبات و حیوان، هر کدام به سهم خود از آن بهره می‌برند، و فرد یا افرادی در آن حضور دارند که او هرگز متوجه حضورشان نشده بود؛ بدینسان درک حضور

۱. vedana، احساس یا احساسات که از مهمترین مقولات پنج بخش دلبستگی است، از نظر بودا تنها به توانایی‌هایی مانند لامسه، قوای حاسه و حواس پنج‌گانه بشری محدود نمی‌شود، بلکه تجربه این توانایی‌ها به رهرو یاری می‌کند که از جهان محسوسات درگذرد، و به نوعی بینش و بصیرت دست یابد و به مرحله‌ای از شناخت برسد که آن را 'شهود' می‌نامند.

دیگری، نخستین دست‌آوردِ 'ادراک' بودایی است. اما از سوی دیگر 'ادراک' بودایی، دروازه‌ای است گشوده بر هستی، یعنی بر عالمی سراسر فراز و نشیب، زشت و زیبا، اوج و حضيض که مدام دستخوش تغییر و تحول و صیورورت است. 'بودا گوتاما' در حلقه شاگردانش، جهان را چنین وصف می‌کند: "پایداری در ناپایداری". سخن آخر درباره 'ادراک' آنکه، 'احساس' به عنوان یکی از بخش‌های دلبستگی، بیش و پیش از هر چیز با مجموعه‌ای از داده‌های حسی^۱ سروکار دارد، و حال آنکه 'ادراک' آن بخش از دلبستگی است که با روح و روان فرد ارتباط پیدا می‌کند، چنانکه در وجود آدمی، واکنش‌هایی ایجاد می‌کند و حالاتی برمی‌انگیزد که شخص 'بودا گوتاما' آنها را مجموعاً 'حالات جان' نامید؛ به نظر بودا، این حالات، یک سلسله نمودهای روحی - روانی‌اند که بسیاری از ویژگی‌های انسانی اما خفته در وجود آدمی را بیدار می‌کند؛ ویژگی‌هایی نظیر اندیشه‌ها و آرمان‌ها، تمایلات و تمنیات و...؛ نکته ظریفی که در اینجا به چشم می‌خورد آن است که این ویژگی‌های انسانی تازه بیدار شده، سر آن دارند که به واقعیت برسند و تحقق پیدا کنند. بعضی بوداشناسان معتقدند، معنای نهفته در حالات جان، چیزی نیست بجز "نیت"؛ نیتی عمیق و صمیمانه در واقعیت بخشیدن به این همه اشتیاق‌های رنگارنگ و تصورات گوناگون و متنوع.

سرانجام به آخرین بخش از پنج بخش دلبستگی می‌رسیم، یعنی 'دلبستگی به دانستگی'. 'بودا گوتاما' دانستگی را عنصری گردآورنده می‌داند و بر این باور است که 'دانستگی' تمامی دست‌آوردهای بخش‌های مقابل خود را گردمی‌آورد و میان آنها پیوندی به وجود می‌آورد که حاصل فعالیت‌های سنجیده ذهن است؛ 'دانستگی'، در واقع عنصری بسیار مهم و تعیین کننده است، چرا که این پنج بخش هستی ساز را که در وجود آدمی خانه کرده، به یکدیگر متصل می‌کند و میان آنها وفاقی ایجاد

1. sense data.

می‌کند که سزاوار موجودیت یکپارچه و نسبتاً متعادل است به نام آدمی. آخرین نکته‌ای که تصور می‌کنم بحث و بررسی درباره آن تا حدودی راهگشا و ای بسا مهم باشد، این است که چرا این پنج بخش هستی ساز رنج آورند؟

در پاسخ به این سؤال باید بگوییم رنج آور بودن این پنج بخش که هم فرد را رنجور می‌سازند و هم هستی بیرونی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، در پس پشت خود دو دلیل عمده دارند: نخست آنکه وجود آنها به نمودهای آشکاری همچون تولد، بیماری، دوست داشتن و بیزاری جستن و... وابسته است که خود عین رنج و الماند و به بندهای پیدا و پنهانی می‌مانند که آدمی را به هر ترتیب به این جهان وصل می‌کنند و فراتر از آن، به قول 'بودا گوتاما' سبب می‌شوند که آدمیان در خاک ریشه بدوانند و بی‌آنکه خود متوجه باشند، هرچه بیشتر از آسمان و چرخه حیات فاصله بگیرند و در عوض زمین را یگانه مأمن خویش بدانند؛ دیگر آنکه تمامی این نمودهای تولد و بیماری و... اموری متحقق اما ناپاینده‌اند؛ در این باره خود بودا می‌گوید:

'ای مسافر، کالبدی نیست که پاینده و پایدار باشد؛ از میان رفتن بزرگترین قانون در میان آمدن است.'

'بودا گوتاما' از ناپایداری این پنج بخش به نتایج بسیار مهمی دست می‌یابد؛ یکم اینکه هیچ امر یا چیز ناپایداری نمی‌تواند، نیک باشد و حقیقت آن با نیکبختی که آن نیز جزو حقیقتی است، فرسنگ‌ها فاصله دارد، بدینسان می‌تواند و باید رنج آور تلقی شود؛ دوم اینکه ناپایداری این پنج بخش، به نوبه خود بدین معنی است که موجودیت انسان پس از مرگ محو و نابود می‌شود؛ با این وصف دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که بتوان آن را 'خود'، 'من' و یا 'روان' نامید. و بنابر اعتقادات هندوها و پس از آن بودائیان، تنها آنچه از میان نرفتنی است و پایدار از رنج در امان است. بدینسان دیگر 'منی' وجود ندارد و آنچه به عنوان شخص یا شخصیت با آن مواجه می‌شویم، در حدّ خود، یک

پدیده تجربی^۱ است بی‌آنکه ذات یا سرشتی در آن نهفته باشد. بدینسان راز مفهوم 'نه - خود' (آن - آتا) یا خود نداشتن آشکار می‌شود، چنانکه یک پدیده تجربی به نام انسان که بواسطه تجربی بودن، مدام در حال تغییر و دگرگونی است. ذات و سرشتی هم نمی‌تواند داشته باشد، پس 'خود'، 'من' و از این قبیل، دیگر نه معنایی دارد و نه ارزشی.

یادداشت‌ها و مآخذ:

۱. Tir-ratana به زبان پالی و Tir-avada در زبان سانسکریت، برای این اصطلاح چهار معنی قابل شده‌اند که عبارتند از: سه گوهر، هدف [آموزه‌های] بودا، آئین بودا، و انجمن رهروان بودایی. گفتنی است که این اصطلاح در هر چهار معنی از چنان شأن و منزلتی برخوردار است که همه بودائیان جهان - خواه رهرو و خواه غیررهرو - برای آن عزت و احترام خاصی قایل‌اند.
۲. مراد از مباحث 'متافیزیکی' در آئین بودا، مجموعه مباحث فلسفی - روانشناختی است که ذهن جوینده را با اصطلاحات و معانی آنها آشنا می‌کند و او یعنی جوینده را آماده قدم نهادن در راه می‌کند؛ راهی که دیگر از اصطلاح و معنی چندان خبری نیست، بلکه عین آئین است و دنبال کردن گام به گام راه رهایی. البته در مجموعه سه سبد، سبد آخر یعنی آبی داماپیتاکا^۲ یا آئین برتر است که به مباحث فلسفه مدرسی شباهت دارد. این سبد مشتمل بر هفت کتاب است که کهن‌ترین آنها در قرن سوم پیش از میلاد نوشته شده و تاریخ نگارش جدیدترین رساله این سبد، به قرن اول میلادی باز می‌گردد. این سبد به طبقه‌بندی و تدوین قوانین و قواعد انضباطی مربوط می‌شود که راهبان بودایی ناگزیر از پیروی بی‌چون و چرای آن هستند.

۱. empirical phenomenon، به عقیده بودا، جهان سراسر عبارتست از سلسله بی‌پایانی از پدیده‌های تجربی که آمدن، رفتن و تغییر و تحولاتشان نتیجه منطقی و واقعیت وجودی آنها، یعنی تجربی بودنشان است؛ حال نکته اینجا است که تجربی بودن هر پدیده‌ای از نظر بودا، معنایی جز ناپایداری ندارد و هر آنچه ناپایدار است فاقد آن ذات یا سرشتی است که هسته اصلی و عنصر ثابت آن پدیده محسوب می‌شود.

2. Abhidhamma Pitaka

روی سخن من با شخص یا فرد خاصی نیست؛ آئینی که
من بنیاد نهادم همه آدمیان را مورد خطاب قرار می دهد؛
مقصد نهایی آئین من روشن شدگی است؛ روشن
شدگی برای همه یکسان است و هر کسی توانایی آن را
دارد که خود را به آن برساند...

من چونان ابری باران زایم که هنگام بارش، بر سر همه
به یک اندازه می بارم؛ بارانی که جهان را شاداب و با
طراوت می کند. روشن شدگی برای اشراف و عوام، فقیر
و غنی، عارف و عامی و بدان و خوبان یکسان است.

[Bibliotheca Indica, Calcutta, 1953]



مجسمه از جنس برنز و مس

نشانی که بودا در میان سینه دارد، از جمله نشان‌های مردان بزرگ است و گواه بر آریایی بودن (نجیب، شریف، والامقام و...) صاحب‌نشانه. در قرن بیستم آلمان نازی این نشانه را تحت عنوان 'صلیب شکسته' مورد استفاده قرار داد. 'صلیب شکسته' عالی‌ترین نشان نازیسم محسوب می‌شد و تنها وفادارترین آلمانی‌ها، اعم از نظامی و غیرنظامی، شایسته دریافت آن بودند.

ماهایانا: راهی گشوده بر تمام آدمیان

در حدود چهار قرن پس از درگذشت بودا، استادان بودایی به این فکر افتادند که برای عبور از بیابان رنج، به چرخ یا ارابه بزرگ تری نیاز است؛ اصل این فکر از آنجا پدید آمد که بسیاری از استادان بودایی متوجه شدند و پذیرفتند که آئین بودا، آئینی رازورزانه و فرقه‌وار نیست که تنها افراد خاصی اجازه ورود به آن را داشته باشند یا فقط مخاطبان خاص و به اصطلاح برگزیده‌ای را مورد خطاب قرار دهد؛ آنان دریافتند که آئین بودا، راه تازه‌ای برای رهایی است، و اگر رهایی را مقصد عالی آئین بودا بدانیم، آنگاه عقل و انصاف هر دو حکم می‌کنند که همه آدمیان سزاوار رسیدن و دست یافتن به این مقصد هستند.

بدینسان دومین شاخه یا شعبه اصلی آئین بودا شکل گرفت و نام آن را **ماهایانا** یا همان ارابه یا چرخ بزرگ نهادند.

خاستگاه و پیام **ماهایانا** چنان بود که با استقبال بی‌سابقه‌ای مواجه شد و به سرعت سراسر سرزمین‌های آسیای مرکزی را، به معنای واقعی، فتح کرد: چین، ژاپن، آسیای جنوب شرقی، کره، جاوه، سوماترا، سری‌لانکا و... . **ماهایانا** به سرعت تبدیل شد به مذهب غالب بودایی در سراسر سرزمین‌های آسیا و آسیای میانه. واقعیت این است که **ماهایانا** تفاوت‌های بنیادینی با **هینایانا** داشت و اگر از این تفاوت‌ها با قید بنیادین یاد می‌کنیم بدین سبب است که این در مذهب اصلی بودایی هم در نظریه (تئوری) و هم در نگرش یا برخورد با

مسائل با هم اختلاف داشتند؛ به عنوان مثال به چند نمونه از این تفاوت‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. در مذهب هینایانا به جهان از منظری واقعی نگریسته می‌شود، یا به تعبیری دیگر دید هینایانا به جهان دیدی واقع‌گرایانه^۱ است، در حالی که ماهایانا با دیدی تصورگرایانه^۲ به جهان نگاه می‌کند، بدین ترتیب، موضوع بسیار مهمی مانند 'رنج' که در آئین بودا به نوعی "نقطهٔ برگار" است در هینایانا امری 'واقعی'^۳ است و حال آنکه در ماهایانا چیزی بیش از 'پندار'^۴ نیست.

۲. همانطور که پیش از این نیز اشاره شد، براساس تعالیم هینایانا، هرگونه 'وجود حقیقی' بیرون از نمودها و ظواهر جهان، انکار می‌شود، و حقیقت و راز خاصی در پس این ظواهر نهفته نیست و اینها خود عین حقیقت و اصل واقعیت‌اند. اساساً در هینایانا از متافیزیک و مباحث این‌گونه به شدت پرهیز می‌شود. در حالی که در ماهایانا با تعالیمی آشنا می‌شویم که به اشکال گوناگون به تصویری به نام 'امر مطلق'^۵، یا 'مطلق جاویدان'^۶، منتهی می‌شوند، و جالب‌تر آنکه این 'امر مطلق' نه بیرون از این جهان که دقیقاً در همین جهان و در 'دایرهٔ وجود' یا سانسارا وجود دارد. در واقع همین 'امر مطلق' موجود در جهان است که در ماهایانا به موجوداتی که اسیر چرخهٔ زایش دوباره هستند به چشم یک موجود یا یک سرشت یا یک ذات نگریسته می‌شود، چرا که آنان ذاتشان با 'امر مطلق' یگانه و یکی است. به جرأت می‌توان گفت که در مذهب ماهایانا دوئی یا دوگانگی^۷ در کار نیست، بلکه آنچه هست یکی و 'واحد'^۸ است (همان 'امر مطلق').

۳. در مذهب هینایانا، اعتقاد راسخ بر این است که تنها راه رهایی و رستگاری، تلاش شخصی و فردی است؛ اما مذهب ماهایانا چنین نمی‌اندیشد

1. realistic.

2. Idealistic.

3. 'Fact'.

4. 'Illusion'.

5. 'The absolute'.

6. 'Perennial absolute'.

7. duality.

8. The One.

و به یاری دیگری، تلاش جمعی و یا به اصطلاح خودشان 'نیک‌بخشیدن'^۱ باور دارد.

تا به اینجا به چند نکته از موارد اختلاف میان هینایانا و ماهایانا اشاره کردیم؛ اما سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا این دو مذهب بزرگ آئین بودایی هیچ وجه یا وجوه مشترکی با هم ندارند؟ پاسخ بی‌تردید مثبت است، چرا که همه مذاهب، مکاتب و فرق بودایی، در عین اختلاف، مشترکاتی با یکدیگر دارند که اگر اختلافات را تحت الشعاع قرار ندهد - که نمی‌دهد، وضعیت تعالیم و آموزه‌ها را در حالتی نسبتاً متعادل نگاه می‌دارد.

همه مکاتب بودایی، تقریباً در هشت نکته یا به عبارت صحیح‌تر به هشت موضع فکری و عملی باور دارند که عبارتند از: ۱) رنج‌آور دانستن گردونه هستی و تسری آن به وجود فردی آدمیان، ۲) اعتقاد بر چرخه زایش دوباره، ۳) مفروض انگاشتن قوانین اخلاقی مطابق با طبیعت به عام‌ترین معنای ممکن، یعنی هم طبیعت پیرامونی و موجود در جهان خارج و هم ذات و سرشت آدمیان، ۴) اعتقاد به جریان کارما و متعاقب آن اسارت در چرخه زایش دوباره، ۵) باور داشتن به بی‌جوهر بودن جهان و نمودها و ظواهر موجود در آن، و به همین خاطر گرفتار شدن در جریانی که به طور دائم در حال دگرگونی و سیورورت است، ۶) پذیرفتن این نکته که انسان گوشت و پوست و خوندار یا به تعبیر بودایی "فرد تجربی"، موجودی است بدون خود، یعنی مجموعه نسبتاً پیچیده‌ای از عوامل مختلف که روان یا جوهر ثابتی ندارد، ۷) عقیده به این موضوع که مقصد خاموشی، ساحل آرامش و نجات ابدی یا همان نیروانا، ارتباط مستقیم و حتی منطقی خاصی به این مجموعه پیچیده دارد، ۸) اعتقاد به اینکه رهایی تنها از طریق روشن‌شدگی حاصل می‌شود و روشن‌شدگی در گرو دور ریختن آز و کینه و فریب است. البته بعضی بوداشناسان نکته دیگری

۱. در زبان پالی 'پاتی - دانا' (Patti-dāna) می‌گویند، یعنی بخشیدن و اهدای آنچه از طریق تلاش فردی به دست آمده به دیگری، و آنچه از طریق تلاش به دست آمده جز نیک، خیر و خوبی چیز دیگری نیست.

نیز به این نکات هشتمانه افزوده‌اند و آن اعتقاد به توکل، یا اعتماد است. بدینسان هر تعلیمی که این اعتقادات را در خود نهفته داشته باشد، بی‌تردید از جمله تعلیم بودایی است.

آموزه‌های ماهایانا

آموزه‌های ماهایانا را می‌توان به سه بخش یا نظام اصلی تقسیم کرد که اتفاقاً هر سه به بودا و شناخت او مربوط می‌شوند.

واقعیت آن است که سال‌ها پس از مرگ و سوزانده شدن جسد بودا، یاد این واقعه از وقایع و رویدادهای تاریخی فاصله گرفت، و یاد آهسته آهسته به افسانه‌هایی پیوست که در دل‌های بسیاری از بودائی‌ان و رهروان بودایی جا باز کرد، چنانکه واقعیات تاریخی در تاریکی باقی ماند و افسانه‌ها جای آنها را گرفت؛ افسانه‌هایی که روز به روز بر شیرینی و حلاوتشان افزوده می‌شد و این فرصت را به استادان بودایی می‌داد که یاد و خاطره و خیال را با هم درآمیزند و دانسته و یا نادانسته فضای معنوی آئین و آموزه‌های بودا را وسیع‌تر و دلنشین‌تر کنند.

استادان بودایی از خود می‌پرسیدند که آیا یک موجود انسانی میرا، می‌تواند آئینی چنین عظیم و آرامش‌بخش بنا نهد؟ یا آیا یک انسان معمولی می‌تواند مقدمات رستگاری را فراهم کند و موجبات آن را به شکل گام به گام و مطابق با قوانینی که خود ابداع کرده، به وجود آورد؟ آیا برآستی 'بودا' یک انسان بود؟ در پاسخ به این سؤالات آنان به این باور دست یافتند که 'بودا' موجودی برتر از جهان بوده و به همین دلیل به زمان و مکان اشراف کامل داشته است. بنابراین زندگی زمینی 'بودا' و حتی نیروانای او چیزی نبوده جز پندار و خیالی و هم‌آمیز که بودای جاودان و برتر از جهان، چونان پرتوی روشن و روشنگر به جهان تابانده است تا آدمی را به دانش، شناسایی، آگاهی و رفتارهای صحیح و پرهیزکارانه هدایت کند. استادان بودایی حتی به این نتیجه رسیدند که 'بودا' برای همگان قابل رؤیت نبوده است و رؤیت او اصولاً

به کردارهای نیک افراد بستگی داشته است.

همه مذاهب بودایی اعم از هینایانا و ماهایانا، اعتقاد راسخ دارند که 'بودا' گوتاما، تنها بودای ظهور یافته در جهان نبوده است. در مذهب ماهایانا معتقدند 'بودا' یا 'بودا'ها چندان زیاد و حتی بی شمارند که دانه‌های شنِ کناره رود گنگ.

به عنوان مثال دربارهٔ رؤیت بودا چنین می‌خوانیم:

بدکرداران، آنگاه که به جهان و به عرصهٔ زندگی پامی‌گذارند، نه نام مرا می‌شنوند، نه نام آئین مرا و نه متوجه وجود و حضور رهروان من می‌شوند. اما خویشتن‌داران و خوش‌کرداران، از آغاز، هنگام تولد و حتی تولدهای پی‌درپی، مرا می‌بینند و آئین مرا درک می‌کنند.

[Biblioteca Indica, No.276, Calcutta, 1953]

یا دربارهٔ اعتقاد به 'بودا'های بی شمار چنین می‌خوانیم:

در هر دوران جهانی، تاتاگاتاها (= چنین رفتگان) برمی‌خیزند تا بودایی را از میان خود برگزینند و به زمین خاک‌آلود بفرستند؛ بودایی که به روشن‌شدگی می‌رسد و دیگر آدمیان را روشن‌گری می‌کند.

[B.I.P.2]

بخش دوم آموزه‌های ماهایانا، به نظریه سه کالبد^۱ موسوم است، سه کالبد بودا که در واقع اسکلت معنوی ماهایانا محسوب می‌شود، این سه کالبد عبارتند از: دارما کایا^۲، سامگا کایا^۳ و نارمانا کایا^۴. دارما کایا یعنی واقعیت قائم به ذات و برتر از همه موجودات و نموده‌ها، مطلق نابود ناشدنی، و بی‌زمان یا برتر از زمان، و سرانجام موجودیتی که ذاتش موضوع و محل روشن‌شدگی است، او بودایی است که در همین جهان به مطلق می‌پیوندد و خود تجلی مطلق محسوب می‌شود.

سامگا کایا یعنی کالبد سعادت و خیر که برای رسیدن به کمال، تمامی

1. Three bodies theory.

2. Dharmakāya (= Dharma body).

3. Samgha kāya (= enjoyment body).

4. Narmanakāya (= apparitional body).

نیروهای لازم (نیروهایی که برای قطع حلقه از بندهای پیدا و پنهان جهان لازم‌اند) را در خود جمع آورده است. نارماناکایا یعنی بودای خاکی و زمینی که از میان 'بوداها' انتخاب شده و در جهان تجلی وجودی و واقعی یافته است. براساس این نظریه همه موجودات جهان که به دنیا آمده‌اند و در عرصه زمین و زندگانی به سر می‌برند، بهره‌ای از هر سه کالبد برده‌اند، چنانکه هر که جسمی دارد، نارماناکایا محسوب می‌شود؛ وقتی خود را از حلقه‌ها و بندهای این جهان برهاند سام‌گاکایا خواهد بود؛ و چون به مطلق پیوندد، دارماکایا به شمار می‌رود.

بودی ساتوا

بعضی برآنند که آموزه سومی نیز در مذهب ماهایانا وجود دارد که بسیار مهم است و به نوعی اساس و مبنای بوداشناسی ماهایانا به شمار می‌رود؛ یعنی مبحث بودی ساتوا. در ماهایانا، بودی ساتوا نام موجوداتی است که برای رسیدن آدمیان به روشن شدگی تلاش می‌کنند. زندگی بودی ساتواها به طور کامل وقف‌رهای بخشدن به دیگران است، راهنمای آنان شفقت و همدردی است و هدف آنان نیکبخت کردن آدمیان. در تفکر ماهایانا بودی ساتواها به دو گروه تقسیم می‌شوند: نخست بودی ساتواهای خاکی و دیگر بودی ساتواهای برتر. بودی ساتواهای خاکی انسان‌هایی هستند مانند دیگر انسان‌ها و تنها وجه ممیز آنان این است که از طریق همدردی فراگیر، دیگر آدمیان را به رهایی برسانند. آنان لزوماً در این جهان زندگی نمی‌کنند و سپهرها و جهان‌های دیگر می‌تواند منزل و مأوای آنان تلقی شود.

اما درباره بودی ساتواهای برتر باید گفت آنان از طریق واقعیت بخشدن به کمالات شش‌گانه و تحقق وجودی و واقعی بخشدن به آنها، به شناسایی یا دانستگی دست پیدا می‌کنند و آن را در اختیار دیگر آدمیان می‌گذارند. کمالات شش‌گانه عبارتند از: سخاوت، سلوک، صبر و بردباری، همت، بینش و بصیرت و شناسایی.

نکته جالب توجه درباره بودی ساتواها این است که اولاً برای تعالی

بخشیدن به دیگر آدمیان و رها ساختن آنان نسبت به بودی ساتواهای خاکی، امکانات بیشتری در اختیار دارند؛ ثانیاً بودی ساتواهای برتر به هیچ وجه اسیر در چرخه زایش دوباره نیستند، اما در صورت تمایل، می‌توانند به غالب هر کالبدی که می‌خواهند، درآیند. به روایت بعضی افسانه‌ها خود 'بودا گوتاما' در حق بودی ساتواها چنین می‌گوید:

بودی ساتواها برای یاری به آدمیان و دستگیری آنان، به طیب‌خاطر آماده‌اند تا خویش را تباه کنند و به جهان خاکی فروآیند؛ بودی ساتواها معتقدند کار نیک آن است که با بدکاران شرور مهربان بود.

[Biblioteca Indica, Calcutta, 1953]

سخن آخر درباره بودی ساتواها این است که اندیشه و عمل آنان دو وجه کلی دارد که هر دو به طور منطقی به یکدیگر وابسته‌اند: آنان با همدردی و همدلی بی‌پایان خود از موجودات جهان به طور عام و از انسان‌ها به طور خاص حمایت می‌کنند و این خود ثابت می‌کند که اولاً 'یاری' از جمله اندیشه‌ها و اعمال واقعی^۱ جهان است و مصادیق بسیار دارد؛ ثانیاً آنان از نیستی خود آگاه‌اند که این خود بزرگ‌ترین نشانه دانایی است؛ همچنین جهان و واقعیات واقع در آن را نمود و ظاهری محض می‌دانند.

بحث ماهایانا را با اشاره به این موضوع به پایان می‌برم که در این مذهب بودایی، سه نظام اندیشه‌ای متولد شدند که هر یک تعالیم خاص خود را دارد که یکی به مباحث فلسفی - متافیزیکی می‌پردازد و اساس تعالیم خود را بر این قبیل مباحث استوار می‌سازد و دیگری مبانی فکری - فلسفی نظام یکم را اساس تعالیم خود قرار می‌دهد که تماماً بر شناسایی، آگاهی و دانستگی و خرد و رفتار خردمندانه استوار است. مرادم سه نظام مادیاماکا^۲، و یوگاچارا^۳ و تانترا^۴ است.

1. actual.

2. Madhyamak (= راه میانه).

3. yogācāra.

4. tantra

موجودات این جهان به رغم آنکه محسوس‌اند و گاه قابل رؤیت، سرشت راستین‌شان خیال است و خواب؛ عزیزانم بدانید خیال و موجودات این جهان تفاوت چندانی با هم ندارند و همه یکی هستند، در اینجا از دوئیت خبری نیست؛ حتی کردارهای ما آدمیان که ظاهری فریبنده دارد و چنین تصور می‌شود که اراده در آنها نقش اصلی را برعهده دارد هیچ نیستند جز خیال و خواب. حتی مرد کامل، به روشنایی رسیده و بودای تمام نیز از این قاعده مستثنی نیست.

[کتاب مقدس شرق]



مجسمه بودا: از سنگ گرانیت سیاه
معبد زیارتی در ابعاد بزرگ و ساخته شده از تخته سنگ‌های عظیم.

مادیاماکا

بنیان‌گذار این مکتب فلسفی شخصی است به نام ناگارجوناً^۱ که احتمالاً در نیمه نخست قرن دوم میلادی می‌زیسته است. از ناگارجوناً هفت رساله فلسفی - متافیزیکی باقی مانده که همه به زبان سانسکریت نوشته شده‌اند. اساس تعالیم ناگارجوناً بر مباحث متافیزیکی استوار است. او بر این باور است که هیچ اندیشه مثبتی دفاع‌پذیر نیست و با توجه به این مقدمه می‌گوید نظام‌های فلسفی، فی حدّ ذاته با یکدیگر ناهمخوان‌اند.

ناگارجوناً در اندیشه‌های خود به یک معیار فلسفی دست یافت و معتقد بود به مدد آن می‌توان خیال را از واقعیت باز شناخت؛ معیار فلسفی او "خود بودن"^۲ یا "ذات داشتن"^۳ بود. خود بودن از نظر او به معنای چیزی است که به وجود نیامده (همیشه بوده، به قول فیلسوفان و متکلمان اسلامی، وجودش قدیم است، و از نوعی سرمدیت برخوردار است)، چنین چیزی وجود مقیدی ندارد و از جمله امور ابدی و جاودان محسوب می‌شود. اما می‌گوید این نشانه یا نشانه‌ها را در جهان واقعی، نمی‌توان یافت، چرا که جهان پدیده‌ای است حادث و فاقد ذات و سرشت، و چنین پدیده‌ای از بنیاد تهی و خالی^۴ است. او در توضیح تهی بودن جهان و نمودهای موجود در جهان می‌گوید، تهی بودن،

1. Nagarjuna.

2. Svabhavata.

3. svabhava.

4. sunyata (= emptyness).

یعنی فقدان روان فردی یا خود، و این فقدان روان فردی معنایی ندارد جز آنکه همین روان که وجود ندارد و تهی بودن جای آن را گرفته است، ذاتاً “رهایی یافته” محسوب می‌شود. به نظر او تهی بودن وجود آدمی با تهی بودن وجود دیگر موجودات اعم از جماد و نبات یکی است و هیچ فرقی ندارد. و اعلام می‌کند آگاهی از تهی بودن خود عین رهایی است. ناگفته نماند که ناگارجونا هرگز تعریف دقیقی از تهی بودن نمی‌دهد، اما مصر است که تهی بودن برابر است با مطلق.

استاد ناگارجونا آثار و دست‌نوشته‌های بسیاری از خود به جا گذاشت و جالب آنکه آثار او از جمله بحث‌انگیزترین آثار بودایی است، چرا که به شدت فلسفی و اندیشمندانه‌اند. ناگارجونا اعتقاد راسخ داشت که هیچ بیان، کلام و سخن انسانی به لحاظ منطقی قابل دفاع نیست، زیرا به بیان درآمده، حال اگر این بیان از جمله سخنان روزمره باشد می‌توان آنها را به الگوهای ثابتی تشبیه کرد که میان افراد و به شکلی طوطی‌وار رد و بدل می‌شود و خطا یا میزان خطاپذیری از جمله مفروضات مسلم است، و اگر کلام موردنظر اندیشمندانه و فلسفی باشد باز هم در نهاد خود، دستخوش تضاد است و تشخیص اینکه صدر و ذیل این کلام اندیشمندانه یا یکدیگر نمی‌خوانند کار سختی نیست. ناگارجونا کوشید تا از طریق آثار خود به موضع میانه‌ای دست پیدا کند. به نظر او تمام موضع‌های فلسفی، باطل و بیهوده بودند. او ادعا می‌کرد که به هیچ نظریه‌ای پایبند نیست. او تمام سعی خود را به کار بست تا ثابت کند راه درست، راه میانه است، راهی که درست میان دو کرانه قرار دارد، و همین اعتقاد بود که نظریه تهی بودن تمام اشیاء و جهان به طور کلی نضج گرفت. به گفته او:

هیچ چیز به وجود نمی‌آید، و نه چیزی از میان می‌رود؛ هیچ چیز ابدی نیست، و نه چیزی پایان می‌یابد؛ هیچ چیز واقعیت عینی، آنچنان که نشان می‌دهد نیست؛ تفاوت میان اشیاء، معنا ندارد؛ هیچ چیز به این سو نمی‌آید، و نه چیزی به آن سو می‌رود.

یوگاچارا

یوگاچارا نظامی است که سه شخصیت بودایی در شکل‌گیری آن نقش به‌سزایی داشته‌اند. مامی‌تریاناتا^۱، آسانگا^۲ و واسوباندو^۳، جالب است آثار باقی‌مانده این نظام اندیشه‌ای نیز همه به زبان سانسکریت نوشته شده‌اند. غیر از مامی‌تریاناتا، آسانگا و واسوباندو، تعالیم‌شان قدری با هم تفاوت دارد. آسانگا، رسماً یک بودایی مؤمن و متمسک بود و به ساده‌ترین بیان یک مرد دیندار به شمار می‌آمد؛ به نظر او راه رستگاری تنها از طریق یوگامی‌گذرد، از این رو مکتب خود را یوگاچارا نامید، یعنی ”رهروی در طریق یوگا“. اما واسوباندو که مردی اندیشمند بود، نظام خود را ویجنیان‌آوادا^۴ نامید که معنای آن نظریه‌پردازی مبتنی بر دانستگی است.

در این جهان آنچه قابل ادراک است فقط جان است؛ جان، خود را از دو راه آشکار می‌کند: یکی به صورت آنچه باید گرفته شود (در فلسفه غرب به آن موضوع یا عین می‌گویند)، و دیگری به صورت گیرنده (مدرک، شناسنده، ذهن و...)

[Bibliotheca Otaniensis, Kyoto, 1959]

تانترا: جادوی واقعیت یا واقعیت جادویی

نخستین شاخه‌هایی که از آیین بودا منشعب شدند یعنی هینایانا (تیراوادا) و بعد ماهایانا اولاً حاصل تفکرات استادان بودایی بود که مبنا و منبع اندیشه‌هایشان متون دست اول پالی و سانسکریت محسوب می‌شد، مرادم از دست اول نزدیکی زمان نگارش متون به زمان و زمانه خود بودا است. اما غیر از این دو شاخه اصلی، که هرکدام به شاخه‌ها و شعبات فرعی بسیار تقسیم می‌شوند، در شرق آسیا و احتمالاً بین قرون دوم تا چهارم میلادی شاخه دیگری در آئین بودا بوجود آمد و آهسته آهسته شکل گرفت که از جهاتی مایه‌هایی از هینایانا در خود نهفته داشت و از جهات دیگر - به‌خصوص از

1. Maitreyanāṭṭa

2. Asanga

3. Vasubandhu

4. Vijnānavada

✓ جهت فلسفی براساس اصول و مبانی ماهایانا استوار بود، لیکن با همه این اوصاف نه شعبه‌ای از شعبات هینایانا محسوب می‌شد و نه شاخه‌ای از شاخه‌های ماهایانا، بلکه به دلایلی که به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت، نظام اندیشه‌ای کاملاً مستقلی گردید که نه هینایانا بود و نه ماهایانا. این نظام یا مکتب تازه، به نوعی تجلی وجهی از وجوه آئین بودا بود که به خاطر اسرارآمیز و رازورزانه^۱ بودن به جرأت می‌توان آن را تبلور وجه عرفانی آئین بودا دانست. این وجه عرفانی و به قولی سحرآمیز آئین بودا 'تانترا'^۲ نام داشت؛ نخستین نشانه‌های آن در قرن دوم میلادی ظهور کرد؛ از قرن ششم میلادی به بعد استادان بودایی وابسته به آن دست به کار نگارش آثار و نوشته‌های مکتب نو بنیاد آئین بودا شدند تا اساس این مکتب را به صورت مدوّن شکل بخشند.

ساخت و پرداخت ادبیات 'تانترا' چیزی نزدیک به دو قرن به طول انجامید و پس از آن یعنی در حدود نیمه‌های قرن هشتم میلادی، رسماً به عنوان یکی از مواد درسی وارد مدارس بودایی شد و در تعلیم و تربیت راهبان بودایی نقشی بسیار مهم و حسّاسی پیدا کرد.

عرفان در آئین بودا نیز مانند سایر اشکال عرفان، تأکید بر چیزی دارد که آن را تنها می‌توان 'تجربه' و 'صف‌ناپذیر' و یا 'صف‌ناپذیری تجربه‌ای' نامید که القای آن به افرادی که محروم از آن تجربه بوده‌اند، به تمام معنا محال است. درک این عرفان یا تجربه عرفانی به هیچ وجه عقلی، یا به قول عرفای اسلام آموختنی نیست، بلکه دریافتنی یا به تعبیر عرفای مسلمان آمدنی است. در این تجربه به جهان از منظری دیگر می‌نگرند و این منظر دیگر معنای تازه‌ای به جهان می‌بخشد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های 'صف‌ناپذیری' این نوع دریافت و کشف منظر، بی‌زمان بودن آن است، چنانکه گویی این تجربه ادراکی که به وصف در نمی‌آید، فارغ از گذر زمان و خارج از جریانِ پرتب و تاب جهان و تحولات و تغییراتِ اجتناب‌ناپذیر آن به وقوع می‌پیوندد.

1. mystic

2. 'Tantra'

در عرفان بودایی پیش از هرچیز سعی در تخلیه ذهن داشتند که پُری و انباشتگی آن بزرگترین مانع رشد معنوی فرد تلقی می‌شد. تخلیه ذهن، باعث می‌شد تا بُعد جدیدی از واقعیت بر رهرو عارف مسلک بودایی مکشوف گردد. استادان تانترا معتقد بودند در این فرایند تهی شدن ذهن کرانه‌های وجود فرد وسعت پیدا می‌کند و تعالی می‌یابد. مکشوف شدن این بُعد جدید واقعیت، در واقع دست‌یافتن به بینش^۱ یا بصیرتی محسوب می‌شد که با قوه دراکه معمول تفاوت و حتی به جرأت می‌توان گفت تقابل داشت، یعنی هیچ ربطی به آنچه به عنوان «منطق» می‌شناسیم نداشت.

در قیاس با دو مکتب اصلی دیگر در آئین بودا یعنی هینایانا که سعی داشت واقعیت را از آنچه ذهن تحمیل می‌کرد برهاند و نیز ماهایانا که ذهن‌گرایی^۲ و عین‌گرایی^۳ را کنار می‌زد و بر تجربه روشن‌شدگی که از طریق تأمل در ماهیت واقعی جهان تأکید می‌کرد، تانترا کاری به کار این قبیل مسائل نداشت و هستی‌شناسی را مرکز توجه خود قرار داده بود و به این می‌اندیشید که رسیدن به برترین هدف چگونه حاصل می‌شود.

این مکتب جدید بودایی به سرعت در سراسر هندوستان پخش و مشهور شد. تانترا که خود به معنای «مجموعه‌ای از رساله‌ها» است، نام‌های دیگر نیز بخود گرفت مانند 'واجرایانا'^۴ به معنی «ارابه الماس» (حال سؤال از اینکه این لغت به معنای «ارابه الماس‌نشان» است یا به معنای «ارابه حامل الماس»، چندان سؤال مهم و راه‌گشایی نیست)، و نام دیگر تانترا 'مانترایانا'^۵ بود که معنای آن «اوراد مقدس و طریقه قرائت آنها» است. به نظر بوداشناسان ماهیت تانترا به عنوان یک مکتب یا یک نظام اندیشه‌ای بودایی، به شدت رازآمیز و حتی پنهان‌کارانه است و این دو ویژگی هم در عمل و هم در نظریه‌پردازی‌های آن کاملاً آشکار است. نکته جالبی که در اینجا باید به آن اشاره کنیم این است که اکثر قریب به اتفاق رساله‌های تانترا یا واجرایانا یا به

1. insight

2. subjectivism

3. objectivism

4. 'Vajrayana'

5. 'Mantrayana'

زبان تبتی نوشته شده‌اند و یا به زبان چینی. دلیل این ماجرا آن است که تانترای نخست در شمالی‌ترین نقاط شبه‌قاره و در دامنه‌های هیمالیا شکل گرفت و از آنجا به سرعت به تبت، چین و سرزمین‌های آسیای میانه راه یافت و بعد در خود شبه قاره گسترش یافت و در جای جای آن طرفداران و پیروان بسیار پیدا کرد.

گسترش تاریخی آئین بودا: جاذبه‌ها و دافعه‌ها

بودا سلسله جنبان آئینی بود که با دین به معنای معهود کلمه، تفاوت داشت، مع الوصف در نخستین سده حیات خود به بیشتر نقاط هندوستان شمالی، از جمله منطقه ماتورا^۱ و منطقه دیگری به نام اوجایانی^۲، یعنی شمال غربی هندوستان، گسترش یافت. در نیمه سده سوم پیش از میلاد، آئین بودا توجه سلسله پادشاهی موریای^۳ را به خود جلب کرد و رسماً تحت حمایت این سلسله درآمد؛ امپراطوری موریای وسعت بسیار زیادی داشت چنانکه از دامنه‌های سردسیر هیمالیا تا سرزمین‌های گرمسیر جنوب هندوستان را دربر می‌گرفت.

(در آن زمان برهمن‌ها (یا هندوهای وابسته به طبقات ممتاز اجتماعی) قدرت سیاسی بسیار نافذ و تقریباً همه‌جانبه‌ای داشتند که از آن برای دخالت در امور مملکت‌داری و حکومتی، استفاده می‌کردند. بوجود آوردن تعادل در قدرت سیاسی برهمن‌ها، یکی از دغدغه‌های آزاردهنده فرمانروایان و پادشاهان هندی بود؛ راه‌حلی که پادشاهان (به‌خصوص در مناطق شمالی هندوستان) برای ایجاد چنین تعادلی به ذهنشان خطور کرده بود، حمایت از فرق، ادیان و مذاهب مختلف بود؛ بدینسان دین هندو دیگر دین غالب محسوب نمی‌شد و برهمن‌ها نیز عملاً قدرت سیاسی محدودی پیدا می‌کردند.)

نخستین پادشاهی که از بودائیان حمایت کرد، به آئین بودا گروید و به

1. Mathura

2. ujjayani

3. Maury

معنای واقعی یک شاه بودایی شد، نامش آشوکا^۱ بود که در قرن سوم پیش از میلاد می‌زیست و تقریباً بر سرتاسر شبه قاره حکومت می‌کرد. او می‌خواست در قلمرو خودش، تعالیم بودا را نصب‌العین قرار دهد و مردم را با فضایی چون، خویشن‌داری، انصاف، شادی، صداقت و نیکی آشنا کند.

هدف آشوکا آن بود که در قلمرو پادشاهی خود محیطی دینی - سیاسی به وجود آورد تا مردم بتوانند با شادی زندگی و با رواج دادن فضایی که پیش از این به آنها اشاره شد، موجباتی فراهم آورد که زندگی یا زندگی‌های بعدی مردم در قالبی بهتر و پاک‌تر جا بگیرد. اما آشوکا به رغم تلاش‌هایی که در راه عملی کردن این اندیشه‌ها به کار بسته بود، در امپراطوری گسترده و وسیع خود با مشکلاتی مواجه شد که حل آنها، خارج از توانایی او بود. با مرگ آشوکا امپراطوری موریای به سرعت رو به زوال نهاد. با روی کار آمدن امپراطوری بعدی که هندو بود و هیچ آئینی غیر از آیین هندو را قبول نداشت، بوداگرایی یا بودادوستی، رسماً تبدیل شد به بوداستیزی. اما حتی در چنین شرایط مخاطره‌آمیزی، آئین بودا با گسترش خود در سراسر شبه‌قاره، موفق شد خود را از خطر حفظ کند. طی سال‌ها و سده‌های متمادی که احتمالاً پس از میلاد مسیح را نیز شامل می‌شود، چنان تحت فشار هندوهای متعصب قرار گرفت که عقب‌نشینی پیشه کرد و خود را به شمال غربی هندوستان رساند و از آنجا به سرعت و حتی‌المقدور بدون فوت وقت، به چین و آسیای مرکزی پناه برد.

دایره وجود

وقتی بودا درباره زندگی و رنج نهفته در آن به قضاوت می‌نشیند، با قاطعیت اعلام می‌کند هر نوع زندگی - حال به هر شیوه‌ای که آغاز شود و اداره گردد - پدیده رنج را در خود نهفته دارد. او بر این باور است که زندگی به هیچ وجه با مرگ به پایان نمی‌رسد، و مرگ انسانی که به رهایی راه نیافته، بدون

تردید، زندگی دیگر و زائیده شدن دوباره‌ای را به دنبال دارد: پس طبیعی است که رنج حیات و ممات در آن تکرار شود. دایره وجود، در واقع عبارت است از زائیده شدن، مردن و باز زائیده شدن^۱ و بوداییان این دور به ظاهر پایان‌ناپذیر را سامسارا^۱ می‌نامند. که از جمله اصطلاحات فنی آئین بودا محسوب می‌شود. بودا به سرآغاز 'دایره وجود' هیچ توجهی ندارد، چون می‌داند این دایره را آغاز و انجامی نیست، و اندیشیدن به چنین مداری هیچ راهی به جایی نمی‌برد. از سوی دیگر، مادام که در این دایره اسیر و گرفتاریم، تأمل درباره آینده نیز عبث و بیهوده است، چرا که اگر بخواهیم از منظر آینده به این دایره نگاه کنیم، چشم‌اندازی جز تکرار در پیش رو نخواهیم داشت: مرگ‌های نو، تولدهای نو و رنج‌های نو. با این همه آئین بودا، آئینی بدبینانه نیست، و نظر به اینکه مهم‌ترین آموزه‌های بودا، رهایی از رنج، امکان رهایی و راه رسیدن به رهایی است، به جرأت می‌توان آئین بودا را آئینی خوشبینانه دانست.

نظریه کارما^۲ (=کردار)

وقتی از انسانی رهایی نیافته سخن می‌گوئیم که ناگزیر از دوباره زاده شدن است، نباید زاده شدن مجدد آن انسان را که شکل جدید وجود او محسوب می‌شود، ما را به اشتباه بیندازد، و فکر کنیم که قالب تازه وجودی که برای آن انسان در نظر گرفته شده، باز هم قالبی انسانی است. در اصل استادان بودایی تیراودا، شکل انسانی وجود دوباره را بسیار نادر و کمیاب می‌دانند. در آئین بودا به معنای عام کلمه - یعنی در همه مکاتب و فرقه و مذاهب بودایی - گذشته از 'کیهان‌شناسی'^۳ که پیش از این درباره اش سخن گفتیم، مبحث دیگری وجود دارد که شاید بتوان به نوعی آن را جغرافیای کیهانی و یا کیهان‌نگاری^۴ بنامیم. بعضی محققان معتقدند 'کیهان‌شناسی' بودایی، تماماً عاریتی است، و این در اصل آئین هندو است که 'کیهان‌شناسی' وسیع، صیقل خورده و

1. Samsāra.

۲. Karma به زبان پالی، و Kamma به زبان سانسکریت.

3. Cosmology.

4. Csmography.

پخته‌ای دارد، لیکن از جهت دیگر اظهار می‌دارند که 'جغرافیای کیهانی' یا 'کیهان‌نگاری'، چندان جایی در آئین هندو ندارد.

در آئین بودا، 'جغرافیای کیهانی' به معنای حد و مرز قایل شدن برای کل کاینات است؛ بر این اساس بودائیان معتقدند که عالم هستی به شش سپهر، شش آسمان، و یا شش نوع عرصه زندگی تقسیم می‌شود که عبارتند از: سپهر خدایان، جهان آدمیان، سپهر ارواح، سپهر جانوران، سپهر دوزخ یا زیرین، و سپهر اهریمنان. این عوالم شش‌گانه، عواملی هستند که شخص می‌تواند حیات دوباره خود را در یکی از آنها آغاز کند.

زندگی موجودات و طول عمرشان در هر سپهری که به دنیا آمده باشند، درست مانند دنیای انسانی و زمینی خودمان، با یکدیگر فرق دارد، اما نباید فراموش کنیم که زندگی و طول آن هر اندازه هم بلند باشد، سرانجام به مرگ ختم می‌شود. زندگی در سپهر دوزخ نیز، همیشگی نیست، زیرا بودائیان معتقدند هیچ کرداری آنقدر زشت و ناپسند نیست که نتیجه‌اش کیفری ابدی و پایان‌ناپذیر باشد. حال اگر سپهر آسمان را در نظر بگیریم و زندگی ساکنان آن سپهر را مورد بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم زندگی خدایان طولانی‌تر از زندگی سایر موجودات است و در شرایطی به مراتب بهتر از شرایط آدمیان زندگی می‌کنند، اما به رغم مقام خدایی و شأن و منزلت عظیمی که دارند، چنانچه تغییر رویه دهند و دست از کردار نیک خود بردارند، از سپهر آسمان بیرون رانده می‌شوند و یکسر به زمین خاک‌آلوده آدمیان هبوط می‌کنند. و این نشان می‌دهد که هیچ موجودی - خدا یا غیر خدا - از چنگال مرگ و چرخه زایش دوباره در امان و برکنار نیست.

کالبد انسانی، به یقین بهترین شکل وجود نیست، اما با توجه به هدف اصلی آئین بودا، یعنی رهایی از رنج، مقبول‌ترین شکل است. استادان تیراوادا معتقدند جانوران، ارواح، دوزخیان و اهریمنان، موجودات کندذهنی هستند و به همین دلیل رهایی و یافتن راه رهایی، برایشان نامقدور و تقریباً غیرممکن است. در مورد خدایان نیز باید بگوئیم، سعادت، خوشی، عمر طولانی و

بهره‌مندی از مقام و منزلت خدایی چنان غروری در وجودشان به وجود آورده که اولاً درک درست و دقیقی از رهایی ندارند، ثانیاً همان درک ناقص و مبهم به گونه‌ای است که لزوم رهایی را در نمی‌یابند و تلاشی هم در این خصوص از خود به خرج نمی‌دهند. در واقع تنها، قالب وجود انسانی است که لیاقت درک تعلیم بودا را دارد، چنانکه به رهایی می‌اندیشد و در جستجوی راه رهایی گام برمی‌دارد.

هر موجودی پس از مرگ و ورود به چرخه زایش دوباره، شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد، اما این شکل و قالب وجودی تازه، تصادفی نیست و منطقی را دنبال می‌کند که می‌توان آن را به قانون علیت تشبیه کرد؛ البته بوداییان با اصطلاح قانون کارما از این منطق یاد می‌کنند. کارمایا به تعبیر فارسی، کردار به این معنی است که تولد مجدد یا زایش دوباره، مستقیماً بستگی دارد به کردار فرد در زندگی پیشین. در آئین بودا، گناه به معنای دینی کلمه، نه مطرح می‌شود و نه مهم است. در عوض آنچه اهمیت بسیار دارد تفاوتی است که میان کردارهای آدمیان وجود دارد، چنانکه کردار شایسته^۱ به رهایی منتهی می‌شود و کردار ناشایست و نادرست به رهایی که منتهی نمی‌شود، هیچ، از آن فاصله نیز می‌گیرد. به قول خود بودا کردار است که موجودات را به بلند مرتبه و فرومایه تقسیم می‌کند.

وجود کنونی ما نتیجه مستقیم کردارهایی است که در قوالب وجودی پیشین از ما سرزده؛ شکل‌های آینده ما را کردارهای کنونی ما رقم می‌زنند، و این به این معنی است که ما خود سرنوشت آینده‌مان را تعیین می‌کنیم. در اینجا نکته بسیار ظریفی وجود دارد که به نوعی چکیده بحث درباره کردارها و اشکال و قوالب^۲ مختلف وجودی است: حتی زائیده شدن دوباره در بهترین اشکال و شرایط وجودی نیز رهایی محسوب نمی‌شود و ای بسا فرسنگ‌ها به رهایی فاصله داشته باشد.

با توجه به آنچه درباره نظریه کارما گفته شد، این امکان وجود دارد که اشتباه بزرگی در ذهنمان شکل بگیرد یعنی نظریه کارما را چه از منظر فلسفی و

1. Puññā.

چه از لحاظ دینی، با نظریهٔ جبر یکی و یکسان بینگاریم، در حالی که بودا به صراحت از 'ارادهٔ آزاد'^۱ سخن می‌گوید و بر آن است که منش و نهاد هر موجودی آن اندازه آزادی دارد که دربارهٔ کردارهای خود تصمیم بگیرد و بدینسان آیندهٔ خود را رقم بزند.

علت دوباره زاده شدن

در میان حقایق مقدس که پیش از این در بخش نخست کتاب به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفتند، بودا برای حقیقت خاستگاه رنج، خاصیت یا نیرویی قایل شده که بواسطه آن چرخه زایش دوباره به گردش درمی‌آید. بنابر عقیده شخص بودا، این نیرو یا خاصیت چیزی نیست جز تشنگی^۲. و تشنگی مورد نظر بودا به ساده‌ترین بیان ممکن احساسی است که مجموعه امیال و آرزوهای آدمی را دربرمی‌گیرد؛ تشنگی، بندی است بسته بر پای آدمی، و تا زمانی که تشنگی هست، راه‌گریزی وجود ندارد و آدمی در چرخه زایش دوباره، اسیر و زندانی باقی می‌ماند.

ای رهروان، دوستان، من جز تشنگی هیچ بند و زنجیری نمی‌شناسم.

اگر 'حقیقت خاستگاه رنج' را بشکافیم و با دقت مورد بررسی قرار دهیم، درمی‌یابیم که در این حقیقت، سه نوع تشنگی نهفته است: تشنگی کام (= میل، تمنا، شهوت و...)، تشنگی هستی (= شدنِ دائم)، و تشنگی نیستی. تشنگی کام به زعم بعضی از اهمیت خاصی برخوردار است، چرا که به نوعی بر سراسر این عرصه زندگی نام سایه می‌اندازد و وسعت اعجاب‌آورش به سرشت و ماهیت آن مربوط می‌شود، بودا، تشنگی کام را، حیاتی‌ترین نوع تشنگی می‌دانست، و مرادش از حیاتی، نخست حساسیت این تشنگی و پس از آن وسعت بی‌مانند آن بود. به نظر بودا تشنگی کام درست مانند یک مثلث سه ضلع و یا سه زاویه زندگی را دربرمی‌گیرد؛ اضلاع و زوایایی که بسیاری از

1. 'Free Will'.

۲. Tanhā به زبان سانسکریت و Trsnā (ترشنا) به زبان پالی.

آدمیان، زندگی را با تمام وسعت و عظمتش، محصور و محدود در آن می‌بینند. این سه ضلع یا زاویه عبارتند از: شهوت جنسی، کام جویی، و تملک. به اعتقاد بودا، این تشنگی، یعنی تشنگی کام چه فرونشانده شود و چه فرونشانده نشود، در هر حال رنج‌آور است، چون همیشه با آدمی است و مانند کودکی پر جنب و جوش، مدام در درون آدمی، این سو و آن سو می‌دود؛ همیشه چیزی می‌خواهد و در پی آن جان آدمی را زیر و رو می‌کند، اما به محض آنکه به آن دست یافت، رهایش می‌کند چون دیگر جذاییتی برایش ندارد. گویی دلش را می‌زند. تشنگی کام را پایانی نیست و آدمی باید در هر لحظه از لحظات زندگی آماده‌ی مواجهه با آن باشد، و رنج ناشی از آن را که درست مانند دردی لاعلاج و درمان‌ناپذیر است، به مدد خرد و رفتار خردمندانه بر خود هموار کند.

تشنگی هستی به صورت‌های تازه وجود مربوط می‌شود یا به تعبیری درست‌تر در آمدن به صورت‌های تازه وجود. در آمدن به صورت‌ها، اشکال و قالب‌های تازه وجود، یعنی گرفتاری و اسارت در دایره وجود که انسان نادان و کوردل را در چرخه خود نگاه می‌دارد و به بند می‌کشد، و مادام که نادانی و کوردلی بر وجود چنین انسانی حکومت می‌کند، راه‌گزینی برای او متصور نیست. تشنگی نیستی، تشنگی به ظاهر عجیب و ناباورانه‌ای است، اما سادگی و صراحتی که در معنای آن نهفته است، معنایی که استادان بودایی بر روی آن اتفاق نظر دارند، ظاهر عجیب و باورناکردنی این نوع تشنگی را به کلی زایل می‌کند. تشنگی نیستی نیز نوعی آرزو است، اما آرزوی چه چیز؟ آرزوی تحقق نیافتن امور ناخوشایند. گاهی اوقات ما از اتفاق، رویداد و یا پیشامدی می‌ترسیم که هنوز به وقوع نپیوسته و به مقصد ظهور ننشسته اما ترس از وقوع آن، تمامی وجود ما را تسخیر کرده، بر جان ما غلبه کرده و بر سراسر صورت وجودی ما مستولی گشته است.

تشنگی نیستی، درست نقطه مقابل تشنگی هستی است، یعنی آدمی را یا در واقع 'خود' آدمی را به سوی نیستی سوق می‌دهد؛ البته لازم به توضیح است که شخص بودا (و طبیعتاً استادان بودایی) خودکشی را راه رسیدن به رهایی

نمی‌دانست، در عین اینکه هرگز این عمل احتمالاً ارادی را مردود ندانست و تقبیح نکرد^۱. استادان بودایی، تشنگی و نادانی را یک جفت می‌دانند و در آثار و نوشته‌های خود از علل سه‌گانه رنج سخن می‌گویند که خود حاصل تشنگی و نادانی اند؛ این علل سه‌گانه عبارتند از: ^۲ آژ، ^۳ کینه و ^۴ فریب. بعدها بودائیان برای علل سه‌گانه رنج اصطلاحی وضع کردند: مرادم اصطلاح آساوا^۵ است که معنی اصلی آن در زبان پالی آلودگی^۶ است. استادان بودایی اعتقاد راسخ دارند که زدودن این آلودگی‌ها است که راه رسیدن به رهایی را هموار می‌کند.

زنجر علی

واقعیت آن است که 'زایش دوباره' نظریه‌ای است بسیار ظریف و حساس تا به حدی که اکثر قریب به اتفاق بوداشناسان آن را به کلید فهم آئین بودا تشبیه کرده‌اند. اما فهم و درک این نظریه به رغم سادگی و صراحتی که دارد، آنقدرها که به نظر می‌رسد ساده و صریح نیست؛ چرا که وقتی بودا از دلبستگی سخن می‌گفت در واقع از اسباب و عللی یاد می‌کرد که نه تنها سازنده شخصیت آدمی هستند، بلکه همزمان، موجبات آزار و رنج آدمی را نیز فراهم می‌کنند یعنی به طرز متناقض‌نمایی^۷ هم سازنده‌اند و هم رنج‌آور. بودا این پنج بخش دلبستگی را به موانع و حجاب‌هایی تشبیه می‌کند که راه رهایی را بکلی مسدود می‌کنند، از این جهت طبیعی است که بودا به صراحت در صدد انکار این پنج بخش برآید؛ از سوی دیگر می‌دانیم که این پنج بخش بر 'خود' یا 'شخصیت' آدمی استواراند، حال چنانچه بخواهیم پنج بخش را از 'خود' جدا کنیم، آن هم در شرایطی که 'خود' یا 'شخصیت' آدمی نیز مانند هر چیز دیگر، ناپایدار و گذرنده باشد، دشواری‌هایی که بر سر راه فهم نظریه زایش

۱. خودکشی در آئین بودا و طبق تعالیم او، گناه یا جرم محسوب نمی‌شود، اما هر کسی هم اجازه چنین اقدامی را ندارد مگر 'مرد تمام' یا 'ارهت'، و یا کسی که مبتلا به یک بیماری لاعلاج باشد.

2. lobha. 3. dosa. 4. moha. 5. āsava.

6. Kilesa (یکی دیگر از معانی این لغت، شهوت است). 7. Paradoxa.

دوباره قرار دارند، وضوح بیشتری بخود می‌گیرند. اگر خود یا روان پایداری در کار نباشد، آنگاه انتقال آن از جسمی به جسم دیگر، به امری محال تبدیل می‌شود، و در این صورت 'زایش دوباره' معنای خود را از دست می‌دهد. در اینجا به یک سؤال بزرگ و مهم می‌رسیم: حال که در آئین بودا 'خود'ی در کار نیست یا اگر هم باشد ثابت و پایدار نیست، پس آنچه دوباره زاده می‌شود چیست؟

بودا معتقد است دوباره زاده شدن و از جسمی به جسم دیگر رفتن هیچ نیازی به وجود یک 'خود' یا روان ثابت ندارد. به نظر او زایش دوباره که مانند زنجیره‌ای بی‌انتهای ابدی، اتفاق می‌افتد، اساساً ارتباطی به وجود یک جوهر ثابت و لایتغیر ندارد، بلکه مستقیماً از اصلی ناشی می‌شود که بودا آن را اصل مشروط بودن صورت‌های وجود می‌نامد. توضیح این اصل به این شکل است که هر زایش دوباره‌ای که به وقوع می‌پیوندد، زایش دوباره یا وجود مجدد دیگری را مشروط می‌کند؛ بعضی از استادان بودایی وابسته به مکتب هینایانا، یا تیراوادا در تفسیر این موضوع از مثالی استفاده کرده‌اند که فهم مطلب را هموارتر می‌کند؛ آنان این جریان را به تیله‌های کوچک بلورین تشبیه می‌کنند، آنان می‌گویند وقتی به تیله‌ای ضربه می‌زنیم، تیله به حرکت درمی‌آید، مسافتی را طی می‌کند، به تیله دیگری اصابت می‌کند و آن را به حرکت درمی‌آورد، و تیله دوم نیز به نوبه خود، تیله سومی را به همین طریق به حرکت درمی‌آورد. در این برخوردها، هیچ عنصر خاصی وجود ندارد که از تیله‌ای به تیله دیگر وارد شود، و حرکت تیله‌ها صرفاً به خاطر برخوردهای متعّد تیله‌ها است که هر یک موجب حرکت تیله‌های دیگر می‌شود. در اینجا استادان بودایی ناگهان تشبیه و مثال را با تئوری و نظریه درهم می‌آمیزند، چنانکه حرکت و جهت معینی برای تیله‌ها قایل می‌شوند، و با قاطعیت اعلام می‌کنند که این حرکت و جهت معین به هیچ وجه تصادفی نیست. در آئین بودا چنین اندیشه‌ای را تولید مشروط^۱ می‌نامند، یا به طور کلی برای القای آن از اصطلاح 'زنجیر علی' استفاده می‌کنند.

1. Paticca samuppāda.

دوازده حلقه زنجیر علی

پیش از هرگونه توضیحی اجازه بدهید به این نکته اشاره کنیم که نادانی از نظر بودائیان، استادان بودایی و حتی خود بودا، به معنای بی‌دانشی و جهل نیست، بلکه به معنای آشنا نبودن با چهار حقیقت مقدس است، و کسی که با این آموزه ناآشنا است، کوردل شمرده می‌شود. شخص کوردل آرزو می‌پروراند و رؤیا می‌بافد و همین اوهام و احلام، چگونگی زایش دوباره او را تعیین می‌کنند.

هر بودن، یا وجود داشتنی به بودن یا وجود داشتن پیش از خود وابسته است و بر وجود داشتن پس از خود تأثیر مستقیم می‌گذارد، و این تبدیل می‌شود به زنجیره‌ای از زایش‌های دوباره. براساس روایات قدیمی، و متون مقدس برجا مانده دوازده حلقه این زنجیر عبارتند از: نادانی، حالات جان، دانستگی، نام و شکل، پنج حس (به انضمام جان که در این صورت شش عضو حس می‌شود)، لامسه، احساس، تشنگی، دلبستگی، وجود، تولد و سرانجام پیری و مرگ. بدینسان رنجی که با کل هستی آمیخته شده و در تاروپود این عرصه زندگی نام بافته شده است، با زنجیره منظمی از علیت، توضیح داده می‌شود. از نظر بودا، هیچ جوهر ثابت و پایداری در جهان وجود ندارد که بتوان آن را اساس چرخه زایش دوباره قلمداد کرد. او فرد آدمی را، به عنوان موجودی گوشت و پوست و خون‌دار که زندانی جسم^۱ است، و فرقی هم نمی‌کند چه جسمی، چون مرادش وجودی ملموس، محسوس و این جهانی است و به همین خاطر در سخنان و مواعظ خود، از چنین موجودی؛ اصطلاح 'فرد تجربی' یاد می‌کند. ممکن است این سؤال پیش بیاید که وقتی جوهر ثابتی در این جهان وجود ندارد، پس این 'فرد تجربی'، چگونه و با تکیه بر چه عاملی، در چرخه زایش دوباره به اسارت درمی‌آید؟ پاسخ بودا از این قرار است: چرخه زایش دوباره، یا به تعبیری دیگر زنجیره بی‌پایان تولدها و مرگ‌های دوباره به هیچ جوهر ثابتی نیاز ندارد، بلکه پشت هم روی دادن همین عوامل زودگذر و ناپایدار است که چرخه را به حرکت درمی‌آورد و به

1. body.

زنجیره‌بی‌پایان شکل می‌بخشد. بودا بر آن است که 'وجود'، به معنای 'بودن' (=بودنی ماندگار) نیست، در عوض این اصطلاح بر معنایی دلالت دارد که شاید قدری دور از ذهن باشد، یعنی به معنای جریانی از تغییر و تحولات دائم. چرخه زایش دوباره، درست مطابق است با فرد آدمی یا همان 'شخص تجربی' با همه تغییرها و فراز و نشیب‌هایش، و 'شخص تجربی'، پدیده‌ای است مساوی با رنج. این در واقع مفهوم انسان از نظر بودا و بودائی‌ان است. بودا معتقد است انسان یعنی وجودی جسمانی که مدام جریانی از تغییرها و تحولات زودگذر او را از حالتی به حالت دیگر درمی‌آورد.

پایان بخشیدن به رنج

به نظر بودا، تشنگی علت رنج است، و پایان بخشیدن به رنج تنها در گرو فرونشاندن تشنگی است. با فرونشاندن تشنگی، چرخه رنج‌آور دوباره زاده شدن، از حرکت باز می‌ماند. البته همانطور که پیش از این درباره‌اش بحث کردیم، نادانی نیز به سهم خود، رنج آفرین است و باز تکرار می‌کنم که نادانی معنایی ندارد (البته در آئین بودا) بجز ندانستن چهار حقیقت مقدس - یا به عبارتی دیگر عدم درک رنج. کسی که در جستجوی رهایی گام برمی‌دارد، پیش از هر چیز باید درصدد ریشه کن کردن نادانی باشد، گسستن زنجیر نادانی راه روشن شدگی را هموار می‌کند، و سرانجام باید بگویم از میان بردن نادانی مقدور نیست مگر آنکه شخص به رنج‌آور بودن هستی، با تمام وجودش، پی برده باشد. بدینسان اگر به فهم و درک 'رهایی' رسیده باشیم، بی‌اختیار گام در راه یاراهایی می‌گذاریم که به رهایی رهنمونمان کند؛ این نیز خود در گرو آن است که نادانی را ریشه کن کنیم. اما آیا برآستی زدودن نادانی و فرونشاندن رنج، در رهایی مؤثر واقع می‌شوند؟

آری اما به شرط آنکه کردار خود را به دور از آز، کینه و فریب نگاه داریم و کردار و نیت زمینی خود را منحصر به عالم هستی و عرصه وجود، نگردانیم.

راه‌های هشت‌گانه برای رهایی از رنج

واقعیت آن است که تعداد انگشت شماری از راهیانِ راه رهایی به کمال می‌رسند و موفق می‌شوند به تشنگی و نادانی خود غلبه کنند. راه یافتن به کمال نیاز به زمان بسیار درازی دارد، و رهروان تنها از طریق تحمل تولدها و مرگ‌های پی‌درپی می‌توانند به کردار نیک دست یابند و آهسته آهسته خود را بالا بکشند. اما فرض بر این است که همه رهروان راه رهایی، چنانچه در عزم خود راسخ باشند، سرانجام، دیر یا زود به آن خواهند رسید.

در اینجا نکته جالب توجهی وجود دارد که اشاره به آن خالی از لطف نیست؛ بودا هر کسی را مخاطب تعالیم و آموزه‌های خود، قرار نمی‌داد، و بخصوص درباره مقصد نهایی (= ساحل نجات یا همان نیروانا) مهر سکوت بر لب می‌زد، چون معتقد بود این حرف‌ها موجبات خستگی و دلسردی عوام‌الناس را فراهم می‌کند و هیچ سود دیگری ندارد. و وقتی با مردم سخن می‌گفت، تأکیدش بر آن بود که ای مردم به کارهای نیک ببندیشید و نیکی پیشه کنید. او در میان حقایق مقدسی که کشف کرده بود، در حقیقت چهارم یعنی 'حقیقت مقدس راه رهایی از رنج'، به قواعد و قوانینی پی برد که هم تشنگی را برطرف می‌کرد و هم به از میان بردن نادانی می‌انجامید؛ این قواعد و قوانین از نظر بودا عبارت بودند از هشت راه: (۱) شناخت درست، (۲) اندیشه درست، (۳) گفتار درست، (۴) رفتار درست، (۵) زیستن درست، (۶) تلاش درست، (۷) آگاهی درست، و (۸) یکدلی درست.

(۱) شناخت درست: آگاهی یافتن از چهار حقیقت مقدس و پذیرفتن آنها، نیز باورکردن این حقیقت که 'خودی' وجود ندارد، و آنچه به شکل پی‌درپی بوقوع می‌پیوندد، حقیقتی است به نام رنج.

(۲) اندیشه درست: اندیشه درست به سه بخش تقسیم می‌شود که عبارتند از: اندیشه رهایی، اندیشه خیرخواهی، و اندیشه ستم روا نداشتن به زندگان. آدمی با عمل به این اندیشه‌ها به درستی، نیکی و ارزش کردار، پی می‌برد؛ البته باید در نظر داشت که هیچ یک از این اندیشه‌ها آدمی را از اسارت در چرخه زایش دوباره،

خلاصی نمی‌بخشد، اما موجبات تولد دوباره بهتر را فراهم می‌کند.
(۳) گفتار درست: یعنی گفتاری که در آن اثری از دروغ، بد دهانی و ناسزا، سنگینی سخن و یاوه‌گویی دیده نشود. بودا گفت سخن، ارزشمندترین ابزارهای انسانی است، با بیهوده‌گویی منزلت آن را مخدوش نکنید.

(۴) رفتار درست: یعنی خودداری از تنگ کردن عرصه زندگی بر دیگر زندگان - مانند کشتن یا محروم کردن موجودات از حق حیات.

(۵) زیستن درست: به معنای تلاش معاش بی‌آنکه آزار و اذیتی به دیگران برساند و یا موجب رنج دیگران گردد. بودا بر آن است که معاش که به قیمت اعمال خشونت تمام شود، زشت و غیرقابل قبول است، مانند قصابی. البته خوردن گوشت در آئین بودا منع نشده است، اما به شرط آنکه رهرو بداند این گوشتی که می‌خورد، حاصل خونی نیست که به خاطر او بر زمین ریخته‌اند. سه بخش آخر راه‌های هشت‌گانه از نظر بعضی استادان بودایی، در واقع یک بخش بیشتر نیست و آن را 'یکدلی' می‌نامند.

(۶) تلاش درست: کوشش وقفه‌ناپذیر برای پاک شدن از نادرستی‌ها و به وجود آوردن درستی، بودائی‌ان در تعریف آن از این تعبیر استفاده کرده‌اند: "نگهبانی درهای حواس".

(۷) آگاهی درست: اشراف و احاطه داشتن به جسم و به احساس‌ها، به دل و به هر آنچه به جان مربوط می‌شود.

(۸) یکدلی درست: بالا بردن فهم و درک از طریق فراگیری و عمل به آنچه در هفت راه پیش ذکرش رفت.

دوباره راه‌های هشت‌گانه‌ای که به رهایی می‌انجامند، نکات بسیار مهمی وجود دارد که خوانندگان باید در جریان آنها قرار بگیرند. واقعیت آن است که این راه‌های هشت‌گانه یا به تعبیری دیگر این پلکان صعود به مقامات معنوی، مناسب حال هر کسی نیست، و بسیاری مردمی که به رغم بودایی بودنشان، هیچ طرفی از این راه‌ها نمی‌بندند چرا که فاقد بینش و بصیرت لازم هستند. گو اینکه بدون تردید روندگان خسته پای این طریقت اولاً کم نیستند و ثانیاً از

فراز و نشیب‌هایی که در جای جای این راه وجود دارد، بهره‌ها می‌برند و با توجه به توش و توانی که دارند، برای خود توشه برمی‌گیرند. اما جالب است بدانیم استادان بودایی در آثار و نوشته‌های خود از کسانی یاد می‌کنند که با شنیدن یک تعلیم - و صرفاً با شنیدن آن، ناگهان به مقصد رسیده‌اند. به نظر استادان، این افراد، انسان‌هایی نیک کردارند که همت بلند دارند و سینه فراخ، همراه با بینش و بصیرتی استثنایی که هر کسی از آن بهره نبرده است.

حال اگر راه‌های هشت‌گانه را با دقت بیشتر مورد بررسی قرار دهیم، درمی‌یابیم که اُس اساس این راه‌ها و جوهر وجودیشان عبارت است از یک سلسله دستور‌ها که سلوک مطابق با آنها، فرد مستعد را به رهایی نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. در آئین بودا، بعضی معتقدند در آغاز تاریخ این آئین و حتی از نظر خود بودا، کارهایی وجود دارند که باید از آنها دوری کرد، چون عدم احتراز از این کارها، باعث می‌شود که آدمی پس از مرگ، به صورت‌های پست‌تری ظهور کند و تولد دوباره‌اش تحمل‌ناپذیرتر از حیات قبلی‌اش باشد. این کارها به ده دستور موسوم‌اند که پنج دستور اول شامل حال همه بودائی‌ان می‌شود، و پنج دستور آخر خاص رهروان است.

ده دستور موردنظر عبارتند از:

۱. پرهیز از تباه کردن زندگی.
۲. پرهیز از طلب کردن چیز یا چیزهایی که هرگز داده نشده‌اند.
۳. پرهیز از زشتی، بی‌حیایی و بی‌عفتی.
۴. پرهیز از دروغ و دروغ‌گویی.
۵. پرهیز از باده‌گساری.
۶. پرهیز از خوردن و آشامیدن پس از نیمروز.
۷. پرهیز از رقص و آواز و امور طرب‌انگیز.
۸. پرهیز از زیور آلات، مانند آویختن حلقه گل بر گردن.
۹. پرهیز از رختخواب و عادت دادن خویش به خفتن بر هر زمین درشت و ناهموار.

۱۰. پرهیز از زر و سیم.

به اعتقاد بودا رفتار و سلوک انسانی با هر موجودی زیبا و لازم است، اما معتقد است که مهر و مهر ورزیدن به موجودات، بسیار با ارزش‌تر از سلوک و رفتار انسانی است. سوره مهر مهمترین و آشکارترین سند بودایی است که میلیون‌ها بودایی اعم از رهرو و غیررهرو، هر سحرگاه آن را می‌خوانند:

۱. برای نیکبختی می‌کوشد و با تمام وجود سر آن دارد تا خود را به آن ساحل آرامش (نیروانا) برساند. پس باید چنین رفتار کند: باید توانا باشد، راست باشد، آزاد از 'من'، 'منی'، 'یا' خود باشد، در عرصه هستی اندیشمندانه رفتار کند، وسعت گفتارش را سنجیده گرداند و بر نرمی و درشتی، همواری و ناهمواری، و پست و بلند (= خصمانه و دوستانه) آن، احاطه کامل داشته باشد.

۲. خوشحال، قناعت پیشه، آرام و باحیا، خردمند و خویشتن‌دار، محیط بر تمام احساسات خویش است. آنکه از تشنگی خلاصی یافت، بر نادانی غلبه کرد و به روشنایی رسید، از کسی سخن می‌گویم که از هیچ کس طلبی ندارد، و نه بر هیچ کس منتی، می‌خندد و هر چیز خوشنودش می‌کند.

۳. مقصد هرگز ناچیز نیست، گو اینکه راه همیشه لذت بخش‌تر است. ملامت به کدورت می‌انجامد، و همه موجودات این حق را دارند که به نیکبختی و صلح دست یابند؛ بگذار فریاد بزخم که ای موجودات عالم، تا می‌توانید، شاد باشید.

۴. جهان، زمین خاک‌آلود و پر گردوغباری است که توانا و ناتوان، پیر و جوان، کوتاه و بلند، و استوار و سست، فرصت زندگی در آن را دارند.

۵. نه می‌توان پنهانی زندگی کرد و نه می‌توان زندگی را در برابر نظر مردمان ادامه داد: گاهی نزدیک و گاهی دور، خردمندانه بیندیش! ای جهانیان، شاد زندگی کنید.

۶. دشنام مده، از ناسزاگویی پرهیز و زبانت را چونان گل سرخی، پنهان در گلخانه دهان، پوشیده بدار و بگذار تنها عطرش پراکنده گردد. هیچ موجودی را خوار مدار و بدان این جهان می‌تواند مرتعی باشد سرسبز و رنگارنگ از

گل‌های دوستی، محبت، عشق و احترام.

۷. بایست، راه برو و آزادانه گام بردار، اگر می‌خواهی بنشین و اگر خسته‌ای دراز بکش، بی‌دردی را از خود دور بدار و هم‌دردی را بیازما، آگاهی یگانه پیروزی بزرگ در این جهان است، یگانه مقام معنوی.

به اعتقاد بودائیان متعلق به مکتب تیراوادا، رهایی امری شخصی است و هر کس تنها با تلاش خود می‌تواند به آن دست یابد. در این مکتب یاری به دیگران، برای دست یافتن به رهایی، بکلی نفی شده است. در این مکتب 'اعتماد'، اعتماد به استاد و نیز اعتماد به حقیقت تعالیم او است که رهرو را به رهایی نزدیک و ای بسا اصل می‌کند.

نیروانا

نیروانا آخرین منزلگاه تعالیم بودا است و سخن گفتن از آن بسیار دشوار، چرا که تصویری که از آن به ذهن متبادر می‌شود از وضوح و دقت خاصی برخوردار نیست. وقتی از نیروانا سخن می‌گوییم، باید جانب احتیاط را نگاه داریم؛ تعاریفی که استادان بودایی از نیروانا به دست می‌دهند، به قدری کلی و فراگیر است که نمی‌توان از جزئیات آن سر در آورد. آنان در تعریف نیروانا می‌گویند: نیروانا یعنی خاموشی، خاموشی نهایی و مطلق، یعنی از چرخه زایش دوباره، آزاد شدن، یعنی از دام‌هایی مانند آز، کینه و فریب جستن، و شعله سرکش دلبستگی را تا سر حد خاموشی، پایین کشیدن، و به طور کامل از 'رنج' وارستن.

بودائیان می‌گویند کسی که از طریق راه‌های هشت‌گانه و طی مرحله به مرحله آن به روشنی و رهایی دست یافته، 'ارهت' است، یعنی انسانی است ارزنده و کامل. اما آنان میان 'ارهت' و 'بودا' تفاوت قایل می‌شوند، چنانکه می‌گویند 'ارهت'، انسانی است که روشنی و رهایی خود را از طریق تعلیم و تربیت، به دست آورده است. در حالی که 'بودا' انسانی است که بینش و بصیرت موجبات رستگاری او را فراهم کرده، ولو آنکه تعلیم خاصی نیز ندیده باشد. استادان بودایی معتقدند که به روشنایی رسیده‌ای که شناسایی و

آگاهی‌های خود را بروز نمی‌دهد 'بودای تنها'^۱ نام دارد و او که دانسته‌هایش را بروز دهد و در راه روشننگری دیگران بکوشد 'بودای کامل'^۲ نام دارد. در منابع مکتوب انجمن پالی، صفات شاعرانه و مثبتی برای 'نیروانا' بکار رفته است، مانند شادی، آرامش، ایمنی، سعادت، بی‌مرگی، پاکی، حقیقت، سلامت و پایداری. بدینسان درک ما از 'نیروانا' وضوح بیشتری بخود می‌گیرد، چرا که متوجه می‌شویم 'نیروانا' هرچه باشد، نیستی و تاریکی نیست؛ همچنین درمی‌یابیم 'نیروانا' از هرگونه زوال و نابودی، و تغییر و تحول آزاد است. 'نیروانا' به عنوان آخرین و برترین بخش آئین را می‌توان فرونشاندن هرگونه تشنگی و از سر به در کردن هر قسم آرزویی دانست، و این فرونشاندن تنها وقتی تحقق می‌یابد که دیگر خود موضوع آرزو نباشد، زیرا اشتیاق به رهایی خود مانع دست یافتن به آزادی است.

جالب است بدانیم میان نیروانای پیش از مرگ و نیروانای پس از مرگ تفاوت قایل شده‌اند. در نیروانای پیش از مرگ، شخص از چرخه زایش دوباره نجات می‌یابد، اما در نیروانای پس از مرگ باید گفت توضیح خاصی ارائه نشده، جز آنکه آن را خاموشی کامل یا پاری نیروانا^۳ می‌نامند. کسی که پیش از مرگ به نیروانا دست یافته، حساسیت جسمانی خود را از دست نداده، اما 'رنج' دیگر برایش معنی ندارد. او در درون خود، بی‌خودی یا 'نه - خود' را پیدا کرده است، پس واضح است که دیگر چیزی او را نگران نمی‌کند.

به نیروانا رسیده (یا خاموشی یافته) را دیگر معیاری نیست و هیچ چیز را توان مقابله با آن نیست، حتی نمی‌توان او را شناخت؛ هنگامی که نمودهای این جهان به پایان رسند، و درون خالی‌شان آشکار شود، زبان در کام نمی‌گردد و از کار باز می‌ماند و همه چیز خبر از آن می‌دهد که هنگام توقف فرا رسیده است.

[ماخوذ از متون انجمن پالی]

1. Paccek-buddha.

2. Sammā-sambuddha.

3. Parinivāna.

بخش چهارم

رهبانیت در آئین بودا
الوهیت در آئین بودا
آئین بودا در نزد مردم

بسیارند ریاضت‌پیشگانی که شب را درست چون روز،
و روز را درست چون شب احساس می‌کنند؛ من درباره
آنان چه می‌توانم گفت که اسیر پندارهای خوش
خویش‌اند. من اکنون شب را چونان شب، و روز را
چونان روز احساس می‌کنم...

[The buddhists Holly texts by E. Conze]



مجسمه سنگی بودا، با سری جدا نشده، دو مجسمه
دیگر از همان جنس و متعلق به حلقه اولیه

رهبانیت در آئین بودا

سمگا^۱

در میان بودائیان، اگر بخواهیم طبقه‌بندی خاصی قائل شویم، باید بگوئیم در آئین بودا به دو گروه بودایی برخورد می‌کنیم، یکی بودائیان متدین و احیاناً متمسک که به آئین بودا گرویده‌اند و به عنوان یک دین، اصول و آموزه‌های آن را در زندگی روزمره و عادی خود بکار می‌بندند و دیگر راهبان^۲ بودایی که طرز فکر، اعتقادات، شیوه، و سلوک زندگی‌شان، به کلی با گروه اول فرق دارد. در این فصل می‌خواهیم به زندگی رهبانی و اصول اساسی آن بپردازیم.

آئین بودا، به عنوان یک جنبش اندیشمندانه و پویا، مقصد و مقصودی دارد که بی‌تردید راهبان بودایی حاملان اصلی و حافظان وفادار آن محسوب می‌شوند. زندگی رهبانی در آیین بودا، روند ساده و در عین حال خاص خود را دارد، و براساس همین روند ساده، به طرز کاملاً طبیعی، مقدمات و شرایط مناسبی فراهم می‌کند که فرد را به سوی نوعی زندگی معنوی^۳ سوق می‌دهد که از جمیع جهات، بخصوص از جهت معنوی رو به سوی کمال دارد. اما نباید فراموش کرد که این زندگی معنوی که راه به سوی کمال دارد، صرفاً در سیر و سلوک یک راهب بودایی معنا و حتی تجلی پیدا می‌کند دامنه شمول بسیار وسیعی دارد چنانکه هم راهبان مقیم در اجتماع بودائیان را دربر می‌گیرد

۱. Samgha، لغت سانسکریت که معادل پالی آن sangha است؛ توضیح و تفسیر این اصطلاح

در متن خواهد آمد.

2. monks

3. spiritual life

(منظور راهبانی است که با اجتماع پیرامون خود حشر و نشر دارند)، و هم راهبان گوشه‌نشین و خلوت‌گزیده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در اصطلاح‌شناسی بودایی، سمگابه 'اخوت'^۱ همه‌جانبه‌ای اطلاق می‌شود که راهبان و خلوت‌گزیدگان بودایی را به هم پیوند می‌دهد. در آئین بودا، سمگا، اصطلاحی است جاافتاده که معمولاً به بودائیان معدودی اطلاق می‌شود که گرد هم آمده باشند. این وضعیت، یعنی هم بهره‌مندی از زندگی معنوی و هم تشکیل جلسات و گردهمایی‌های گاه و بی‌گاه، کم و بیش شامل حال بودائیان معمولی نیز می‌شود، یعنی بودائینی که راهب نیستند و شناختی هم از زندگی رهبانی ندارند؛ حال اگر بخواهیم اصطلاح سمگارا دربارهٔ جماعت بودائیان غیر راهب بکار بریم، باید بگوئیم غیراز شرایط اجتماعی و موقعیت‌های زمانی مناسب، هیچ مانع و رادعی در کاربرد عام این اصطلاح وجود نداشته و ندارد.

به عنوان مثال در سال ۴۵۰ میلادی، سرزمین چین، مسکن و مأوای ۲۲،۲۵۸ راهب بودایی بود و گفتنی است که این تعداد از راهبان بودایی در سال ۵۲۵ میلادی - یعنی چیزی در حدود هفتاد و اندی سال بعد به ۲،۰۰۰،۰۰۰ نفر افزایش پیدا کرد. کشور سیلان نیز در سال ۴۵۰ میلادی، پذیرای ۵۰۰۰۰ راهب بودایی بود، اما فراز و نشیب‌های اجتماعی - سیاسی این کشور، حاصلی جز تشّت خاطر و پراکندگی راهبان بودایی نداشت، چنانکه به ناچار راه سرزمین‌های دیگر را در پیش گرفتند.

ژاپن نیز به عنوان یکی از امن‌ترین پناهگاه‌های بودائیان، با مشکلاتی مواجه بود که البته هیچ شباهتی به مشکلات موجود در سرزمین‌های دیگر نداشت: در ۱۹۳۱ چیزی در حدود ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ شهروند بودایی در این کشور زندگی می‌کردند و حضور ۵۰۰۰۰ راهب بودایی، در عمل کاری از پیش نمی‌برد و نمی‌توانست پاسخگوی این تعداد بودایی باشد. و سرانجام در سرزمین تبت وضع به گونه‌ای بود که یک سوم جماعت بودایی بخصوص

1 'brotherhood'

آقایان، بیشتر اوقات خود را در معابد می‌گذرانند و روزگار خود را با ذکر اوراد و ادعیه و انجام مراسم عبادی سپری می‌کردند. راهبان بودایی در واقع سرآمدان و نخبگان آئین بودا محسوب می‌شوند و آنان را می‌توان به معنای واقعی بودایی نامید. وقتی از راهبان بودایی سخن می‌گوییم، نباید این توهم برایمان پیش بیاید که بودائیان غیرراهب و معمولی کوچه و بازار را ناتوان از دست یافتن به حیاتی معنوی بدانیم. چرا که دست یافتن به حیات معنوی و سطوح عالی و متعالی آن، از جمله مفروضات مسلم و اعتقادات خدشه‌ناپذیر و لایتغیر همه بودائیان است که در تمام ادوار تاریخی، معنی داشته، حفظ شده و هرگز و تحت هیچ شرایطی مورد غفلت قرار نگرفته است. در واقع تنها تفاوت میان راهبان بودایی و بودائیان غیرراهب در شیوه زندگی و پایبندی آنان به بجا آوردن مو به موی تعالیم و آموزه‌های آئین بودا است. به عنوان مثال پیروان شاخه یا شعبه هینایانا، کلاً و بدون در نظر گرفتن هیچ‌گونه استثنایی، هر انسانی را مخاطب تعالیم و آموزه‌های بودا می‌دانستند و با جدیت تمام بر این باور بودند که پیروی از آئین بودا، حاصل و نتیجه‌اش، رحمتی است که شامل حال همه بودائیان می‌شود، خواه راهب باشد و خواه غیرراهب. در نهایت پیروان هینایانا معتقدند که یک فرد عادی و عامی نیز می‌تواند در همین دنیا و در قالب همین زندگی در حال گذر به نیروانا برسد، البته به شرط آنکه در زندگی پیشین خود، زندگی رهبانی را با تمام لوازم و تبعات و نیز مراحل آن تجربه کرده باشد. پیروان شعبه ماهایانا، پا را از این نیز فراتر می‌گذارند و ادعا می‌کنند یک بودایی معمولی و غیرراهب، می‌تواند یک بودی ساتوا باشد، یعنی مراحل مختلف آئین و تعالیم بودا را از دانی تا عالی طی کند و در میان بودائیان، مقام و منزلتی کسب کند و بالاخره صدرنشین آنان شود. برای روشن تر شدن موضوع اجازه بدهید از گفتار ویمالاکرتی^۱، مثالی بیاوریم که در حد خود از

۱. *vimalakarti*: از رسالات کوتاه و پندآموز بودایی که در نوع خود از آثار مقدس بودایی محسوب می‌شود.

مهم‌ترین و مشهورترین نمونه‌های ادبیات بودایی است. برای پرهیز از هرگونه تعلق خاطر نسبت به خانه و خانواده که خود منشأ اصلی گرفتاری‌ها و آلودگی‌ها است، بودی‌ساتوا باید نسبت به درک شادی‌ها و لذایذ، نگرشی صحیح و تیزبین داشته باشد. و همواره در حفظ چنین نگرشی بکوشد. بودی‌ساتوا، باید از این آلودگی‌ها احساس نفرت کند و در عین حال از درافتادن به دام آنها بترسد. «درست مانند آدمی سرگردان و راه گم کرده در بیابان که هر لحظه خود را در معرض حمله دزدان و غارت‌گران می‌بیند و تمام تلاش خود را برای مبارزه با چنین حمله‌ای به خرج می‌دهد (مرد دست از زندگی شسته و رهبانیت پیشه ساخته) با ترس و لرز می‌خورد و با بیم و امید می‌نوشد، و روزگار هراس‌آور خود را با این امید سپری می‌کند که به هنگام، از این سرزمین پلید، ناهموار و مخاطره‌آمیز خلاصی یابد.»

تداوم نظام رهبانی و برقراری حلقه‌های کوچک و بزرگ و نیز گاه و بی‌گاه رهبانان بودایی، تنها عامل پایداری بوده است که همواره در سیر تاریخی آئین بودا، مطرح بوده است و به رغم پراکندگی هرگز مغفول واقع نشده است. همانطور که در فصول قبل به آن اشاره شد، مکتوبات کهن و مقدس بودایی، به سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند که از آن جمله‌اند دارما، که حاوی آموزه‌ها و اصول اعتقادی آئین بودا است، وینایا که به نظم و انضباط، طی و طریق، و سیر و سلوک رهبانی مربوط می‌شود، و آبی دارما که اصول اعتقادی و تعالیم بودایی را از منظری دقیق‌تر مورد بررسی قرار می‌دهد، و با موشکافی و به تفصیل درباره اصول و آموزه‌های آئین بودا به بحث و تحقیق می‌پردازد. برای درک و فهم زندگی رهبانی در آئین بودا، و نیز پی بردن به ریشه‌های آن، یادآوری این نکته کاملاً ضروری بود، چرا که اگر بخواهیم دید درست و تحلیل دقیقی از زندگی رهبانی بودایی داشته باشیم، باید بدانیم که سنگ بنای این نوع زندگی بودایی در مکتوبات وینایا، گذاشته شده و قواعد و قوانین خاص این شیوه از زندگی بودایی، در این بخش از متون مقدس بودایی، مطرح شده است.

اصطلاح وینایا، از نظر زبانی، واژه‌ای است مرکب از 'وی - نایاتی' ^۱ که بودائیان معانی مختلفی برای آن قائل شده‌اند، من جمله 'راهنمایی کردن به دوردست‌ها' و مرادشان از دوردست‌ها به رغم ابهامی که در خود نهفته دارد، هر آن جایی است که آدمی احساس امنیت کند و از شر ^۲ به عام‌ترین معنای ممکن، دوری گزیند؛ معنای دیگر این اصطلاح که بودائیان سخت به آن اعتقاد دارند و به معنای واقعی، پای‌بند آن هستند، 'نظم و انضباط' ^۳ است. در آن روزگار راهبان بودایی نه تنها تقدس خاصی برای قواعد مندرج در متون وینایا قائل بودند، بلکه با تمام وجود آماده بودند تا خود را به آموزه‌های این متون بسپارند. نظم و انضباط رهبانی به مجموعه قوانینی محدود می‌شد، موسوم به پراتی موکشا. فرقه‌های مختلف بودایی بر سر تعداد این قوانین با یکدیگر اختلاف نظر دارند چنانکه بعضی آنها را ۲۲۷ و بعضی دیگر معتقدند که این قوانین در اصل ۲۵۳ قانون بوده‌اند. نکته جالب توجه درباره این قوانین آن است که اولاً بسیار شبیه به هم هستند، چرا که همه از یک منبع سرچشمه می‌گیرند، ثانیاً به لحاظ زمانی، قدمت قابل توجهی دارند، یعنی به زمان‌هایی بسیار قدیمی‌تر از انشعاب مکاتب مختلف بودایی، باز می‌گردند.

اصطلاح پراتی موکشا ^۴ نیز درست مانند اصطلاح وینایا، مرکب است از دو واژه 'پراتی' و 'موکشا' و جالب است بدانیم بودائیان این اصطلاح را به دو معنی بکار می‌بردند: نخست 'پرهیز مطلق از گناه' ^۵، و دیگر 'ابزار و تجهیزات' ^۶، بخصوص ابزار و تجهیزاتی که در رزم و مبارزه بکار می‌آیند، و رهرو راه را تا آنجا که ممکن است، آماده سفر می‌کنند و یا به عبارتی دقیق‌تر، آماده سیری که در جای جای آن مخاطرات بی‌شمار در کمین نشسته‌اند، و غلبه بر آنها، کاری است که رهرو، یکه و تنها باید از عهده آن برآید و در اصل به درایت، هوشمندی و ذکاوت شخصی و استعدادهای باطنی شخص رهرو بستگی دارد.

1. 'Vi-nayati'

2. Evil

3. discipline

4. Pratimoksha

5. absolute avoidance from sin

6. 'armour equipment'

فقر

فقر^۱، پارسایی^۲، و بی‌آزاری^۳ سه شرط ضروری و ذاتی زندگی رهبانی هستند. از سوی دیگر، یک راهب بودایی، دست از جهان می‌شوید، از ثروت و مکنّت دنیوی چشم می‌پوشد و هیچ نوع دارایی شخصی ندارد. در واقع تمام مایملک یک راهب بودایی عبارت است از: ردا (یا جامه‌ای بلند)، کاسه، سوزن، تسبیح، و یک تیغ که طبق سنت و بر اساس تعالیم رهبانی، باید هر دو هفته یکبار سر خود را با آن می‌تراشید، و در نهایت پوششی مشبک و کوچک، با دسته‌ای کوتاه (چیزی شبیه به مگس‌کش) که آن را بر روی ظرف آب آشامیدنی خود می‌گذاشت تا مبادا حشره‌ای به داخل آن بیفتد.

پوشش راهبان بودایی - یعنی همان ردایی که پیش از این ذکرش رفت، عبارت بود از تکه - پاره‌های پارچه‌ای که به هم می‌دوختند، و به عنوان لباس متحدالشکل، آنها را به رنگ زعفرانی یا نارنجی تیره در می‌آوردند. البته بعدها، وضع یاد ر واقع رسم تغییر کرد و به شکلی درآمد که مؤمنان بودایی به دلایل مختلف مانند نذر و نیاز، فراهم کردن پارچه لباس راهبان را بر عهده گرفتند.

یک راهب بودایی، بر اساس تعالیم و آموزه‌های بودا و نیز بنابر آثار و مکتوبات مقدسی که درباره زندگی رهبانی نوشته شده بود، اجازه نداشت که برای خود مسکنی اختیار کند. شیوه زندگی راهبان بودایی بر بی‌خانمانی، استوار بود. و اصولاً شرط اصلی ورود به زندگی رهبانی، ایمان بی‌چون و چرا و ترک خانه بود. رهبانیت در آئین بودا، قواعد و قوانین دشوار اما پذیرفته شده‌ای داشت که بر مبنای آن یک راهب اجازه نداشت سرپناه خاصی برای خود انتخاب کند و ناگزیر از آن بود که زندگی خود را در انزوا و به نوعی به

1. Poverty

۲. Celibacy، در برابر این اصطلاح، با توجه به متن و فحوای آن می‌توان معادل‌های دیگری نیز قرار داد مانند 'عزوبت'، 'پرهیز از همسرگزینی'، 'پرهیز از تماس جنسی'، پارسایی و...

3. inoffensiveness

دور از مردم سپری کند: در جنگل، در فضاهاى باز و فاقد سقف، و یا زیر یک درخت. علاوه بر اینها راهبان بودایی موظف بودند خورد و خوراک خود را از راه دریوزگی به دست آورند.

البته واقعیت این است که راهبان بودایی تنها غذای خود را از راه دریوزگی تأمین نمی کردند، بلکه بسیار فراتر از آن، دریوزگی شیوه‌ای از زندگی رهبانی بود که رفع تمامی نیازها و حوائج اولیه زندگی به آن بستگی داشت. لیکن گفتنی است که طی سال‌های متمادی برداشت و حتی عملکرد راهبان بودایی، در خصوص رهبانیت تغییر کرد و این تغییر موجب شد تا دو گروه متفاوت از راهبان به وجود بیایند که اختلاف نظرهای کوچک و بزرگ آنان را بکلی از هم جدا می کرد. بعضی از راهبان سخت پایبند قوانین و قواعدی بودند که در مکتوبات مقدس آمده بود و کوچکترین تخطی از تعالیم مندرج در این متون یا مکتوبات را که به زندگی و شیوه زندگی رهبانی مربوط می شد، ناشایست و عین افتادن در طریق گمراهی می دانستند. و بعضی دیگر از راهبان، موافق بدعت‌ها و نوآوری‌هایی بودند که هرچند در آثار مقدس مربوط به رهبانیت نیامده بود، لیکن بکار بستن آنها، خدشه‌ای به تعالیم اصلی و اولیه وارد نمی کرد؛ مثلاً آنان گردهمایی و بنیاد نهادن مکان‌هایی برای بحث و تبادل نظر را لازم و ضروری می پنداشتند. مثال دیگر آنکه راهبان حق نداشتند با خود پول حمل کنند؛ اما نزدیک به یکصد سال پس از بنیاد نهادن نخستین کانون یا شورای اساتید و علمای بودایی که چند ماه پس از درگذشت 'بودا گوتاما' صورت گرفت (حدود سال ۴۸۳ پیش از میلاد)، بعضی از راهبان و اساتید بودایی در محلی به نام ولیسالی، شورای دیگری تشکیل دادند (حدود سال ۳۸۳ پیش از میلاد)، و جالب است بدانیم هدف اصلی شورای دوم، تعدیل، تغییر و اصلاح قواعد و قانون‌هایی بود که در شورای اول، به تصویب رسیده بود و تا آن زمان که شورای دوم تشکیل شد، چونان وحی منزل، ضروری و لازم‌الاجرا می نمود. و البته ناگفته نماند که تشکیل شورای دوم، آنقدرها هم مسالمت آمیز و گره‌گشا به پایان نرسید، و اگر بخواهیم از منظری تاریخی و

حتی المقدور واقعی به آن نگاه کنیم، باید بگوییم، شورای دوم باعث شد که برای نخستین بار، میان راهبان و اساتید بودایی تفرقه و نفاق به وجود بیاید، و همین تفرقه و نفاق می‌رفت تا آهسته آهسته به بحرانی جدی تبدیل شود.

بی‌زنی: رکنی دیگر از ارکان رهبانیت

بی‌زنی، یکی دیگر از اصول و بنیادهای زندگی رهبانی است. در اینجا باید به این نکته توجه داشت که زندگی رهبانی در آئین بودا و اصولاً ورود به این نوع زندگی، قواعد و قوانین مدوّن و در مواردی نامدوّن خاص خود را دارد که رهبانان به مرور و تحت نظارت و تربیت مستقیم استادان بودایی با آنها آشنا می‌شوند، و ناگفته پیداست که مجموعه این تعالیم به گونه‌ای است که زندگی یک راهب بودایی را، از زندگی عادی و روزمره یک بودایی معمولی جدا می‌کند. یک فرد بودایی در عین اعتقاد و ایمانی که به بودا و تعالیم بودایی دارد، راه زندگی و همزیستی با دیگران را پیش می‌گیرد، در پی معاش و کسب روزی تلاش می‌کند و برای بهره‌مندی از یک زندگی معمولی و مطابق با عرف عام، هیچ مانع و رادعی در برابر خود نمی‌بیند، چنانکه می‌تواند تأهل اختیار کند، خانواده تشکیل دهد، بچه‌دار شود و در عین حال بدون هیچ مشکل و دغدغه خاصی هم ایمان و اعتقادات بودایی خود را حفظ کند و پاس بدارد و هم از مواهب مشترک و مأنوس بشری بهره ببرد.

اما وضع یا به تعبیری دقیق‌تر شیوه و سلوک زندگی^۱ یک راهب بودایی به گونه‌ای دیگر رقم زده شده است و از اساس با سلوک زندگی یک بودایی غیرراهب فرق دارد. بد نیست در اینجا این موضوع را روشن کنیم که اصطلاح 'رقم زده شدن'، بخصوص در فرهنگ ما و در مواردی در فرهنگ دینی مسیحیت، معنا یا معنایی از قبیل قضا، قدر، سرنوشت محتوم و غیرقابل تغییر و کلاً جبر به عام‌ترین معنای کلمه را به ذهن متبادر می‌کند، و مراد جبری

1. conduct of life

است که در برابر اختیار قرار می‌گیرد، در حالی که 'رقم زده شدن' چنانکه در بالا بدان اشاره شد، با اختیار و اراده‌ای کاملاً آزاد آغاز می‌شود و این دیگر انتخاب فرد بودایی است که به اختیار خود به کسوت رهبانیت در می‌آید و گام در راهی می‌گذارد که قواعد و قوانین خاص خود را دارد و او به عنوان یک راهب ناگزیر از گردن نهادن به آن قواعد و قوانین است.

یکی از این قوانین 'بی‌زنی' است که به اعتقاد استادان بودایی، از جمله نشانه‌های پاکدامنی^۱ است. 'بی‌زنی' نیز از نظر رهبانان شمول معنایی بسیار وسیعی دارد، چنانکه آمیزش جنسی، لمس کردن ولو به سهو و کاملاً اتفاقی گرفته تا نگاه کردن به زن را شامل می‌شود.

حال اگر راهبی - چه تازه از گرد راه رسیده و چه کارآزموده، به هر دلیل مرتکب خطایی از این دست شود، به عنوان موجودی آلوده دامن^۲، از حلقه رهبانان بیرون رانده می‌شود و دیگر هرگز اجازه بازگشت نخواهد داشت. بعضی از بوداشناسان طراز اول و صاحب نام مانند 'کوماراسوامی'^[۱] بر این باورند که وقوع چنین اتفاقی بسیار نادر است اما اگر پیش بیاید فرد خطایی، حتی در زندگی روزمره و عادی سایر بودائیان غیرراهب، هرگز نمی‌تواند جایی برای خود بیابد یعنی کسب و کاری راه بیندازد و اسباب معیشتی برای خود فراهم کند.

نظر این بوداشناس هندی تبار انگلیسی زبان با تعالیم شخص بودا گوتاما، کاملاً همخوان است و در صحت آن جای هیچ گونه چون و چرایی نیست؛ براساس تعالیم بودا گوتاما، تمام موجودات جهان اعم از جماد و نبات و حیوان گرفتار حلقه^[۲] یا حلقه‌های بی‌پایان بازپیدایی هستند، و این گرفتاری ریشه در انواع آلودگی‌ها دارد و رفع آنها در گرو درپیش گرفتن یک زندگی ساده،

۱. chastity، در اصطلاح‌شناسی بودایی آن را 'Brahmacarya' می‌نامند و معنای دقیق آن، رفتار و کردار مناسب مردان عالی‌مقام و مقدس است: رفتاری درخور که از مردانی این چنین انتظار می‌رود و در شأن آنان است.

معقول، خردمندانه و مبتنی بر پاک دامن‌ی است، و دیگر نیازی به توضیح نیست. کسی که پاک‌دامنی خود را از دست بدهد، دیگر نه ساده است و نه معقول، از خرد و رفتار خردمندانه هم چه بخواهد، چه نخواهد فاصله می‌گیرد و ناگهان خود را در وضع و موقعیتی می‌یابد که حتی دیگر در آئین بودا نیز جایی ندارد.

همانطور که پیش از این نیز گفتیم، 'بی‌زنی' از اصول بنیادینی است که بدون آن، رهبانیت بودایی، منطق و معنای خود را از دست می‌دهد. در واقع هر آن چیزی که 'میل' را در آدمی بیدار کند، 'احساساتش' را برانگیزد و مقدمات و موجبات خواستن، و خواستن‌های بی‌پایان را فراهم کند، نه تنها تمرکز ذهنی و خلوت آرام یک راهب را برهم می‌زند، بلکه باعث می‌شود که یک راهب دچار مشکلاتی از قبیل تشنگی ذهنی، پراکندگی خاطر و سرانجام درهم شکستن خلوت آرام و خدشه‌دار شدن چنین خلوتی شود.

اصولاً یک راهب همواره باید با هوشیاری کامل، از مواجهه با هر آنچه تمرکز ذهنی‌اش را برهم می‌زند بپرهیزد. در یکی از متون کهن بودایی که از جمله آثار مقدس بودائی‌ان نیز محسوب می‌شود، چنین می‌خوانیم:

آناندا: سرور من، در برخورد با زنان، چه رفتاری را باید در پیش بگیریم؟

استاد (بودا): به آنان نگاه نکنید!

آناندا: و اگر ناگزیر از دیدار و مواجهه با آنها بودم...

استاد (بودا): با آنان سخن نگوئید!

آناندا: و اگر ناگزیر از سخن گفتن با آنان بودم...

استاد (بودا): راه نفوذ بر ذهن و ضمیر خود را ببندید، بر خود مسلط باشید،

و کف نفس را از یاد نبرید!

بی‌آزاری

در حدود پانصد سال پیش از میلاد، سرزمین هندوستان شاهد ظهور تقریباً همزمان دو مکتب دینی - فلسفی است که وجوه مشترک بسیاری با یکدیگر

دارند، اما بزرگ‌ترین وجه مشترک این دو جریانِ اندیشه‌ای را می‌توان به ساده‌ترین و در عین حال عام‌ترین معنای ممکن «بی‌آزاری»^[۳] نامید. آئین بودا و آئین جائین، حیات را تنها از آن نوع بشر نمی‌دانستند و برای دیگر موجودات جهان نیز همان اندازه از سلامتی، امنیت، آرامش و آسایش قایل بودند که برای آدمیان. از نظر آنان بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن موجود در جهان خشونت^۱ و اقدام علیه دیگر موجوداتِ زندهٔ عالم بود. هم 'بودا' گوتاما^۲ و هم 'ماهاویرا' بر این باور بودند که تنها موجودی که عرصهٔ زندگی را بر دیگر موجودات زندهٔ عالم تنگ می‌کند، تنها انسان است؛ بدینسان اندیشهٔ 'بی‌آزاری' شکل گرفت و به صورت اصلی اخلاقی و اندیشه‌ای در آمد. دربارهٔ سرآغاز بخصوص تاریخی آئین جائین چیز زیادی نمی‌دانیم^[۴]، و به همین دلیل دربارهٔ ارتباط آن با آئین بودا قضاوت صحیح یا حداقل واقع‌گرایانه‌ای نمی‌توانیم داشته باشیم. تحقیقات مورخان، و قرائن تاریخی، تنها اطلاعاتی که در این خصوص در اختیار ما می‌گذارند این است که آئین جائین بنابر احتمال قریب به یقین، نوعی سازمان رهبانی نامدون اما بسیار سخت‌گیر بوده که «تهذیب اخلاق» را سرلوحه اعمال خود قرار داده بوده است. مجموعه اعتقادات جائین‌ها، معدود، ساده اما بسیار عمیق بوده که در یک نقطه بسیار مهم با آئین بودا تلاقی پیدا می‌کند و آن عبور کردن و گذشتن از رود خروشان هستی (سامسارا) و دست یافتن به ساحل نجات و آرامش ابدی (نیروانا) است. اعتقادات جائین‌ها که پیش از این از آن سخن گفتیم عبارت بوده است از: شفقت نسبت به سایر هم‌نوعان و غیرهم‌نوعانِ ذی‌روح، گرامی داشتن و حرمت نهادن بر حیات تا بدانجا که آن را یگانه حقیقت مهم و با ارزش نظام هستی و کائنات می‌دانستند، پس از آن پرهیزکاری به عام‌ترین معنای ممکن و سرانجام امساک، یا به تعبیر دقیق‌تر احتراز از زیاده‌خواهی، حرص، آز و...

جریان‌های اصلی در تفکر رهبانی

بحث بر سر بسط و گسترش تفکر رهبانی در آئین بودا، و نیز مباحثی نظیر متافیزیک و معنویت این شیوه زندگی بودایی، در حال حاضر مورد نظر ما نیست و خود به راحتی می‌تواند موضوع رساله‌ای مفصل و حجیم واقع شود. واقعیت آن است که مهمترین و اساسی‌ترین جریان‌هایی که در تفکر بودایی به طور کل و در رهبانیت بودایی بخصوص به وجود آمد، تقسیم این آئین به دو شاخه هینایانا و ماهایانا بود.

مکتب هینایانا که به مکتب حکمت قدیم^۱ معروف شد، چیزی حدود دویست سال پس از مرگ بودا و پیوستن او به نیروانا، شکل نسبتاً قابل قبولی به خود گرفت و به دو شاخه اصلی تقسیم شد: این مکتب در شرق هندوستان تراوادینس^۲ نام گرفت و سراسر سرزمین‌های سیلان، برمه و سیام را دربر گرفت؛ و در غرب هندوستان به نام سارواستیوادینس^۳، معروف شد، و نزدیک به هزار و پانصد سال، کشمیر و تمامی شبه‌قاره را تحت تأثیر خود قرار داد.

البته در این میان مکاتب کوچک و بزرگ، اما در عین حال فرعی دیگری نیز به وجود آمدند که دیری نپائیدند و خیلی زود محو و ناپدید شدند. در حدود دویست و پنجاه سال پیش از میلاد مسیح آئین بودا، در سرزمین هندوستان، آهسته آهسته رو به زوال گذاشت، و اشتقاق و انشعابات مکتب حکمت قدیم، بزرگ‌ترین گواه این مدعا بود. اما یکی از شاخه‌های این مکتب به نام ماهاسانگیکا، موجبات شکفتگی و تجدید حیات آئین بودا را پدید آورد، و مقدمات شکل‌گیری دومین شاخه عظیم آئین بودا یعنی ماهایانارا فراهم کرد.

ماهایانا، مدت زمانی نزدیک به چهارصد سال بصورت ثابت و دست‌نخورده‌ای، باقی ماند و هیچ انشعاب خاصی از آن حاصل نشد. اما حدود صد و پنجاه سال پس از میلاد، استاد ناگارجونامکتب مادیاسیکاس را بنا

1. Old Wisdom School

2. Theravadins

3. Sarvastivadins

نهاد و آن را خردمندانه‌ترین شاخه ماهایانا معرفی کرد: او معتقد بود که رهایی و رستگاری تنها از طریق ادراک و تفکر امکان‌پذیر است. در کنار این مکتب، مکاتب دین مدارانه دیگری شکل گرفتند که تقریباً تمامی آنها بر ایمان و اعتقادات دینی استوار بود.

آئین بودا، طی قرون و اعصار تحولات بسیار پیدا کرد و فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر گذاشت، اما پس از بیست و پنج قرن، همچنان دوشاخه اصلی هینایانا و ماهایانا به عنوان عظیم‌ترین مکاتب آئین بودا وجود و حضور دارند، و با قدرت و اقتدار تمام بودائیان عالم را رهبری و هدایت می‌کنند.

تاریخ ادبی

کهن‌ترین مجموعه کتب و نوشته‌های مقدس بودایی عبارتند از مجموعه تری پیتکا^۱ یا مجموعه سه سبد.

در عین حال، محققان اروپایی این مجموعه را 'کانون پالی' نیز می‌نامند که بعد از مرگ بودا جمع‌آوری و تدوین شده است. بعضی محققان مانند کوماراسوامی بر این عقیده‌اند که پالی، آنچنان که اینجا بکار رفته، به معنای متن یا هر قسم متن مقدس بودایی است. البته ناگفته نماند که در زبان پالی نام دیگری نیز برای اشاره به این مجموعه در نظر گرفته شده که حالت اختصار و به نوعی ایجاز دارد و آن پالیب‌هازا (Palibhasa) است. البته نباید فراموش کرد که پالی زبان رایج در موطن بودا است، و به گروه زبانی هندو اروپایی میانه تعلق دارد. پیش از بودا، زبان سانسکریت زبان علم و ادب بود ولی پس از ظهور بودا، و اصول و آموزه‌های او، به جهت ارزش و اعتبار زبانی پالی، جای زبان سانسکریت را گرفت؛ و بدینسان پالی تبدیل شد به زبان دانایان و به خاطر وسعت تأثیر تعالیم بودا به زبانی معمول مردم عادی نیز نفوذ و رسوخ کرد. پس از مرگ بودا، دانایان بودایی برای جمع‌آوری آثار او و تنظیم

1. Tri-pitka

مجموعه‌ای تحت عنوان سه سبد، چهار شورا تشکیل دادند. شورای نخست احتمالاً در ۴۸۳ پیش از میلاد تشکیل شد، در این شورا آئین (Dhamma) و روش (vinaya) را معتبر و کاملاً قابل اطمینان تشخیص دادند، اما کسی نمی‌داند که آبی دامایابی دارمارا نیز به عنوان «آئین برتر» و «تعلیم نهایی» پذیرفته‌اند یا نه.

شورای دوم حدوداً یک قرن پس از شورای نخست تشکیل شد. که بسیاری از دانایان بودایی آن را نادرست و غیرقابل اعتماد تشخیص دادند و نتایج حاصل از آن را یکسره مردود اعلام کردند. شورای سوم تقریباً ۲۳۶ سال پس از مرگ بودا تشکیل شد. کار این شورا نزدیک به نه ماه به درازا کشید چرا که دانایان و حکمای بودایی با دقت و وسواس متون مقدسی را که معتبر می‌دانستند جمع‌آوری کردند.

و سرانجام شورای چهارم در قرن اول میلادی برپا شد. مکان تشکیل آن احتمالاً کشمیر بوده است و هدف از برپایی آن جدا کردن سره از ناسره بود و برطرف کردن بعضی تناقض‌هایی که در تعالیم بودا به چشم می‌خورد. در این شورا دو انشعاب آئین بودا یعنی ماهایانا و هینایانا معتبر و قابل قبول شناخته شدند و از آن با اصطلاحاتی نظیر «راه بزرگ» (ماهایانا)، و «راه کوچک» و (هینایانا) یاد کردند.

شش قرن طول کشید تا مجموعه متون مقدس کانون پالی به شکل کنونی خود گردآوری شد. اما این موضوع و اتفاق نظر باعث نشد تا فرق و مذاهب کوچک و بزرگ بودایی از میان بروند، و جالب اینکه هریک از این فرق برداشت‌ها و تصورات شخصی خود را از سخنان بودا در سر می‌پروراندند.

در نهایت سه سبد همچنان اعتبار و اهمیت خود را حفظ کرده؛ دانایان در آن زمان سخنان بودا را تقسیم‌بندی کردند و هر قسم را در سبدي بافته شده از چوب خیزران ریختند:

الف) وینیا (Vinaya)

ب) سوته (Suttā)

ج) آبی دامای (Abidamma)

یادداشت‌ها و مآخذ

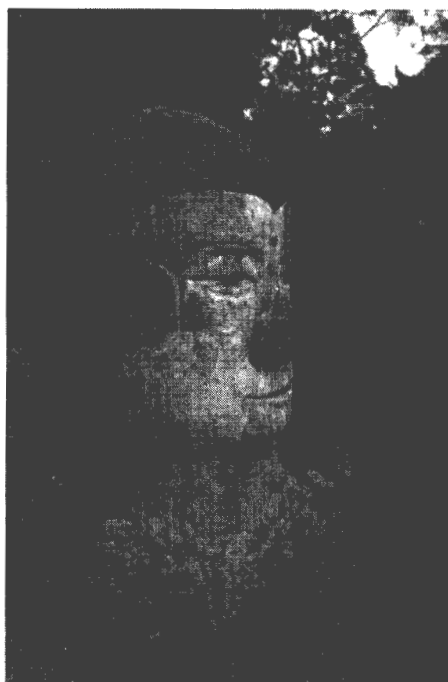
۱. بی‌آزاری، در زبان سانسکریت آن را ahimsa می‌نامند و در زبان پالی vaihimsā. بی‌آزاری از اصطلاحات کلیدی آئین بودا است و به طور کلی به معنای ستم روا نداشتن، و رنجه نکردن دیگران است حال به هر شکل، صورت و تحت هر شرایطی، فرق نمی‌کند. و این مفهوم به عنوان قاعده‌ای لایتغیر، ثابت و پابرجا و لازم‌الاجرا است.

۲. عدم آگاهی ما نسبت به سرآغازهای آئین جائین، واقعیتی تاریخی است که با درآمیختن با افسانه‌های متعدد و متنوع، جدی‌تر و عمیق‌تر می‌شود. بنابر گزارش هندشناسانِ بزرگی نظیر رادا کریشنان (S. Radhakrishnan)، هیچ‌کس نمی‌داند بنیان‌گذار و مؤسس آئین جائین چه کسی بوده است. بعضی معتقدند در قرن هشتم پیش از میلاد شخصی به نام پاراشاوا (pāraśava) زندگی می‌کرده اما لزوماً او را نخستین پیامبر آئین جائین نمی‌دانند. افسانه‌ها پیامبر دیگری را معرفی می‌کنند که پیش از پاراشاوا می‌زیسته و نزدیک به هشتاد هزار سال قبل از او به نیروانا پیوسته است. بنابر روایت همین افسانه‌ها نام او آریستانه‌می (Aristanehmi) بوده است.

اما تاریخ معتبر و قابل اعتماد آن است که شخصیتی به نام 'ماهاویرا'، درست مانند 'گوتاما بودا'، به عنوان یک شخصیت تاریخی واقعاً وجود داشته و به طبقه نجیب‌زادگان تعلق داشته؛ جائین لقبی بوده که به خاطر گشاده‌رویی و خوش‌سخنی و مهربانی به او داده بودند؛ این لقب از ریشه Jina در زبان سانسکریت گرفته شده و به معنای فاتح است. آنچه از زندگی 'ماهاویرا' می‌دانیم این است که در سن سی سالگی، ترک دنیا کرد، و راه پرهیزکاری و ریاضت پیش گرفت؛ و هنگامی که به روشنایی رسید و به قول پیروانش منزّه (kevala) شد، به شکلی مدون و به مراتب منضبط‌تر از پیش به اشاعه آئین جائین پرداخت. 'ماهاویرا' و 'بودا گوتاما' در مواردی، مانند زیستن در مناطق مشترک، باورهای مشترک، ریشه‌های طبقاتی و اجتماعی تقریباً مشترک و حتی اصول و آموزه‌های تقریباً مشترک، بعضی از محققان اروپایی قرن نوزدهم را به این فکر انداخته بود که این هر دو یک نفر بوده‌اند؛ اما در اوایل قرن بیستم تحقیقات محققان طراز اولی مانند یاکوبی (H. Jacobi) ثابت شد که این فرضیه درست نیست، و تنها تقارن زمانی، و تشابه تعالیم منجر به این اشتباه فاحش و گمراه‌کننده شده است.

انسانی که از ظاهربینی و زودبآوری آزاد است، آن
نیافریده را می‌شناسد؛ چنین انسانی همه حلقه‌ها را
شکسته؛ به همه فرصت‌ها پایان داده؛ و همه آرزوها را
رها کرده است؛ او براستی والاترین انسان‌ها است.

[The sacred Books of the East by E. Conze]



مجسمه ۱۵ متری بودا، از جنس سنگ، در کاتماندو
پایتخت نپال

الوهیت در آئین بودا

اغلب اوقات وقتی سخن از آئین بودا به میان می‌آید، نوعی نظام یا دستگاه فکری الوهیتی به ذهن افراد متبادر می‌شود؛ این ذهنیت چنان جا افتاده و ریشه دوانده که در بسیاری از مباحث حتی تخصصی نیز نفوذ و رسوخ کرده است. بعضی ادعا می‌کنند که چون در آئین بودا خدایی وجود ندارد، پس طبیعتاً نمی‌تواند یک دین به حساب بیاید؛ بعضی دیگر می‌گویند نظر به اینکه آئین بودا از جمله ادیانی است که خدا در آن جایی ندارد، پس به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که اعتقاد به وجود خدا به هیچ وجه شرط ذاتی و ضروری دین نیست. این قبیل مباحث فرض را بر این می‌گذارند که خدا، اصطلاحی است صریح و بدون هرگونه ابهام و در این خصوص هیچ تردیدی هم به خود راه نمی‌دهند. در متن حاضر اصطلاح خدا را می‌توان به سه معنای متفاوت تعبیر و تفسیر کرد: نخست خدای شخصی^۱ که خالق جهان است و عالم کائنات مخلوق او؛ دیگر الوهیت یا مقام و مرتبه خدایی^۲ که یا به شکل غیرشخصی^۳ در تصور می‌گنجد و یا به صورت فوق شخصی^۴؛ و سرانجام می‌توان به خدایان و یا فرشتگان^۵ متعددی اشاره کرد که به سادگی نمی‌توان از یکدیگر تمیزشان داد.

به نظر می‌رسد معانی و تعبیر سه گانه و متفاوتی که برای اصطلاح خدا

1. personal God

2. God head

3. impersonal

4. supra-personal

5. angels

قائل شدیم و پیش از این به آنها اشاره کردیم، نیازمند تشریح و توضیح بیشتری باشند که ذیلاً به آنها خواهیم پرداخت.

✓ ۱. پیش از هر چیز باید توجه داشته باشیم که در آئین بودا و سنت‌های بودایی وابسته به آن، وجود یک خالق [یعنی خدا] به هیچ وجه صراحتاً انکار نشده است، اما در عین حال هیچ علاقه و حتی الزامی نیز برای شناسایی خالق عالم کائنات به چشم نمی‌خورد. اصول اعتقادی بودایی یک هدف اصلی را دنبال می‌کند و آن آزاد کردن و رهایی بخشیدن به موجودات و جریان‌های وجود از شرّ رنج است؛^۲ و اگر در این اصول اعتقادی با تفکرات و تأملاتی درباره منشأ عالم برخورد می‌کنیم باید در نظر داشته باشیم که این فعالیت‌های ذهنی هیچ ارتباطی به خدایا خالق و یا اثبات چنین موجودیتی ندارند؛ واقعیت آن است که بودائیان معتقدند کشف منشأ عالم وظیفه‌ای است که تنها از طریق تفکر و مکاشفه و اساساً به گونه‌ای غیرمادی تحقق پیدا می‌کند. حال اینکه چرا بودائیان در پی کشف منشأ عالم‌اند و به این جستجو به چشم وظیفه می‌نگرند بدان خاطر است که اساس تعالیم آئین بودا بر اندیشه‌ها و آموزه‌هایی استوار است که منشأ عالم و کشف آن از جمله مقدمات اصلی و اساسی مجموعه این تعالیم و آموزه‌ها است. به گمان من بی‌انصافی است اگر این تفکرات و تأملات را ائتلاف وقت بدانیم؛ در واقع یک اندیشمند بودایی از طریق همین تفکرات و تأملات، سوءنیتی^۱ در افراد ایجاد می‌کند که می‌تواند موجبات رهایی از رنج شود و لزوم این رهایی را در خاطر آدمیان فراهم آورد.

مادام که اندیشمندان بودایی در برابر مسئله خالق، موضع لاادری^۲ اختیار می‌کنند، می‌توانند درباره تفوق و برتری بودا نسبت به برهما^۳ اصرار بورزند و پافشاری کنند؛ و می‌دانیم برهما خدایی است که براساس الهیات برهمایی^۴،

^۲ releasing from suffering

۱. ill will، این اصطلاح گذشته از 'سوء نیت' و 'بدبینی'، معانی دیگری دارد نظیر کنجکاوی، بی‌قراری و فقدان آرامش روحی - م.

2. agnostic

3. Brahma

4. Brahminic Theology

جهان را خلق کرده است. بودائیان خدای برهما را خدایی مغرور و خودبین می‌شناسند، بخصوص وقتی این خدا دربارهٔ خودش حرف می‌زند: «من برهما هستم، من خدایی عظیم و والامقام هستم، پادشاه خدایانم؛ من خود زاده نشده‌ام و مخلوق نیستم. من جهان را خلق کرده‌ام، من حکمران و خداوندگار جهان هستم، من می‌توانم خلق کنم، تغییر و تحول به وجود آورم و زندگی ببخشم؛ من پدر و سرور همه چیزم.» ناگفته نماند که متون مقدس بودایی نیز خالی از این قبیل مطالب نخوت‌آمیز و فخر فروشانه نیست: 'تاتاگاتا' از بندهای کودکی و خودپسندی آزاد است. حال چنانچه بی‌اعتنایی نسبت به خالق عالم، الوهیت محسوب می‌شود، پس در این صورت می‌توانیم بگوییم آئین بودا براستی آئینی الوهیتی است.

II. اما امروزه ما بر تفاوتی که میان خدا و مقام و مرتبه خدایی وجود دارد، واقف هستیم و این تفاوت را به منزلهٔ سنگ بنای فلسفه‌ای جاویدان^۱ می‌پذیریم. مقام و منزلت خدایی برای سنت عرفانی تفکر مسیحی نیز قابل درک است، حال اگر این نوع الوهیت را با نیروانا مقایسه کنیم، با کمال تعجب متوجه می‌شویم که میان این دو هیچ فرقی وجود ندارد. اگر بگوئیم نیروانا هیچ نوع کارکرد کیهان‌شناختی^۲ ندارد، سخن گزافی بر زبان رانده‌ایم؛ بر این اساس این جهان دیگر، جهانی [مخلوق] خدا نیست، بلکه جهانی است ساخته و پرداختهٔ اوهام و احلام، حرص و آز و حماقت و ساده‌دلی خودما. در واقع نگرش بودایی به جهان چنان است که جهان را باطل و مطلقاً مردود می‌شمارد، در حالی که مسیحیان لزوماً چنین برخوردی با جهان ندارند. در عین حال مسیحیان نیز با یک سلسله کاستی‌ها و نقاط ضعف دست به گریبان‌اند که در الهیات مسیحی به وفور یافت می‌شود، ولی به دلایلی که بیشتر اعتقادی است تا عقلانی هرگز مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته‌اند تا از آن حالت پراکندگی بدر آیند و صورتی نسبتاً یکپارچه و منطقی به خود

بگیرند؛ در این مورد می‌توان به این اعتقاد مسیحی اشاره کرد که خداوند را موجودی توانا^۱ و مهربان^۲ می‌داند ولی با این همه وجود مقدار معتناهی رنج و شرّ موجود در جهان را نیز نمی‌تواند انکار کند. بوداییان نیز هرگز ادعا نمی‌کنند که خدا عشق است، بلکه معتقدند 'عشق' یکی از گنگ‌ترین و مبهم‌ترین اصطلاحاتی است که کسی می‌تواند بکار برد.

اما از سوی دیگر ما نیروانا^۳ را به عنوان مرتبت و منزلتی می‌شناسیم که سرمدی است. ثابت و لایتغیر است، فاسد ناشدنی و انحطاط ناپذیر است، ساکن و بدون جنبش است، در محدودهٔ زمان جای نمی‌گیرد، نامیرا است، به دنیا نیامده (به قول فیلسوفان اسلامی 'قدیم' است) و شدن در آن راهی ندارد؛ علاوه بر این همه نیروانا ویژگی‌های دیگری نیز دارد که عبارتند از قدرت، برکت و شادمانی، امنیت، پناهگاه راستین، و مکانی است نیافتنی و امن؛ نیروانا حقیقت راستین و واقعیت اعلیٰ است؛ نیروانا عین خیر است، هدف متعالی است، واحد است، و تنها کمال ممکن و دست‌یافتنی در حیات ما است؛ چنانکه می‌توان آن را صلحی ابدی، پنهان و قابل فهم انگاشت.

به همین صورت می‌توان گفت بودایی که تجسم تشخیص‌یافته نیروانا است، تبدیل می‌شود به موضوع گسترده‌ای که همه هیجانات را جذب می‌کند، و این همان جنبه از آئین بودا است که شدیداً رنگ و بوی دینی دارد.

در آئین بودا یا در واقع در سراسر تاریخ این آئین نوعی کشمکش به چشم می‌خورد که به دو رهیافت مختلف به دین (چنانچه آئین بودا را در مقام یک دین مورد بررسی و ملاحظه قرار دهیم) مربوط می‌شود؛ یکی رهیافتی است که می‌توان آن را به نوعی سرسپردگی^۴ تعبیر کرد، و دیگری رهیافتی است که می‌توان آن را عارفانه^۴ و راز آلود نامید. در عین حال، بعضی محققان معتقدند که آئین بودا را باید از منظری عارفانه به نظاره نشست. چرا که فهم بسیاری از مشکلات و معضلات را برای اهل تحقیق ساده‌تر می‌کند، در حالی که

۱. omnipotent : همه توان یا به تعبیر علمای اسلامی فعال مایشاء.

2. all-loving

3. Bhakki

4. Gnostic

سرسپردگی نه تنها به کنکاش و بررسی‌های محققانه در فهم و درک آئین بودا ارتباطی ندارد، بلکه اصولاً و اساساً گواه بر ایمان و اعتقادی عامیانه است. واقعیت آن است که در آئین بودا با نظامی از مراسم و مناسک مواجه هستیم که سرانجام به مطلق و فهم و درک عقلانی آن منجر می‌شود؛ و مطلقى که از آن سخن می‌گوئیم ممکن است منطقاً نظم و نسقى قابل قبول نداشته باشد، ولی می‌توان از آن در یک زندگی طولانی بهره برد.

III. حالا می‌رسیم به یکی از موضوعات دشوار و دردسرآفرینی که همیشه در دین‌شناسی از جمله موضوعات مهم، گریزناپذیر و بحث‌انگیز بوده است، یعنی چندخدایی^۱ یا چند خداباوری. آموزه‌ها و تعالیم مسیحی ما را متقاعد می‌کند که چند خداباوری به گذشته‌های دور تعلق دارد و از جمله اشکال دینی است که در عهد باستان نژاد بشر به آن تمسک می‌جسته‌اند و همین دین باستانی و چارچوب اعتقادی ساده، آهسته آهسته و به مرور زمان جای خود را با توحید یعنی باور به خدای احد و واحد عوض کرده است، و به همان میزان که توحید به لحاظ دینی ذهن انسان امروزی را تسخیر کرده، چندخداباوری رنگ باخته و دیگر به عنوان دین جایی در ذهن انسان‌های امروز ندارد.

در آئین بودا و بخصوص در میان رهروان بودایی هیچ موضع خاصی در برابر چندخداباوری آغاز نشده است، و این عدم موضع‌گیری را به جرأت می‌توان حمل بر انعطاف آئین بودا در مقابل صور دینی مختلف کرد که در جای خود بسیار جالب و قابل ستایش است، حال اگر بخواهیم اهمیت این انعطاف و شایستگی آن را دریابیم، باید پیش از هر چیز مقام و موقعیت چندخداباوری را در دنیای امروز مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم، آنگاه با شگفتی متوجه می‌شویم که این دین باستانی، همچنان به عنوان یک چارچوب اعتقادی زنده است و هواداران خاص خود را دارد. روزگاری تخیل توده مردم

1. polytheism

را خدایانی نظیر آتنه^۱، بعل^۲، آستارته^۳، ایزیس^۴، ساراسواتی^۵ و... تحریک می‌کرد؛ ولی امروزه واژگانی نظیر دموکراسی، پیشرفت، تمدن، تساوی و برابری، آزادی، خرد، علم، و از این قبیل است که توجه و حتی تخیل آدمیان را برمی‌انگیزد. و با توجه به رشد اندیشه بشر چه در تفکر دینی و چه در پیشرفت‌ها و دست‌آوردهای علمی، هیچ جای تعجبی نیست.

1. Athene

2. Baal

3. Astarte

4. Isis

5. Sarasvati

ای یاران و رهروان پاک‌طینت، به خاطر خیر مردمان و
نیز برای یاری به آدمیان، راه برون را در پیش گیرید؛ از
انزوا بپرهیزید؛ دو تن با هم نروید که هریک از شما
مشعلی است فروزان! عزیزانم آئین را که آغازش نیک،
میان‌ش نیک و پایان‌ش نیک است به مردمان بشناسانید و
در روشنگری آن بکوشید؛ زندگانی پاک و پرهیزکارانه را
به روح‌های خسته از بار زندگی، بنمایانید. بدانید در
جهان آدمیانی زندگی می‌کنند که کم یا بیش آلوده‌اند و
شاید که اینگونه زائیده شده‌اند؛ بدانید آنان خسته‌اند و
چشم‌انتظار، آئین را برایشان بازگو کنید، سیرایشان کنید
تا از گمراهی خلاصی یابند و به راه آیند.

[Minor Buddhist texts, trans. G. Tucci, London, 1956]



مجسمه تمام طلای بودا، استوار بر هفت پایه جواهر نشان - کُره

آئین بودا در نزد مردم

آئین بودا نیز مانند دیگر ادیان، مراسم و مناسک خود را دارد و اگر بخواهیم پایبندی مردم بودایی را توضیح دهیم، باید توجه آنان را به این مراسم و مناسک و دقتشان در اجرای آنها را، مدنظر قرار دهیم. مراسم و مناسک دینی بودایی به دو بخش عمده تقسیم می‌شود و جالب است بدانیم که این رسوم نه تنها مورد قبول و تأیید همه شاخه‌های آئین بودا است، بلکه در نهایت سادگی تا به امروز نیز باقی مانده است.

نخستین رسمی که بودائیان خود را موظف به شرکت در آن و طبیعتاً انجام آن می‌دانند، رسم اوج نهادن بر مظاهر واقعیت (= مانند طبیعت و هر آنچه در آن است) و گرامی داشتن شخص 'بودا گو تاما' است که او نیز به خاطر روشن شدگی خود، مظهري از مظاهر طبیعت شناخته می‌شود. در این مراسم، مردم خود را موظف می‌دانند که با اهدای هدایای مختلف به بودا، خاکستر بودا و معابد بودایی، این رسم را بجا آورند. جالب است بدانیم که هدایا، تقریباً همه، عناصری برگرفته از طبیعت هستند مانند: یک کاسه آب، یک دسته سبزی، حلقه‌های گل، یاس‌های معطر و رنگارنگی که با سلیقه به نخ کشیده شده‌اند، یا حتی یک پاره سنگ. اما با آغاز سال میلادی هدیه دیگری نیز به این هدایا افزوده شد و آن، شکل دادن به آن پاره سنگ و ساختن مجسمه بودا بود. دومین رسم در واقع نوعی دادوستد میان رهروان بودایی و بودائیان معمولی است؛ رهروان دست‌آوردهای معنوی خود را که همانا دعا و نیایش

باشد به غیر رهروان، هدیه می‌کنند، و غیر رهروان در ازای این هدیه گرانبها، میوه، سبزی و یا هر نذر دیگری که داشته باشند در طبق اخلاص می‌گذارند و به رهروان می‌بخشند.

مراسم سالیانه و آداب زیارت

در آئین بودا چهار روز مقدس وجود دارد که هر ماه تکرار می‌شود. این روزها را در اصطلاح اوپوساتا^۱ می‌نامند؛ این چهار روز مقدس عبارتند از: روز اول ماه، هشت روز پس از روز اول ماه، نیمه ماه، و هشت روز پس از روز نیمه ماه؛ در این ایام بودائیان خود را وقف انجام فرایض عبادی می‌کنند: به معابد گل می‌برند - هر کس به وسعش چنانکه بعضی دسته‌ها و حلقه‌های گل نثار می‌کنند و بعضی دیگر با یک شاخه گل به معبد می‌روند. با صدای بلند مکتوبات مقدس پالی را می‌خوانند، به موعظه‌های کوتاه - گاهی در حد یک جمله - رهروان گوش می‌سپارند. البته لازم به ذکر است که فرایض روزهای مقدس، هشت فریضه‌اند که عبارتند از: نکشتن یا آزار نرساندن به حیوانات، دزدی نکردن، دروغ گفتن، پرهیز از نوشیدن مسکرات، پرهیز کامل از مقاربت، روزه گرفتن در نیمه دوم روز، به میهمانی نرفتن، و سرانجام نخوابیدن در بسترهای مجلل.

بودائیان جشن‌های سالانه هم دارند که به زندگی شخصی بودا مربوط می‌شود: (۱) تولد بودا، (۲) به روشنایی رسیدن بودا، و (۳) پیوستن بودا به نیروانا. اما این مراسم اولاً نزد همه بودائیان مرسوم نیست، ثانیاً آن عده بودائیانی که به این رسم اعتقاد دارند، در یک روز معین که نزد همه پذیرفته شده باشد آن را بجا نمی‌آورند.

وسا^۲

وسادر زبان پالی به فصل باران گفته می‌شود که کمی بیش از سه ماه به طول می‌انجامد. در این فصل بودائیان پیرو هینایانا (= تیراودا) در جشن بزرگ در

1. Uposatha

2. Vesah.

پیش دارند و بخصوص در سرزمین‌های می‌یانمار، کامبوج، تایلند و لاوس برگزاری این جشن‌ها اهمیت خاصی دارد. یک بودایی غیرروحانی به راحتی می‌تواند نذر کند که دوره‌ی وسارا در معبد بگذرانند و این برای یک بودایی غیرروحانی خود یک فرصت فرح‌بخش برای اندیشیدن، تنها بودن، خلوت خویش را حفظ کردن و پاس داشتن و حتی استراحت کردن بشمار می‌رود. فصل سه ماه و اندی باران نیز یعنی همان وسارا، با جشنی شاد به پایان می‌رسد. در این جشن روحانی و غیرروحانی هدیه را به ساده‌ترین شکل ممکن، ارمغانی روحانی در نظر می‌گیرند که دادن و گرفتنش ثواب محسوب می‌شود؛ مثلاً به یکدیگر 'ردا' می‌بخشند که به آن 'مراسم ردابخشی'^۱ گفته می‌شود، این مراسم در واقع حکایت از تلاش جمعی بودائیانی دارد که حاصل زحمات خود را در بافتن پارچه و دوختن ردا به فرد فرد روحانیان مقیم در یک معبد هدیه می‌دهند.

این آئین احتمالاً ریشه در این افسانه دارد که مادر بودا وقتی شنید فرزندش زندگانی دنیوی را از سرگرفته است، به شکرانه سلامتی، روشن‌شدگی و رسیدن فرزند به آنچه می‌خواسته، شخصاً دست بکار می‌شود و نخستین ردای او را به عنوان یک بودا با دست‌های خود می‌بافد و می‌دوزد.

آلامبانا^۲

آلامبانا که در زبان چینی به معنای "روز ارواح" است، یکی دیگر از جشن‌های مهم بودایی است. در این جشن بودائیانی در معابد جمع می‌شوند و با کاغذ قایق می‌سازند، قایق‌های بسیار بزرگ که خود آنها را "قایق‌های قانون"^۳ می‌نامند، و وقتی شب فرا می‌رسد آنها را در فضای باز آتش می‌زنند؛ آلامبانا جشنی است که در آن هم از مردگان یاد می‌کنند و نیاکان خود را عزیز می‌دارند و هم روح افرادی را که بر اثر حادثه‌ای در گذشته‌اند (حادثه‌ای مانند غرق شدن در دریا که جسدشان هرگز پیدا نشده است و طبیعتاً مراسم کفن و

1. Kathina.

2. Allambana.

3. F.ch'uan.

دفنی هم نداشته‌اند) آزاد می‌سازند؛ این ارواح پاریتا^۱ نام دارند و حضورشان در میان مردم به شگون است. نیمه شب، پس از آتش زدن قایق‌های کاغذی برای آرامش و آزادی پاریتاها، فانوس روشن می‌کنند، و رهرو و غیررهرو، روحانی و غیرروحانی، یک صدادم می‌گیرند و شعرهای مقدس، مهرآمیز و حتی عاشقانه می‌خوانند؛ در این مراسم و اصولاً در تمامی مراسم بودایی، کسی خود را مهمان یا میزبان نمی‌داند و همه با میوه از هم پذیرایی می‌کنند.

مراسم سال نو و جشن خرمن

مراسم سال نو و جشن خرمن از جمله سنت‌هایی است که پیش از آئین بودا وجود داشته و از دست‌آوردهای عاریتی آئین بودا محسوب می‌شود که در مواردی، آئین بودا هیچ‌گونه دخل و تصرفی در آن نکرده است. مراسم سال نو با آئین‌ها و خرافاتی همراه است که به بیرون راندن شیاطین از خانه‌ها و شهر و روستا مربوط می‌شود و اجرای آن برعهده روحانیانی است که همراه با قرائت اوراد و ادعیه به صدای بلند، از طبل‌های کوچک و زنگ‌های گردِ آویخته به زنجیر استفاده می‌کنند. اجرای این مراسم به گونه‌ای است که به قول امروزی‌ها با یک تیر چند هدف را نشانه می‌گیرند از قبیل تمنای رحمت، دفع بلاهای مختلف مانند خشک‌سالی، شیوع بیماری، پیش‌گیری از بارش تگرگ و... در سال نو بوداییان به نیروهای بخشنده و رحمت‌آوری متوسل می‌شوند که نیک‌اند و نیک‌خواه؛ آنان همه با هم سعی می‌کنند با آتش‌بازی و نورهای رنگارنگ و ترقه‌های گوناگون خاطره یک شب شاد را در اذهان یکدیگر به وجود بیاورند و به هر طریق سال نو را با امید به فردا و فرداهای بهتر آغاز کنند. جشن خرمن در تبت به شکل خاصی برگزار می‌شود، در واقع دین غالب در تبت دین بودایی است، اما ادیان دیگری نیز وجود دارند مانند 'چند خدایی' و پرستش خدایان متعدد؛ رایج‌ترین شکل جشن خرمن در تبت اهدای بخشی از محصول به بودا است، بدین صورت که هر روستایی به وسع

1. Paritha.

خود سهمی در نظر می‌گیرد، بعد مجموع این سهم‌ها را روی هم به بودا پیشکش می‌کنند و نکته جالب این است که این پیشکش که معمولاً کم هم نیست، خوراک موجوداتی است که بودا آنها را بسیار عزیز می‌داشت و در نزد او فوق‌العاده محبوب بودند، یعنی پرندگان.

در سری لانکا نیز هنگام برداشت محصول و انباشت خرمن، آئینی وجود دارد که براساس آن بوداییان سری لانکایی، ظرف بزرگی از شیر و سیلویی نسبتاً بزرگ و پر از برنج به بودا پیشکش می‌کنند، در بعضی از سرزمین‌های بودایی هم فصل برداشت محصول و خرمن را با ساز و آواز و موسیقی‌های بسیار شاد آغاز می‌کنند.

زیارت

زیارت به هر نیتی که باشد، یکی از مهم‌ترین اعمال آئین بودا است. بعضی از بوداییان برای تعالی بخشیدن به روح خود و به نوعی حرکت در جهت رشد معنوی، به زیارت می‌روند، بعضی برای ادای نذر و بعضی به خاطر سفر و گشت و گذار. حدود دویست سال پس از مرگ بودا، زیارت به شکلی کاملاً جدی به یکی از عناصر آئین بودا تبدیل شد. در آن زمان استادان بودایی اعلام کردند که برای انجام زیارت، بوداییان می‌توانند به چهار محل مراجعه کنند؛^۱ محل تولد بودا یعنی جنگل لومبینی^۱،^۲ محلی که بودا در آنجا به روشنایی رسید،^۳ محلی به نام چراگاه گوزن، و^۴ دهکده کونسارا^۲ در بنارس. جالب است بدانیم زیارت‌گاه‌های بودایی، فقط در سرزمین بودا، موطن او و اطراف و حواشی آن محدود نیست، بلکه در تمامی کشورهای آئین بودا در آنها رواج دارد، معابد و زیارت‌گاه‌های بودایی وجود دارد؛ مثلاً در سری لانکا، در چین، در کره، و در ژاپن که یکی از جالب‌ترین سفرهای زیارتی بودایی در این کشور انجام می‌شود؛ ژاپنی‌ها به این سفر 'شیکوکو'^۳ می‌گویند، آنان در این سفر موظف هستند از ۸۸ معبد که در طی مسیری بیش از هشتصد مایل امتداد دارد، پای پیاده دیدن کنند.

1. Lumbini.

2. Kōnsāra.

3. Shikoku.

بخش پنجم

آموزگار یا پیامبر
مرگ بودا

آنگاه که آدمیان مرا بر ساحل آرمیده‌ای خاموش^۱ بدانند،
به یادِ من، مکان‌هایی که بوده‌ام و خاکسترَم، هدایای
بسیار پیشکش می‌کنند؛ مرا نمی‌بینند، اما امید دیدار
دل‌هایشان را شاد و پاک می‌کند: ای مردم، زندگانی را
زندگی کنید: آرام، خویشتن‌دار و آزاد از آز.

[متون انجمن پالی]

۱. مراد پاری نیروانا (Pari-nirvana) است به معنای کسی که به نیروانا رسیده و بعد در گذشته است.



معبدی در شمال شرقی هند - جنس مجسمه طلای ناب

آموزگار یا پیامبر

بودا، آموزگاری است فرزانه و نه یک پیامبر؛ او حتی یکبار هم خود را به عنوان فرستاده‌ای از جانب یک وجود برتر معرفی نکرد. بودا، بخصوص پس از روشن شدگی هیچ‌گاه در صدد دگرگون کردن جهان برنیامد، چون می‌دانست جهان به خودی خود، عرصه دگرگونی‌ها و تحولات مختلف است. آنچه او بنیاد نهاد، یعنی آئین و تعالیم نهفته در آن فرد فرد آدمیان را مخاطب قرار می‌دهد، بی‌آنکه نژاد، ملیّت و یا فرهنگ خاصی را در نظر بگیرد. اعتقاد بودا به ادوار جهانی (خواه به لحاظ زمان یعنی همان کاپلا که پیش از این بدان اشاره شد، و چه به لحاظ مکان یعنی سپهرها و جهان‌های گوناگون)، انکارناپذیر است؛ اما منظورش از این اصطلاح که تلویحاً تکرار را در خود نهفته دارد، این نبود که رنج نیز پدیده‌ای است تکراری که به ناچار باید با آن بسازیم؛ او حتی رنج را به عنوان نوعی بوته آزمایش نپذیرفت، بوته آزمایشی که آدمی باید در آن غوطه بخورد و سرانجام آبدیده بیرون آید؛ نیّت او در واقع این بود که با بنیاد نهادن آئین و القای تعالیم و آموزه‌ها، به آدمیان بیاموزد که چگونه بر رنج غلبه کنند. لیکن مراد او از غلبه بر رنج، تغییر شرایط بیرونی و به نوعی برهم زدن ساز و کار جهان نبود، بلکه غلبه بر رنج را در گرو تلاش‌های کاملاً فردی و شخصی آدمیان می‌دانست: هر کس به طریق و شیوه خودش.

از نظر بعضی محققان امروزی مانند نینیان اسمارت^۱، آئین بودا، آئینی است به شدت درون‌گرایانه^۲. آئین بودا از آغاز تا به امروز که مدت زمانی نزدیک به بیست و پنج قرن را شامل می‌شود، راه دراز و پرفراز و نشیبی را پیموده است؛ طی این مدت زمان طولانی، توجه افراد بسیاری را به خود جلب کرده تا جایی که بی‌محابا بدان گرویده‌اند: از چین تا ژاپن، از مغولستان تا سیلان و جاوه و جزایر کوچک و بزرگ سرزمین‌های خاور دور. اگر به دیده انصاف بنگریم، آئین بودا با هر فرهنگی که برخورد کرد، بر آن فرهنگ تأثیر گذاشت، تأثیری که حتی صاحبان آن فرهنگ یا فرهنگ‌ها، آن را ارج نهادند و گرامی داشتند. این همه دیر و معبد بودایی که در سراسر سرزمین‌های بخصوص آسیایی، وجود دارد، حاکی از فتح صلح‌آمیز و انسان‌دوستانه آئین بودا است. دنیای امروز و قرن صنعتی و تکنولوژیکی ما به شدت برون‌گرایانه^۳ است، اما آئین بودا همچنان زنده و با طراوت به حیات خود ادامه می‌دهد.

درست است شیوه زندگی، طی بیست و پنج قرن، تحولات شگفت‌انگیزی داشته است، اما این زمان طولانی بر دل‌های آدمیان، آنقدرها تأثیر نگذاشته است و همچنان آدمیان با شوق و شوری غیرقابل توصیف به جهان دیگر می‌اندیشند؛ بودا معتقد بود هر اندازه بار بودن بر شانه‌های ناتوان آدمیان سنگین‌تر باشد، قدر و منزلت آرامش را بیشتر درک می‌کنند، کم‌تر سخن می‌گویند و به سکوت و رازگرانه‌های آن بیشتر پی می‌برند. با توجه به این مقدمات، همیشه می‌توان امیدوار بود که چند نفری هستند که مشتاق شنیدن سخن بودا باشند و سخن او را درک کنند.

بودا معتقد بود در جهان بودن، فرصت مغتنمی است برای زیستن و جستجو برای یافتن راه رهایی. او زندگی را به رغم تمام دشواری‌ها، رنج‌ها و مصائبش، پاس می‌داشت و می‌گفت آدمیان این حق را دارند که زندگانی را زندگی کنند تا دریابند گذشته از رنج، زندگی، شیرینی، کامیابی و شادی‌های

1. Ninian Smart.

2. Introversive.

3. extroversive.

غیرمنتظره بسیار دارد. او شاد زیستن را به آدمیان توصیه می‌کرد و شرط آن را آگاهی، دانستگی و شناسایی می‌دانست؛ او اعتقاد راسخ داشت که زیر خیمه جهان شمول رنج نیز می‌توان شاد زندگی کرد. تکیه و تأکید بودا بر 'دانستگی' به گونه‌ای است که اگر به آئین او به چشم دین نگاه کنیم، با دینی مواجه خواهیم بود که نسبت به سایر ادیان تافته جدا بافته است، چرا که در آئین او تعقل نقش مهم‌تری بازی می‌کند تا تعبد؛ از سوی دیگر 'دانستگی' خود بر پایه‌ای استوار است که تأکید بر آموختنی بودن همه چیز دارد، مانند عشق، شادی، رنج، یافتن راه‌هایی و...

در یکی از روایت‌های داستان‌گونه تبثی، بودا با یک زن به مناظره می‌نشیند، و درباره زندگی سخن می‌گویند، و اگر پرسیم چرا با یک زن؟ در جواب باید بگوییم زنان به خاطر جنسیت‌شان، زمینی‌تراند، بردبارتر و زندگی‌آشنا تر. این روایت مرا به یاد رساله 'میهمانی'^۱ افلاطون می‌اندازد که درباره عشق سخن می‌گویند و سقراط اعتراف می‌کند آنچه در این باب و فراتر از آن در باب زندگی آموخته است، حاصل برخورد و مناظره‌ای بوده که با یک زن به نام دیوتیما^۲ داشته است:

مناظره بودا با این زن درباره زندگی است و با مطالعه آن به ارزش و اعتبار زندگی در نزد بودا آشنا می‌شویم و همچنین در می‌یابیم آموختن و اعتقاد به آن چه نقشی در زندگی نخستین آموزگار بشر (بودا) بازی می‌کند:

شاهزاده سیدارتا وقتی خانواده و زندگی خانوادگی را رها کرد، با اولین انسانی که برخورد کرد، یک زن بود: زنی زیبا، تنّاز و گشاده‌رو. زن از او پرسید: ای جوان با آن صورت باریک، پاهای سرخ‌رنگ و زنجیر زرین و ظریفی که بر پا داری به نظر می‌رسد به خاندان بزرگی تعلق داشته باشی. آیا خانمان رها کرده‌ای؟ سیدارتا گفت: آری، در پی یافتن حقیقت سفر آغاز کرده‌ام، سفری که از پایش بی‌اطلاعم. زن گفت: با زنجیری که بر پا داری، زنجیر گسستن اگر نه محال، که دشوار به نظر می‌رسد. زن گفت ای

1. Symposium.

2. Diotima.

مرد جوان برای یافتن حقیقت باید زندگی کرد، و برای زندگی باید آموخته‌های بسیار اندوخت؛ بگو بینم هنرت چیست؟ چه کاری از دست‌های کار نکرده‌ات برمی‌آید؟ سیدارتا گفت: بلدم صبر کنم، بلدم به مراقبه و تأمل بنشینم، و بلدم روزه بگیرم. زن به صدای بلند خندید، آنگاه از پس چند لحظه سکوت گفت اینها که گفתי از لازمات زندگی است، چون هم مفیدند و هم مهم، اما برای زندگی و ادامه آن و نیستی که در سرداری به هیچ‌وجه کافی نیست. و فراموش نکن که زندگی عرصه‌ای است تنگ و گشاد، بالا و پست، باریک و پهن، زشت و زیبا و سرانجام غیرقابل پیش‌بینی.

دیگر رهایم، رها از تشنگی، از رنج و...، و رهایی من،
لغزش ناپذیر است، می دانم، این فرجامین تولد من
است، می دانم، از برای من دیگر وجود دوباره‌ای در کار
نیست.

[برگرفته از 'متون انجمن پالی'، بخش ۲۶ از Majjhimanikāya صفحه ۱۶۷]



مجسمه‌های بودا، از جنس سنگ در کوهستان
بزرگی گوش‌ها، حاکی از توجه آئین بودا به گوش سپردن است، و به طور کلی اهمیت شنیدن
بامیان (افغانستان)

مرگ بودا

پیش از آغاز این فصل به اطلاع خوانندگان می‌رسانم که دربارهٔ مرگ بودا و چگونگی وقوع آن، مکان این رویداد و حتی زمان دقیق آن هیچ اطلاع دقیق و موثقی در دست نیست، به همین خاطر معقول‌ترین شیوه در روایت این ماجرا آن است که چهار روایت از هزارها روایت را انتخاب کردیم بر دو اساس: یکم احتمال نزدیک بودن بسیار زیاد آنها به واقعیت تاریخی، دوم تقدّم و تأخر این روایت‌ها که دو روایت اول احتمالاً در سده‌های اول و دوم پس از مرگ بودا نوشته شده، کاتبان این دو روایت، نامی از خود ذکر نکرده‌اند اما یقیناً بودایی و از استادان بودایی بوده‌اند، و روایت سوم حاصل تحقیقات یکی از بوداشناسان بزرگ معاصر است که آراء و اندیشه‌های خود را دربارهٔ مرگ بودا در دههٔ آخر قرن بیستم بر کاغذ آورد و منتشر کرد. روایت چهارم بسیار کوتاه است؛ دربارهٔ این روایت باید بگوییم که نه نویسنده آن شناخته شده و نه زمان نگارش آن بر کسی معلوم است، اما پروفیسور رینولدز، پس از روایت خود، این روایت را از میان هزارها روایت قدیمی از جمله موثق‌ترین آنها می‌داند؛ او با قاطعیت زمان نگارش این روایت را چیزی کمتر از یکسال پس از مرگ بودا می‌داند.

روایت یکم

‘بودا گوتاما’ آنچنان که شواهد و مدارک تاریخی آن را می‌پذیرند و بر سر آن اتفاق نظر دارند و حتی بسیاری از افسانه‌های بودایی (جاتاکاها) بر آن صحه

می‌گذارند، در سن هشتادسالگی در آغاز فصل باران دیده از جهان فرو بست و به قول خودش رودخانهٔ خروشان هستی (سامسارا) را درنوردید و به ساحل آرامش (نیروانا) پیوست. شاید برای خوانندگان دانستن این نکته جالب باشد که 'بودا گوتاما' در فصل باران یا به قول هندوها، ورشگال (Varšagal) یا به تعبیری دیگر فصل برسات (Barasat) به دنیا آمد، در آن فصل به روشنایی رسید و در همان فصل مرد.

'بودا گوتاما' فصل باران را بسیار دوست داشت، چرا که معتقد بود تنها وسیله ارتباط با آسمان آبی رنگ، پهناور و بدور از دسترس، همین باران است و بس: «که چونان رشته‌هایی ابریشمین و لطیف این جهان خاکی و سراسر رنج و مشقت را به آسمان و دنیا‌های ماورای آن وصل می‌کند».

مورخان بوداشناس و صاحب‌نظر بر این باورند که بودا که در فاصلهٔ سال‌های ۵۶۰ تا ۵۶۶ پیش از میلاد به دنیا آمده، زمان زندگی‌اش با دیگر بزرگان و اندیشه‌ورزان مشرق‌زمین مقارن بوده است، مانند: 'ماهاویرا'، 'لائوتسه' و 'کنفوسیوس' در شرق و تالس ملطی، در غرب. 'بودا گوتاما' مردی بود که هم به روایت افسانه‌ها و هم به تأیید تاریخ، هرگز به چیزی اعتراض نکرد، لب به شکوه نگشود و همواره در سخن گفتن از نرم‌ترین و صمیمانه‌ترین کلمات استفاده کرد؛ و اگر بخواهیم دلیل نرم‌خویی این انسان وارسته را بدانیم، باید به این نکته توجه داشته باشیم که هرچند او بنیاد حیات و حقیقت هستی را رنج می‌دانست، لیکن قاطعانه براین باور بود که این بنیاد و حقیقت انکارناپذیر در وجود خود ما - آدمیان خاکی، پنهان شده است؛ به قول خودش، موجوداتی که چونان گیاه نیلوفر در لای و لجن ریشه دارند و رشد می‌کنند، و فرصت آن را دارند که ساقهٔ جانشان را از لای بدر آورند و سر بر آسمان بسایند.

چنانکه از آثار مقدس بودایی استنباط می‌شود، به هنگام مرگ دو تن از نزدیکان 'گوتاما' بر بالینش حضور داشته‌اند: پسرش و خواهرزاده‌اش آناندا؛ آخرین کلماتی که بر زبان راند، عبارت بودند از: عشق، شفقت، نیکی و نیک‌خواهی، پرهیز از حرص و آز و بی‌آزاری؛ بودا معتقد بود تلاش در راه

مقصودی که دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد، هرگز تلاشی بیهوده نیست، زیرا آدمی را هرچند آهسته اما گام به گام به آن نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند.

روایت دوم

هنگامی که وضع جسمانی بودا رو به وخامت گذاشت. شاگرد، مرید، مونس و به روایتی خواهرزاده بودا، آناندا، از او پرسید: ای به روشنایی رسیده با جسد تو چه باید کرد؟ بودا پاسخ داد: جسد، لاشه‌ای است بی‌ارزش، حتی اگر جسد تا ناگاتا باشد. پس نباید فکر خودتان را بدان مشغول کنید: تنها به رشد و بلوغ معنوی خود بیندیشید و در راه رسیدن به آن بی‌وقفه تلاش کنید، و سرانجام به عنوان والاترین هدف زندگی به آن عشق بورزید. آناندا، کنار بستر استاد نشسته بود و به تلخی گریه می‌کرد. استاد گفت:

ای یار و ای یاور عزیزم، گریه مکن، آیا به یاد داری آن روز را که گفتم یکی از وقایع اجتناب‌ناپذیر این جهان 'جدایی' است؟ ای مرد پاک طینت، آنچه در جهان هست، در واقع ملقمه‌ای است از هزاران هزار عناصر متضاد: پاک و ناپاک، خوب و بد، زشت و زیبا و...، دوست من به یاد آور که پیش از این گفته بودم پدیده‌های آمیخته به مراتب آسیب‌پذیرتر از دیگر پدیده‌ها هستند؛ بدان چرخه زایش دوباره هرگز از گردیدن باز نمی‌ماند: تولدها و مرگ‌های پی‌درپی. و هرآنچه از نیستی پا بر عرصه هستی می‌گذارد، در کنه و ذاتش ویرانی و ویرانگری را در خود نهفته دارد؛ آدمی نیز از این قایده مستثنی نیست. عزیزم نیستی و مرگ هرگز در کمین ماننشته‌اند، بلکه در نهانخانه جان ما خانه دارند، همین.

جسد بودا طبق وصیت خودش با آداب و تشریفات خاصی سوزانده شد. اما بر سر تصاحب خاکستر بودا، میان طوایف مختلف ساکن اقصی نقاط شبه قاره اختلاف افتاد. در کشاکش این اختلاف نهیب برهمنی سالخورده، مدعیان دعوی را به خود آورد، او گفت جدال و مشاجره بر سر خاکستر مردی که مبلغ صلح و دوستی بود، شرم‌آور است، خجالت بکشید، و بعد پیشنهاد کرد

خاکستر بودا را به هشت قسمت مساوی تقسیم کنند و هر طایفه قسمتی را برای خود بردارد. بعدها هریک از این طوایف، معبد باشکوهی ساختند و جعبه خاکستر بودا را در آن قرار دادند.

روایت سوم

تاکنون کمتر پیش آمده که محققى درباره چهره ظاهرى و یا منش و شخصیت بودا سخن گفته باشد، و البته محققان نیز، در این خصوص دلایل محکم و قابل قبولی داشته‌اند، من جمله اینکه منابع و آثار و نوشته‌های بودایی، به قدری گوناگون و متنوع‌اند که مشکل می‌توان آنها را مبنای موثقی برای کشف واقعیات تاریخی لحاظ کرد.

با همه این اوصاف بوداشناس معاصر آمریکایی پروفیسور فرانک رینولدز^۱، طی تحقیقات چندین و چندساله‌اش همه این مشکلات را بر خود هموار کرده، موانع موجود بر سر راه چنین تحقیقی را کنار زده، و براساس وجوه مشترکی که میان این آثار و دست‌نوشته‌ها وجود داشته، موفق شده به واقعی‌ترین تصویر 'بودا' به عنوان یک موجود انسانی که بیست و پنج قرن پیش می‌زیسته دست پیدا کند.

به گزارش او، بودا مردی بوده بلندقامت، لاغراندام، خوش صحبت، و مطابق با معیارهای آن زمان زیبارو. چانکی^۲، یکی از برهمن‌های والامقام آن ایام درباره بودا گفته است: بودا گوتاما، مردی است گوشه گیر، جذاب و بسیار دوست‌داشتنی، با پوستی به رنگ مس، بلندبالا، و به طرز اعجاب‌آوری دارای اصالت حضور^۳.

۱. Frank Reinolds، استاد صاحب کرسی دانشگاه شیکاگو و رئیس مرکز پژوهش‌های ادیان شرقی. آنچه در پی می‌خوانید مأخوذ از کتابی است با این مشخصات:

F. Reinolds, *Buddha as a real human personality*, ch. IV, From buddha and Buddhism. chikago press, 1991. 2. chanki 3. originality of presence

آنچنان که از اسناد و شواهد تاریخی پیدا است، بودا نظام مبتنی بر کاست^۱ را که از مهم‌ترین آموزه‌های اعمال شده آئین هندو بود، هرگز به رسمیت نشناخت؛ طبقات اجتماعی به خودی خود هیچ معنایی برای او نداشت و در مجموع به هرآنچه به سلسله مراتب اجتماعی مربوط می‌شد، وقعی نمی‌گذاشت؛ به نظر او همه آدمیان، خواه مرد و خواه زن، توان و استعداد بالقوه فراگیری را دارند و می‌توانند به راحتی از نعماتی مانند صداقت، نیکی، خیرخواهی، کمک به ممنوع و آگاهی در رسیدن به مرتبه دانستگی بهره‌مند شوند.

او رفاه مادی و رشد اخلاقی را به شدت مرتبط با یکدیگر می‌دانست و به همین دلیل مجازات بزه‌کاران از نظر او کاری بی‌فایده بود، چرا که معتقد بود مجازات، هرگز نمی‌تواند در از بین بردن بزه و فساد نقشی داشته باشد؛ او اساساً مجازات را به عنوان تمهیدی آگاهی بخش قبول نداشت.

در اینجا جمله‌ای هست که معلوم نیست از کنفوسیوس است یا از بودا، اما نظر به اینکه با تعالیم هر دو سازگار است، گمان نمی‌کنم نقل این جمله در اینجا نامربوط بنماید:

«مجازات، بزه‌کار را جری می‌کند، و بخشش زشتی و قبح بزه را از بین می‌برد. هیچ کدام را نیز نمی‌شود، نمی‌توان و نباید نادیده گرفت. بیایند یاد بگیریم تا آگاه شویم و یاد بدهیم تا آگاه کنیم.»

بودا، زیبایی را درک می‌کرد و آن را گرامی می‌داشت و معتقد بود هر آنچه چشم‌نواز است و اصولاً هر آنچه حواس آدمی را به نرمی و لطافت نسیم بهاری تحت تأثیر قرار می‌دهد، نشان از خلوص و نیامیختگی دارد.

مریدان و پیروان او معجزات و کرامات بسیاری به او نسبت می‌دهند، در حالی که خود او می‌گفت بزرگترین معجزه، آشکار کردن حقیقت است و پس از آن آشنا کردن مردم با آن.

1. cast system

یکی دیگر از صفاتی که به بودا نسبت می‌دهند گشاده‌رویی و شوخ‌طبعی است که ظاهراً تحت هر شرایطی حتی در برخورد با مخالفان و منکران احتمالاً تندخو و عصبانی مزاج، آنها را از دست نمی‌داده است، و در بسیاری موارد همین دو صفت موجبات جذب آنان را فراهم کرده که به آئین رو بیاورند و شیفته شخصیت بودا شوند.

والا ترین صفات انسانی از نظر بودا عبارتند از: راستی، نیکی، خلوص قلب و از همه مهمتر، پرهیز از خودشیفتگی و خوار و خفیف نشمردن دیگران.

روایت چهارم

بودا در هشتاد سالگی به این نتیجه رسید که رسالت خود را در راه آگاهی بخشیدن به مردم، و تربیت عده‌ای از شاگردان، به پایان برده است؛ پس واپسین سفر خود را به طرف شمال هند آغاز کرد. پس از مدتی به شهر ویسالی رسید؛ فصل باران آغاز شده بود و بودا که دیگر آثار خستگی در چهره‌اش به طرز غیرقابل انکاری نمایان شده بود، سخت بیمار شد و به بستر افتاد. اما با تمام وجودش سعی کرد تا بر بیماری چیره شود که تا حدودی موفق هم بود، تا حدودی چون آنچنان که باید و از جهت جسمانی وضع و حال مطلوبی نداشت.

روزی به یکی از شاگردان محبوبش گفت تصمیم دارد سه ماه دیگر بمیرد. بدین ترتیب خواست تا برای آخرین بار، با شاگردانش ملاقات و همزمان وداع کند. در این دیدار از رهروان خود خواست تا راه آئین را ادامه دهند و این راه را برای خیر مردمان با جدیت تمام در پیش گیرند و به ترویج آن همت گمارند. بودا که تندرستی خود را بطور کامل به دست نیاورده بود، دوباره بیمار شد، اما رنج و درد بیماری را تاب آورد و به سفرش ادامه داد، تا آنکه در نیمه ماه می (تقریباً در آغاز بهار) به هنگام غروب بر روی نیمکتی، آگاه و کاملاً مسلط بر خود، به پهلوی راست دراز کشید. او مرده بود.

ضميمة ١

آئین بودا و ایمان دینی

آئین بودا را می‌توان به ساده‌ترین بیان ممکن، شکلی از اشکال شرقی معنویت دانست. اصول اعتقادی آن نیز، در اساس و پیش‌فرض‌ها، با اکثر تعالیم و آموزه‌های 'عرفانی'^۱، پراکنده در گوشه و کنار دنیا یکی است. این آئین در واقع بخشی از میراث مشترک بشری از حکمت قرون و اعصار است؛ حکمتی که به مدد آن آدمی توانسته است بر جهان غلبه کند، با طبیعت - به هر ترتیب کنار بیاید، و در راه دست‌یافتن به جاودانگی^۲ یا نوعی حیات نامیرا^۳، گام بردارد.

در اروپای دو قرن اخیر، علایق معنوی به حوزه‌ای مشحون از مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی رانده شده و کم‌کم رنگ باخته است. امروزه واژه 'معنوی'، واژه‌ای است که سخت گنگ و مبهم به نظر می‌رسد. گو اینکه باید انصاف داد که تعریف این واژه، آنقدرها هم ساده نیست. در واقع توضیح اینکه آدمی چگونه و از چه راه‌هایی می‌تواند به عالم معنویت راه پیدا کند (مانند بسیاری از دستورالعمل‌هایی که مثل نسخه در اغلب ادیان توحیدی و غیرتوحیدی یافت و تجویز می‌شوند)، به مراتب ساده‌تر از آن است که بخواهیم ماهیت معنویت یا امر معنوی را تعریف کنیم، و حدود و ثغور معنایی آن را فی حد ذاته^۴ مشخص نمائیم. به نظر من در سنت و سیره حکما سه طریق کلی برای نیل به معنویت به چشم می‌خورد که عبارتند از:

1. 'mystical' (= رازآمیز)

2. immortality

3. deathless life

4. in itself

۱. کم، یا بی‌اهمیت شمردن تجربه حسی^۱؛
 ۲. نكوهش و انكار هر آنچه كه برای آدمی موجبات تعلق و وابستگی را فراهم می‌آورد؛
 ۳. سعی در یکسان نگرستن به خلاق در رفتار و کردار و گفتار، فارغ از ظواهری مانند رنگ و نژاد و ملیت، و بی‌اعتناء به بعضی خصوصیات فردی، مانند هوش، خردمندی، میزان تحصیلات و...
- با توجه به این راه‌های کلی و تصویری که حکمای شرقی از معنویت در سر می‌پروراند، باید بپذیریم که کوشش و تلاش جمعی اروپائیان، طی قرون گذشته به جهاتی راه یافته که هیچ یک 'معنوی' محسوب نمی‌شوند. در تحقیقاتی از این دست که اصولاً در قلمرو وسیع و پرفراز و نشیب علوم انسانی^۲ جای می‌گیرند، اغلب اوقات با نکته‌ای مواجه می‌شویم که از ظرافت خاص و تعیین‌کننده‌ای برخوردار است، و آن اینکه علاوه بر تفاوت‌ها و مرزبندی‌های جغرافیایی، میان شرق و غرب تفاوتی بنیادی^۳ و ماهوی^۴ وجود دارد. این تفاوت بنیادی و ماهوی خیری است که به نظر اهل تحقیق به زاویه دید و طرز نگرش شرقی‌ها و غربی‌ها به زندگی آشکار می‌شود؛ چنانکه در درک و فهم آنان به ارزش‌ها و فضایل^۵ و نیز در روحيات و عملکرد روحی - روانی آنان بروز و ظهور پیدا می‌کند.
- مسیحیانی که آئین بودا را برای شرایط و موقعیت‌های اروپایی، چارچوب معنوی نامناسبی می‌انگارند، بی‌تردید خاستگاه و منشأ آسیایی دین خودشان را از یاد برده‌اند. وقتی از یک دین (به عام‌ترین معنای کلمه) سخن می‌گوئیم، از سازمان سامان‌یافته‌ای حرف می‌زنیم که براساس یک سلسله القائات و الهامات روحانی و معنوی استوار گردیده است، و همین الهامات روحانی و القائات معنوی ویژگی‌هایی را در آن به وجود می‌آورد که آن را از سایر

1. sensory experience

2. Humanities - Human sciences

3. fundamental

4. essential

5. values

سازمان‌های سامان‌یافته جدا می‌کند، مانند بی‌اعتنایی به جهان حسی^۱ و مردود دانستن آن و یا خنثی و به نوعی حقیر شمردن هرگونه محرک یا انگیزه‌ای که موجبات ارتباط و اتصال ما با این جهان خاکی را فراهم کند.

قارهٔ پهناور آسیا، در مدت زمانی قریب به سه هزار سال، مهد شکوفایی آراء و اندیشه‌های معنوی و نیز جستجو برای یافتن راه‌هایی برای تحقق بخشیدن به این قبیل اندیشه‌ها بوده است. اروپائیان در این قبیل موضوعات سخت و امدار آسیا هستند؛ آنان اندیشه‌های دینی و لطیف آسیایی را گرفتند و با توجه به شرایط محیطی، نظام زندگی و در نهایت، روحیات خود، ظاهری متناسب با معنویت مأنوس اروپایی (اگر نگوئیم زمخت و خشن) بدان‌ها بخشیدند. فکر نمی‌کنم کسی پیدا شود که حتی به یک مورد شکوفایی روحانی - معنوی در اروپا اشاره کند که به نوعی دست دوم نباشد و اساساً ریشه در شرق نداشته باشد.

اندیشهٔ اروپایی، تفوق و برتری خود را در ساخت و پرداخت استادانه قوانین و سازمان‌های اجتماعی نشان می‌دهد؛ و نیز در فهم و درک علمی و نظارت و کنترل بر پدیده‌های حسی است که ذهن اروپایی، به حق، ارجحیت خود را به ثبوت می‌رساند. مردم اروپا بر حسب سنت متداول و رایجی که ریشه در ساختار روحی و فرهنگی‌شان دارد، رو به سویی دیگر دارند و متمایل به جهتی دیگر هستند یعنی تأیید و تصدیق طرز فکری که می‌توان آن را 'ارادهٔ معطوف به زندگی'^۲، نامید. و هر آن آماده‌اند تا با اشتیاق و به شکلی فعال به سوی دنیای ملموس و محسوس به حواس، یعنی دنیای نمود و ظواهر بیرونی بشتابند. و این در حالی است که سنت معنوی بشریت بر مبنای نفی ارادهٔ معطوف به زندگی استوار است و اصولاً سر آن دارد تا هرچه بیشتر خود را از دنیای محسوسات دور نگاه دارد.

از زمان فیثاغورس^۱ و پارمنیدس^۲ به بعد، معنویت اروپایی به گونه‌ای بوده است که هر از چند گاه و در مقاطع زمانی مختلف، به واسطه نفوذ جریانی از جانب شرق احیا شده و طراوت و تازگی پیدا کرده است. چنانکه عناصر شرقی نهفته در فلسفه یونانی را کنار بگذاریم و با بی‌اعتنایی نسبت به شخصیت‌هایی چون عیسی مسیح (ع)، سنت پل و دیگر بزرگان عالم مسیحیت، از فراز تاریخ عبور کنیم، و تفکر عربی - اسلامی را نیز نادیده بگیریم، آنگاه درمی‌یابیم که از اندیشه معنوی اروپایی، طی دو هزار سال گذشته، چیز قابل ملاحظه‌ای باقی نمی‌ماند.

از نیمه دوم قرن نوزدهم تفکر هندی، آهسته آهسته به اروپا نفوذ کرد و شاید بتوان گفت که نفوذ این تفکر (هرچند به صورتی ناخودآگاه) بدان خاطر صورت گرفته بود که به آثار و باقیمانده‌های پژمرده و در حال احتضار معنویت اروپایی جانی تازه ببخشد.

البته باید در نظر داشت که آئین بودا به خاطر برخی ویژگی‌ها از سایر اشکال و صورت‌های حکمت^۳ متمایز می‌گردد این ویژگی‌ها را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱. بودیسم و بخش قابل توجهی از مطالب و مباحثی که تحت این عنوان مطرح شده، نه به رفتار و کردار حکیمانه، بلکه به شرایط اجتماعی خاصی مربوط می‌شود که در مجموع به جامعه بودایی مجال بروز و ظهور می‌دهد؛ به زبانی مربوط می‌شود که در چنین جامعه‌ای کاربرد دارد؛ و سرانجام به علم و اسطوره‌شناسی رایج و مشترکی مربوط می‌شود که میان افراد این جامعه مقبول افتاده است. بدینسان باید میان ظواهر شگفت‌انگیز و پوسته بیرونی آئین بودا از یک سو و ذاتیات^۴ یک زندگی مقدس از سوی دیگر، تمایز قایل شویم.

۱. Pythagoras، متولد حدود ۷۵۰ پیش از میلاد.

۲. Parmenides، متولد حدود ۵۱۵ پیش از میلاد.

3. wisdom (= معرفت)

4. essentials

۲. تأمل و مراقبه^۱ تمهیدی است که راه‌های بسیاری را برای نیل به رستگاری^۲ در پیش پای آدمی می‌گذارد. و واضح است که این تمهید حکیمانه خاص آئین بودا نیست؛ اما سنت بودایی چنان شرح جامع و کاملی از تأمل و مراقبه به دست می‌دهد که من در هیچ سنت دینی دیگر سراغ ندارم. البته ممکن است گفته شود که این قبیل موضوعات را با معیارهای متداول منطقی نمی‌توان سنجید و اصولاً به ذوق و سلیقه و منش و خوی افراد مربوط می‌شوند. در هر حال اگر مطالعه و تحقیق خود را با وسعت نظر و دقت همراه کنیم، آنگاه در می‌یابیم که در مکتوبات مقدس جاین‌ها^۳، در تعالیم صوفی‌های دنیای اسلام، در آموزه‌های راهبان مسیحی، و کلاً در هر آنچه به قول علمای کلیسای کاتولیک، الهیات 'زاهدانه'^۴ یا 'عرفانی' نامیده می‌شود، تمهیداتی از قبیل تأمل و مراقبه که غایتشان نیل به رهایی و وصول به رستگاری است، به وفور یافت می‌شود.

آئین و تعالیم بودا برای کسی که به دنیای پیرامون خودش با دیدی واقع‌گرایانه و خالی از وهم و خیال نگاه می‌کند، نکات جذاب بسیاری دارد؛ مانند اندیشه‌ورزی‌های موشکافانه و ظریف، تأملات عمیق و در عین حال والا، تفکرات متعالی، و یا نگرستن و باز نگرستن به جهان طبیعت، و پی‌بردن به شکوهی که در همین طبیعتِ بکر و دست‌نخورده، آرمیده و با آن درآمیخته است، و باز یافتن سکوت و سادگی که یکی جوهرهٔ حقیقت است و دیگری جلوه و جلال هنرمندانه اشیاء، به صورتی که هستند و نه آنچنان که باید باشند، فارغ از دخل و تصرفات بشری.

هرچند انکار نمی‌کنم که بودیسم ممکن است به خاطر پرت افتادن و دور از دسترس بودنش^۵، جذاب بنماید، لیکن در هر حال نباید فراموش کرد که برای فهم و درک بودیسم، جذابیت صرفاً از جمله ویژگی‌های لازم است و به

1. meditation

2. salvation

3. Jains

4. 'ascetical'

۵. بنابر احتمال قریب به یقین مراد نویسنده، بُعد مسافت جغرافیایی و بی‌اطلاعی ساکنان هریک از این سرزمین‌ها از وضع و حال فرهنگی دیگری است.

هیچ‌وجه کافی نیست. واقعیت بودیسم، چیزی جز تعالیم و آموزه‌های آن نیست؛ و آدمی تنها در صورتی به ارزش واقعی بودیسم پی می‌برد که این مجموعه نسبتاً منسجم - یعنی تعالیم و آموزه‌ها، را بکار بندد و با آنها زندگی کند؛ و سرانجام براساس نتایجی که این شیوه سیر و سلوک در زندگی خصوصی و روزمره‌اش بیار می‌آورد، به قضاوت درباره ارزش‌های نهفته در آن بنشیند.

در متون مقدس^۱ بودایی، برای شیوه کلی زندگی و سلوک^۲ صمیمانه و سرزنده آدمی در جهان، قوانینی وضع شده و توصیه‌هایی صورت گرفته که می‌توان آنها را تحت سه سرفصل کلی طبقه‌بندی کرد: اخلاق^۳، تأمل و تعمق^۴ و حکمت. درباره عمده مطالبی که تحت دو مقوله اخلاق و تأمل و تعمق جای می‌گیرند، باید بگویم که هر دو از جمله مشترکات همه جنبش‌ها و مکاتب دینی - فلسفی هندی هستند و به خزانه مشترک همه آنها تعلق دارند؛ بخصوص جنبش‌ها، مکاتب و آئین‌هایی که جویای رهایی و رستگاری در خود زندگی هستند. این نوع ویژگی‌های مشترک را می‌توان در زندگی ایده‌ال (آرزومند) و موردنظر این قبیل مکتب‌های دینی - فلسفی، پیدا کرد که از جمله مهمترین آنها می‌توان به جدا بودن، کناره‌گیری و به نوعی انزواطلبی معمول و اصولی آنها اشاره کرد. در میان تعالیم، آموزه‌ها و اصول اعتقادی این مکاتب فوق‌العاده متنوع و گوناگون، علاوه بر قوانین وضع شده برای چگونگی زندگی مردم عادی، با قواعدی مواجه هستیم که خاص زندگی راهبان^۵ تدوین یافته‌اند. و مراد من از راهبان، پیروان متمسک و راست‌آئینی^۶ هستند که اساس زندگانی را بر برادری^۷ و بی‌خانمانی^۸ بنا نهاده‌اند.

قواعد تدوین‌یافته‌ای که پیش از اینها بدانها اشاره شد، در بسیاری از تمرین‌های عملی یوگا به چشم می‌خورد، مانند تنفس آهنگین و غرقه در

1. Buddhist Scriptures

2. conduct

3. morality

4. contemplation

5. monks

6. orthodoxy

7. brotherhood

8. homelessness

تفکر، پرهیز از حواس و داده‌های حسی، و نیز بهره‌گیری از روش‌هایی جهت فرو رفتن در حالت خلسه^۱ و از خود بی خود شدن که از جمله این روش‌ها می‌توان به اعمالی اشاره کرد که غایتشان دست یافتن به تمرکز است، مانند خیره شدن به شعله شمع یا استفاده از هر ترفند دیگری که آدمی را از محیط پیرامون خودش منفک می‌سازد؛ و سرانجام ترویج دوستی، شفقت و همدلی با مردمان در رنج و شادی. علاوه بر اینها می‌توان به نوعی تأمل و مراقبه اشاره کرد که اساساً از خاصیتی ادب‌آموز برخوردار است؛ و واضح است که این قبیل تأملات و مراقبه‌های نفسانی را در هر دین رازآمیز و عرفانی مشرب می‌توان پیدا کرد، مانند تأمل و مراقبه درباره مرگ، تأمل و مراقبه درباره زنده و نفرت‌انگیز بودن کارکردهای این جسم مادی، و یا تأمل و مراقبه درباره تثلیث بودا، یعنی حقیقت (دارما) و برادری (سمگا)^[۱]. آنچه میان همه این مکاتب، تعالیم، و اصول اعتقادی گوناگون مشترک است، هدف یا غایتی است که تمامی این اعمال و اندیشه‌ها به یکسان در پی آن هستند، یعنی نابود کردن هرگونه اعتقاد به فردیت^۲. مسئله فردیت در اینجا از ظرافت خاصی برخوردار است که باید با نهایت دقت و هوشیاری با آن برخورد کنیم، در غیراینصورت به بی‌راهه خواهیم رفت و در دام کج‌فهمی و بی‌معناگویی گرفتار خواهیم شد. پس بهتر است بدانیم که اگر فردیت را به معنایی در نظر آوریم که در دنیای امروز متداول است - و البته خالی از ابهام هم نیست، در فهم و درک معنای بودایی آن به در دسر خواهیم افتاد. بر مبنای تعالیم بودایی، فرد انسان با توجه به همه تعلقات و وابستگی‌های ممکن که در تصور می‌گنجد، موجودی است مرکب از پنج 'توده' که در اصطلاح‌شناسی بودایی به این مجموعه توده‌ها، سکندس^[۲] می‌گویند: جسم، عواطف و احساسات، ادراکات حسی^۳، انگیزه‌ها و هیجانات و اعمال و کنش‌های آگاهی^۴.

بر این اساس هر آن چیزی که فرد انسان بتواند فراچنگ آورد، بفهمد، بدان

1. trance

2. individuality

3. perceptions

4. Acts of Consciousness

تکیه کند و یا به نوعی در تملک خود درآورد، ناگزیر وارد حیطه 'توده‌ها و یکی از بخش‌های پنج‌گانه آن می‌شود که در مجموع مواد و عناصر^۱ سازنده 'فردیت' هستند و به آن قوام می‌بخشند. بوداییان اصرار دارند که اعتقاد به فردیت حاصل باور داشتن به وجود 'نفسی'^۲ است که در رأس آن 'توده‌ای' پنج بخشی قرار دارد؛ این اعتقاد نیز به نوبه خود، موجد پیش فرضی است مبنی بر اینکه هر یک از این پنج بخش، به وجود آورنده بعضی مفاهیم ذهنی است مانند اینکه بگوئیم [این جسم] 'مال من' است، یا 'من هستم'، و یا 'خودم است'. البته از تعبیر دیگری نیز برای بیان این اعتقاد می‌توان استفاده کرد که شاید به موضوع وضوح و روشنی بیشتری ببخشد: 'من، این هستم'، یا 'من این را دارم'، یا 'این در من است'، و یا 'من در این هستم'. ولی با توجه به اینکه این اعتقاد - در نزد خود بوداییان، چیزی بیش از خیالی بی‌اساس و موهوم نیست، پس طبیعی است که واقعیت فردیت، کم‌کم رنگ می‌بازد و از بین می‌رود. حال موقع آن فرا رسیده است که دریابیم عنصر فردیت که به منزله پدیده‌ای موهوم و ساخته و پرداخته اوهام و احلام ذهنی - روانی شناخته شده، چگونه به یکباره باطل می‌گردد و از بودن یا وجود داشتن باز می‌ایستد؛ و این هدف و مقصد نهایی بودیسم است یعنی نیروانا^۳ و اصل شدن به آن.

در بحث بوداییان از فردیت اشکالی وارد است که بد نیست در اینجا اشاره‌ای به آن داشته باشیم. اشکال وارد بر فردیت مورد نظر بودایی، ابهام و انعطاف پذیر بودن آن است. چنانکه اگر کسی پیدا شود و بگوید: «من، فردیت راستین خودم را پیدا کرده‌ام»، هیچ متفکر بودایی نمی‌تواند بر این برداشت از فردیت خُرده بگیرد و با آن مخالفت کند. چرا؟ چون همانطور که پیش از این گفتیم، فردیت بودایی اولاً دچار ابهام است، یعنی حدود و ثغور معنایی مشخص را دربر نمی‌گیرد؛ یعنی با در نظر گرفتن مثال بالا ما هرگز نمی‌توانیم بفهمیم انتساب فردیت به خود یا حتی به غیر خود، از منظر بودایی درست

1. Stuff

2. self (= خود)

است یا نه؛ و یا راهی وجود ندارد که از طریق آن راستین یا دروغین بودن فردیت مزبور را کشف کنیم؛ ثانیاً ابهام این معنی (یعنی فردیت)، خواه ناخواه آن را به معنایی سخت انعطاف‌پذیر تبدیل می‌کند؛ یعنی به خاطر فقدان حد و مرز معنایی، و نیز فقدان هرگونه تعریف جامع و مانع، هیچ متفکر بودایی پیدا نمی‌شود که بتواند با مثال بالا مخالفت کند. البته بنابر احتمال قریب به یقین خود متفکران بودایی، به کاستی‌ها، نواقص و اشکالات وارده بر این مفهوم، واقف بوده‌اند، اما فقدان منطقی بُرا که خود حاصل برخی ملاحظات اعتقادی بود، از چنین برداشتی به شدت پرهیز می‌کردند.

مکاتب مختلف بودایی که بعدها طی قرون متمادی شکل گرفتند، حاصل اختلافاتی بودند که در درون خودشان بر سر فهم و درک بودیسم و نیز راه‌های دست‌یافتن به هدف این آئین کهن، راه یافته و به وجود آمده بود. از مجموعه گزارش‌ها و روایت‌های پراکنده‌ای که از حلقه^۱ اولیه و اصلی آئین بودا بر جای مانده است، چنین بر می‌آید که به هر حال عده‌ای از آن میان با درپیش گرفتن راه‌های گوناگون به هدف نهایی آئین بودا دست‌یافته و به روشنایی رسیده‌اند؛ این رویداد امیدبخش را احتمالاً می‌توان به حساب درک عمیق و بی‌واسطه آنان از هدف نهایی بودیسم گذاشت؛ درکی که خود در نتیجه بهره‌مندی از منبع اصلی و سیراب شدن از سرچشمه‌ها حاصل شده است.

بعدها طی سال‌ها و قرون، افرادی پیدا شدند که براساس تعالیم و آموزه‌های همان بودیسم اولیه، مکاتب مختلف و متنوعی را بنیاد نهادند؛ و اساساً گسترش اصول اعتقادی آئین بودا به سرزمین‌های دور و نزدیک^۲، موجب پدید آمدن سازمان‌ها، گروه‌ها و مکتب‌هایی شد که در بودایی بودنشان شکی وجود نداشت، اما هریک به طریقی بودیسم موردنظرشان را با آداب و سنن رایج در سرزمینشان، متناسب و هماهنگ کرده بودند.

1. The early order

۲. مراد نویسنده در درجه اول سرزمین‌های مجاور هندوستان و بعد سرزمین‌های خاور دور است.

تحقیق روشمندانه به ما نشان می‌دهد که بسیاری از روش‌های ذهنی و عینی نیل به فنای فردیت به هیچ وجه در بودیسم اولیه وجود نداشته است. و براساس شواهد و مدارک تاریخی بجا مانده نکته ظریف، حساس و بسیار مهمی بر ما آشکار می‌شود و ناگهان متوجه می‌شویم که در بودیسم اولیه هیچ ردپایی از این قبیل روش‌های تجویز شده (نسخه مانند) وجود نداشته است. اما به اعتقاد بسیاری از بودایی‌های متأخر، شخص بودا گوتاما هیچ مانع و رادعی برای کسی که بخواهد به حقیقت دست پیدا کند، قائل نشده است.

ضمیمہ ۲

تعالیم و آموزه‌های بودا از منظری فلسفی

فلسفه از منظر غربی و به صورتی که در اروپا نشو و نما کرد، با تمام تاریخ پُر فراز و نشیبش، پرورده ذهن یونانی است. فلسفه که به عالم واقع^۱،^۲ نظر دارد و هدفش صرفاً این است که از طریق جستجو و کنکاش بر دانایی خود نسبت به آن بیافزاید، پدیده‌ای است کاملاً بیگانه با سنت بودایی. تعالیم و آموزه‌های بودا، منحصرأ به نشان دادن راه یا راه‌هایی اختصاص دارند که به رهایی می‌انجامند. بدینسان می‌توان هرگونه 'تفلسف' (یا فلسفه‌ورزی، و یا گرایش به فلسفه پردازی) در آثار نویسندگان بودایی را، حمل بر اتفاق و تصادف کرد. در تأیید این مدعا می‌توان گفت در میان خیل واژه‌ها و اصطلاحات فنی ثبت و ضبط شده بودایی، هیچ واژه‌ای را پیدا نمی‌کنیم که به نوعی با 'فلسفه' به شکل اصطلاحی که ما غربی‌ها، با آن آشنا هستیم، معادل باشد.

حال با توجه به این مقدمات طبیعی است که برای خوانندگان این سؤال پیش بیاید که چگونه می‌توان بودیسم را به عنوان یک فلسفه در نظر آورد؟ و یا به تعبیری دیگر چگونه می‌توان تلقی فلسفی از بودیسم داشت؟ اجازه بدهید برای روشن شدن مطلب از یک تمثیل استفاده کنم. زبان چینی که زبان رایج در میان پرجمعیت‌ترین سرزمین دنیا است، زبانی است فاقد گرامر، و جالب

1. de-individualisation

2. reality

است بدانیم که به همین صورت نیز - یعنی بدون آموزش‌های دستوری در سرزمین پهناور چین تدریس می‌شود. در اروپا بعضی از علمای فقه‌اللغه^۱، تصمیم گرفتند تا بر مبنای گرامر زبان لاتین، برای زبان چینی نیز 'دستور زبان یا گرامری' دقیق و منظم تدوین کنند؛ حاصل کار آنقدرها که انتظار می‌رفت دقیق و منظم و کاربردی از کار درنیامد، بخصوص که در تعلیم و تربیت متداول در چین کوچکترین تأثیری بر جای نگذاشت و چینی‌ها همچنان به همان رویه سابق به کار آموزش زبان چینی ادامه دادند.

اما از طرف دیگر، گرامر زبان لاتین و سبک و سیاق مأنوس و آشنای آن، اروپائیان را یاری کرد تا زبان چینی را راحت‌تر از پیش فراگیرند. به همین شکل می‌توانیم نتیجه بگیریم که کوشش برای تعریف تفکر بودایی در قالب اصطلاح‌شناسی^۲ فلسفی رایج در اروپا، می‌تواند فهم و درک تفکر بودایی را برای اروپائیان ساده‌تر کند. بنابراین اگر بخواهیم بودیسم را به عنوان یک فلسفه مورد ملاحظه قرار دهیم، ناگزیر هستیم که از برخی اصطلاحات پیچیده رایج در فلسفه غرب استفاده کنیم؛ یعنی می‌توانیم بودیسم فلسفی را به صورت نوعی 'پراگماتیسم دیالکتیکی'^۳ تعریف کنیم که در عین حال سرشار از ویژگی‌ها و فرایندهای عمیق و ریشه‌دار 'روانشناختی' است. در اینجا چاره‌ای جز آن نداریم که این اصطلاحات را یک به یک مورد بررسی قرار دهیم.

تعالیم بودیسم را می‌توان از هر دو جهت منشأ و مقصد، بر یک اصل اعتقادی استوار دانست، یعنی رهایی؛ اما همواره باید به خاطر داشته باشیم که بودیسم نظامی نظری (تئوریک) نیست و برای رسیدن به رهایی که بزرگترین اصل اعتقادی آن محسوب می‌شود، و نیز در تمامی تعالیم و آموزه‌هایش، به شیوه‌هایی کاملاً عملی متوسل می‌شود. و دقیقاً به خاطر همین نکته باریک و ظریف است که همواره از سوی همه افرادی که به نوعی با آن سروکار

1. Philologists

2. terminology

3. 'dialectical pragmatism

داشته‌اند، به صورت آئینی عملی شناخته شده است. در این آئین، تأمل و تفکر درباره موضوعاتی که ارتباطی با رهایی نداشته باشند، اساساً مردود است. باور راستین و صادقانه بوداییان که به شدت بر آن پای می‌فشارند عبارت است از اینکه رنج بردن، واقعیت بنیادین زندگی است.

اگر مردی مورد اصابت تیری قرار بگیرد، هرگز برای درآوردن آن تیر، منتظر نمی‌ماند تا بداند تیر از کمان چه کسی رها شده است، خواه ضارب مرد باشد یا زن، مجرّد باشد یا متأهل، بلند قامت باشد یا کوتاه قد، سپید پوست باشد یا سیاه پوست و...، در هر حال مرد مضروب و زخم‌برداشته مورد نظر ما، به خاطر شناسایی ضارب از درآوردن تیر سر باز نخواهد زد؛ و طبیعی است که در چنین شرایطی، مرد مضروب تنها خواهان خلاص شدن از درد جانکاه تیری است که در بدن دارد. این مثال که از نوشته‌های بودایی اخذ و استخراج شده، یادآور آخرین اندرز بودا به شاگردانش است: همه امور مشروط و مقید، ناپایدارند. راه رهایی خود را با کوششی مداوم و خستگی‌ناپذیر پی بگیرید و به نتیجه برسائید. جالب است بدانیم که رهروان بودایی در طول تاریخ پرفراز و نشیبشان، هرگز این اندرز را فراموش نکرده‌اند.

اگر آثار و نوشته‌های اندیشمندان بودایی را، نظریه‌پردازی درباره ذات و سرشت عالم واقع بیانگاریم، باید بدانیم که در دام کج فهمی و سوء تعبیر گرفتار شده‌ایم؛ پس بهتر آن است که برای مصون ماندن از این قبیل دام‌ها - که کم هم نیستند، آثار و مکتوبات بجا مانده از اندیشمندان بودایی را با دقت و وسواس بیشتری مورد مطالعه قرار دهیم^۱؛ بدینسان متوجه خواهیم شد که یک بودایی اهل قلم به هیچ وجه قصد نظریه‌پردازی درباره جهان هستی را ندارد، بلکه می‌خواهد درباره چگونه عمل کردن در جهان، اندرزی بدهد؛ و یا درباره انواع و انحاء رفتارها و کردارهای آدمی سخن بگوید. 'اگر می‌خواهی

۱. مراد نویسنده این است که آثار و اندیشه‌های بودایی را با ذهنیت مأنوس و متداول غربی و تفکر فلسفی آن سرزمین‌ها مورد مطالعه و بررسی قرار ندهیم و میان آنها تمایز ماهوی قایل شویم.

به آنجا برسی، باید این کار را انجام بدهی؛ 'اگر این کار را انجام بدهی، به این تجربه دست خواهی یافت'.

بنابراین می‌توانیم با رعایت احتیاط بگوییم اندیشه بودایی، در مجموع متمایل به طرز فکری است که در چارچوب تفکر فلسفی غرب به آن پراگماتیسم [عمل‌گرایی] می‌گویند. از نگاه بودایی ارزش یک اندیشه در گرو آن است که دریابیم در زندگی عملی تا چه اندازه بکار می‌آید، تا بعد بتوانیم درباره کیفیت آن زندگی که حاصل عمل به آن اندیشه است به قضاوت بنشینیم. وقتی با کیفیاتی نظیر حدشناسی، مهربانی، وقار، متانت و اعتماد به نفس مواجه می‌شویم، می‌توانیم به فلسفه‌ای که در پس چنین رفتارهایی پنهان شده امیدوار باشیم و به آن اعتماد کنیم.

خیال خود را آسوده بدانید که همه این تعالیم و آموزه‌ها شما را به خونسردی و آرامش رهنمون می‌شوند، و نه به شور و غلیان احساسات و خواهش‌های بی‌پایان؛ شما را به جدایی [از تعلقات] رهنمون می‌شوند، و نه به بستگی و وابستگی [به آنها]؛ دست‌آوردهای دنیوی را در چشم شما ناقص و متزلزل می‌نمایانند، و نه کامل و متزاید؛ شما را به میانه‌روی و اعتدال فرا می‌خوانند، و نه به آزمندی و حرص؛ شما را به رضایت و خشنودی رهنمون می‌شوند، و نه به نارضایتی و ناخشنودی؛ شما را به تنهایی [و با خود خلوت کردن] رهنمون می‌شوند، و نه به جماعت پیوستن [و خود را غرق و حل کردن در دیگران]؛ شما را به نیرومندی و توانایی رهنمون می‌شوند، و نه به رخوت و سستی و کساد روح؛ شما را به محظوظ شدن از خیر رهنمون می‌شوند، و نه به لذت بردن از شر؛ با چنین تعالیم و آموزه‌هایی شما می‌توانید بیاسائید و به آرامش دست یابید: اصل و قاعده همین است. نظم و نزاکت همین است. این است پیام استاد.

همین‌طور که بودیسم گسترش می‌یافت، عمل‌گرایی نهفته در آن نیز وضوح بیشتری به خود می‌گرفت. گاهی پیش می‌آید که یک استاد بودایی با گفتاری برخورد می‌کند که به نظرش از بنیاد غلط است - غلط است تنها به خاطر اینکه

کسی آن را بر زبان رانده است. آنان که می‌دانند، نمی‌گویند^۱. سکوت، یا به تعبیر بودائیان سکوت شریف، بخودی خود هیچ خدشه‌ای به حقیقت وارد نمی‌کند. در آئین بودا یکی از مهمترین معیارها برای تشخیص صحت گفتار 'رفتار برتر' است؛ براساس این معیار، هم از بیان مطالبی که به حقیقت راه ندارند پرهیز می‌شود، و هم از پرسش درباره موضوعاتی که آرامش آدمی را برهم می‌زنند. 'سکوت شریف، یا رفتار برتر'، یکی از آموزش‌هایی است که یک راهب بودایی طی مراحل باید آن را فرا بگیرد تا سرانجام دریابد که اگر هم سخنی بر زبان می‌راند چنان باشد که بتواند در موقع مناسب افراد را در پیشرفت معنوی‌شان یاری نماید.

در بودیسم آنچه به عنوان اصل اعتقادی و مقدس یا به تعبیر خود بودائیان 'سکوت قدسی' می‌شناسیم، پیش از هر چیز نوعی طبابت است، و بودا یک طبیب. او درست مانند یک طبیب حاذق باید از عهده تشخیص انواع مختلف بیماری‌ها برآید؛ باید اسباب و علل آنها را بشناسد، و بدین جهت باید بر داروها و شیوه‌های مختلف بیماری‌ها آگاهی داشته باشد؛ و مهمتر از همه باید بتواند این همه دانایی و آگاهی را عملاً به منصه ظهور بنشاند. طبیب حاذق به روشنی رسیده ما یعنی بودا نیز در آغاز با اشاره و تأکید بر چهار حقیقت مقدس^۲، و آشکار کردن آنها برای بشر، قدم در چنین راهی گذاشت؛ چهار حقیقت مقدس موردنظر بودا عبارتند از: رنج، خاستگاه رنج، رهایی از رنج و راه رهایی از رنج.

مراقبه و تأمل در آئین بودا، یگانه طریق اصلی رسیدن به رهایی است. در مراقبه و تأمل، بیش از هرچیز بر تفکر و تعمق و راه یافتن به نوعی نظم و انسجام ذهنی تأکید می‌شود. مراقبه و تأمل یکی از ارکان آئین بودا است و هدف آن توانایی نظارت و اعمال کنترل بر کلیه فرایندهای ذهنی - روانی

۱. از سخنان بودا که در مجموعه سه سبد گردآوری و ضبط شده است.

۲. four holy truths، در فصل پنجم به تفصیل به این چهار حقیقت مقدس اشاره شده است.

است. بدینسان اگر از چشم غربی به موضوع نگاه کنیم، در آئین و اندیشه بودایی به نکات بسیار ظریفی برخورد می‌کنیم که شدیداً رنگ و بوی روانشناسی دارند؛ با این تفاوت که اندیشه بودایی، متافیزیک و روانشناسی را چنان با هم ترکیب می‌کند که در تفکر غربی هیچ مشابهی، نمی‌توانیم برای آن پیدا کنیم.

اندیشه بودایی علاوه بر عمل‌گرایی و روانشناسی - یا به عبارت درست‌تر، گرایش‌های شدیداً روانشناختی - از نظام فکری یا نوعی منطق دیالکتیکی نیز برخوردار است. دیالکتیک^۱ یکی از اشکال منطق است که در غرب با نام‌هایی چون زنون القایی و هگل پیوند خورده است (و بر خواننده آشنا با فلسفه غرب پوشیده نیست که این نام‌ها، تلویحاً به تاریخ شکل‌گیری و رواج و گسترش این نوع تفکر منطقی اشاره دارند که از حدود ۴۸۹ پیش از میلاد تا اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم را دربر می‌گیرد). اساس منطق دیالکتیک را می‌توان بر این عقیده استوار دانست که تفکر دقیق و عمیق بر روی هر موضوعی می‌تواند به نتایج متعارف و متناقض منتهی شود، یعنی به قضایایی^۲ که تصدیق هریک مستلزم تکذیب دیگری است. و آنچنان که از شواهد تاریخی پیداست، اندیشمندان بودایی شیفته پارادوکس^۳ و تناقض^۴ بوده‌اند. اجازه بدهید این نکته را با آوردن دو نقل قول از گفتار دیاموند^۵، روشن کنم. این گفتار در واقع رساله‌ای است که حدوداً در ۳۵۰ پس از میلاد نوشته شده و نسبت به سایر آثار بودایی که رنگ و بویی متافیزیکی دارند، خوانندگان بیشتری داشته است.

در این رساله بودا خطاب به یکی از پیروان نزدیکش لب به سخن می‌گشاید: "جریان‌های وجود؛ جریان‌های وجود را ای سوب هوتی^۶، تاتاگاتا، به عنوان جریان‌های نیستی به شاگردان آموزانده است. بنابراین آنها جریان‌های وجود نامیده می‌شوند." یا در جای دیگر از همین رساله چنین می‌خوانیم: "در

1. dialectic

2. statement(s)

3. paradox

4. contradiction

5. Diamond Satra

6. subhuti

نظام‌های این جهانی، جریان‌های وجود به وفور یافت می‌شوند، و من براساس حکمتی که دارم و نیز به خاطر معرفتی که مرا به روشن‌شدگی رهنمون گردیده، بر گرایش‌های متعدد و گوناگون اندیشه آگاه گشتم.^۱ [و تو می‌پرسی] چرا؟ [و در جستجوی علل و اسباب این آگاهی هستی]؛ گرایش‌های اندیشه^۱، گرایش‌های اندیشه را ای سوب هوتی، تاتاگاتا، به عنوان فقدان هرگونه گرایشی به شاگردان آموزانده است. بنابراین آنها گرایش‌های اندیشه نامیده می‌شوند. [و تو همچنان به جستجوی خویش ادامه می‌دهی، و می‌پرسی] چرا؟ [و من در پاسخ به تو می‌گویم که این مقدمات با این نتیجه‌گیری‌های متعارض و ناهمگون گواه و گویای آن‌اند که] اندیشه گذشته به مقصد نمی‌رسد؛ اندیشه آینده، به مقصد نمی‌رسد؛ اندیشه حال به مقصد نمی‌رسد.”.

انهدام نفسانی و اصل اعتقادی نه - خود

بودیسم برای اندیشه دینی ارمغان خاصی به همراه داشت یعنی به سهم خود، چیزی بر این اندیشه افزود و آن را پربارتر کرد. این ارمغان خاص درواقع همان اصل اعتقادی ‘انکار نفس’^۲ (نه - خود) بود که اندیشه بودایی آن را به شکل یک اصل اعتقادی خاص و مجزای مطرح کرد و با افزودن آن به شکل یک اصل جدی، اندیشه دینی را پربارتر ساخت. همه بوداییان اعتقاد به ‘خود’ را به عنوان منشأ اصلی رنج و نیز شرط اساسی و بنیادین تجلی آن می‌پذیرند. این قبیل تصورات (مانند نفس، خود و...) در ذهن و ضمیر ما نیز وجود دارند و به راحتی قابل تشخیص‌اند که از آن میان می‌توان به ‘من’، ‘مال من’ و بسیاری حالات دیگر اشاره کرد؛ حالاتی که شاید آنقدرها هم خوشایند نباشند.

ما در پی شاد بودن، خرسندی و رضایت خاطر هستیم، در پی یک شادی باطنی، حقیقی و عمیق؛ می‌خواهیم شادی ما چنان باشد که گویی طفلی هستیم

1. trends of thought

۲. (an-atta)-not-self، در زبان پالی و an-ātman در زبان سانسکریت.

مقیم در زهدان مادر، به همان اندازه آرام و آسوده و همانقدر مَصُون از خطر، خطا و یا حتی خدشه.

اما بنابر نظر بعضی روانشناسان، دست یافتن به چنین مرتبه‌ای از شادی تنها در صورتی ممکن می‌شود که پیش از هر چیز از خویشتنِ خویش خلاصی یافته باشیم. حال اگر این معنا را در قالب اصطلاحات منطقی بریزیم، بیان مطلب به این شکل در می‌آید: آدمی تنها وقتی به شادی واقعی دست می‌یابد که دیگر وجود نداشته باشد؛ و این نمونه‌ای است از همان پارادوکس‌های دیالکتیکی که در نظر یک فرد عادی، به وضوح بی‌معنی و لغو می‌نماید.

در هر حال فقدان شادی یا ناخرسندی از نظر یک اندیشمند بودایی، نتیجه الزام‌آور و گریزناپذیر احساسی است موهوم که بر جسم و جان آدمی سایه می‌افکند و چنان است که باعث می‌شود ما خودمان را با دیگر افراد و اشیاء یکی و یکسان بیانگاریم؛ یعنی خودمان را چنان با جهان پیرامون خود درگیر می‌یابیم که فکر می‌کنیم آنچه برای اجزای این جهان اتفاق می‌افتد، بی‌تردید و به همان میزان برای ما نیز روی خواهد داد. برای روشن شدن مطلب اجازه بدهید مثالی بزنم: پوسیدگی و کرم‌خوردگی دندان تنها به خود دندان مربوط نمی‌شود، بلکه در واقع مجموعه‌ای است از فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی که هم دندان و هم عصب متصل به آن را شامل می‌شود. حالا اگر 'من' من، متوجه این دندان‌گذاری شود و به تعبیری عامیانه خودش را روی آن بیاندازد، پیش از هر چیز بخود می‌قبولاند که این دندان 'مال من' است، و بعد باور می‌کند که هر بلایی بر سر این دندان بیاید، ناگزیر مرا نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد؛ حاصل این فکر و خیال‌ها، نوعی آشوب، اغتشاش، و حتی اضطراب فکری است که هرچند به دندان و دندان‌درد ارتباطی ندارد، ولی واقعاً به اندازه دندان‌درد، عذاب‌آور و هولناک است. حال اگر به این ماجرا از دید یک بودایی نگاه کنیم، وضع از این قرار است: در اینجا با تصویری از 'من' مواجه هستیم، یعنی وهمی وابسته به نیروی تخیل که هیچ‌ما به ازاء خارجی و واقعی ندارد.

در جهان انواع و اقسام فرایندها، فعل و انفعالات و جریان‌ها وجود دارند. حال اجازه بدهید به سراغ احساس موهوم دیگری برویم، وهم یا احساس موهومی از خزانه خیال، یعنی تعلق. در تحلیل و بررسی 'تعلق'^۱ به عنوان یک وهم به این نتیجه می‌رسیم که در جهان احساس موهوم دیگری وجود دارد مبنی بر اینکه بعضی چیزها به 'خود' یا 'من' تعلق دارند. لازم به یادآوری است که در این مبحث بودیسم با سایر سنت‌های مائوس در غرب تفاوت بسیار دارد. برای مثال در فلسفه ارسطو با مفهوم یا تصویری به نام 'تعلق' به صورت نوعی مفروض مسلم برخورد می‌شود؛ به تعبیر دیگر 'تعلق' می‌بینیم که با ظهور اندیشه چیره‌گر در منطق دیالکتیکی بودایی، تناقض شکل می‌گیرد و مجال بروز پیدا می‌کند. بدینسان هرگونه مانع و حائلی که ذهن را از عالم وجود^۲ جدا می‌کند، به دور افکنده می‌شود، و وسعت نامحدود حقیقت خود را با جلوه و جلال بیشتری به نمایش می‌گذارد. در آموزه‌های بودایی، قوانین و قواعد معمولی منطق به چالش گرفته می‌شوند؛ و اندیشمندان بودایی این چالش را به نام آزادی روح، انجام می‌دهند. به علاوه اینها همه مقدماتی را فراهم می‌آورند که به تصور^۳ بودایی از امر مطلق^۴، ارتباط پیدا می‌کنند. تصور امر مطلق و منطق دیالکتیکی نهفته در پس آن، در اینجا نیز مانند دیالکتیک زنون، نیکلاس کوزایی و هگل، باعث بروز و ظهور قضایای 'خود - متناقض'^۵ می‌گردد.

به معنای ارسطویی، حاصل غایی تجربه انگاشته می‌شود و به همین سبب امری است کاملاً بدیهی و مطلقاً بی‌نیاز از بررسی و موشکافی. و به جرأت می‌توان گفت کل منطق و هستی‌شناسی^۶ ارسطویی اصولاً بر این ایده یا تصور بنا نهاده شده است.

اصل اعتقادی 'انکار نفس' (نه - خود یا آن - آتا) هم از جهت معنی و هم از

1. 'belonging'

2. existence

3. notion

4. the absolute

5. self-contradictory

6. ontology

لحاظ تأثیر و نفوذ، فوق‌العاده مهم و عمیق است. حتی بعضی بر این باورند که دوران زندگی و طول حیات آدمی برای پی بردن به اعماق این اصل اعتقادی کفایت نمی‌کند. بنابر سنت بودایی، این اصل مشتمل بر دو بخش است، یا به تعبیر منطق دانان دو قضیه که باید از یکدیگر تمیز داده شوند:

۱. تصوراتی نظیر 'من'، 'مال من'، 'تعلق'، و از این قبیل هیچ معادل و مابه‌ازائی در عالم واقع ندارند.
به عبارت دیگر چیزی به نام 'خود' یک امر واقعی^۱ محسوب نمی‌شود.

۲. ناگزیر باید بپذیریم که به هیچ وجه نمی‌توانیم خود تجربی^۲ خودمان را به عنوان یک خود واقعی^۳ مورد ملاحظه قرار دهیم.

فعلاً اجازه بدهید نگاهی به قضیه اول بیان‌دازیم و با دقت آن را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم. در مورد قضیه اول وضع بدین منوال است که ما عقیده‌ای عقلانی و عقلایی را که اکثر قریب به اتفاق افراد اندیشمند آن را مفروض مسلم می‌انگارند، زیر سؤال می‌بریم و فراتر از آن به چالش می‌کشانیم؛ یعنی منکر آن می‌شویم که در جهان چیزهایی از قبیل 'خود' یا 'نفس'،^۴ و یا 'جوهر'،^۵ و یا روابطی مانند 'تعلق' و 'تملک'،^۶ وجود دارند. توجه به این نکته بسیار ظریف، ضروری است که در این وادی، ما منکر این نمی‌شویم که 'خود' یا تصوراتی از این دست، داده‌های جهان محسوسات به شمار می‌آیند؛ و عقل سلیم^۷ نیز به همین خاطر آنها را می‌پذیرد؛ بلکه وجود این قبیل تصورات را به عنوان واقعیات غایی جهان محسوسات، انکار می‌کنیم. با درک این نکته ماگامی را برمی‌داریم که نتایج فرعی اما بسیار مهمی دربر دارد. اگر در جهان چیزی به نام 'خود' وجود نداشته باشد، به طریق اولی چیزی به نام 'شخص' هم وجود نخواهد داشت، چرا که تصور 'شخص' به معنای چیزی است که پیرامون یک هسته درونی یا یک نقطه مرکزی بالنده، شکل گرفته است.

1. the fact

2. empirical self

3. real self

4. 'soul'

5. 'substance'

6. 'Owning'

7. common sense

من در یکی دیگر از آثارم که سال‌ها پیش منتشر شد، سعی کردم استدلال‌های بودایی را که علیه تصور 'خود' و اساساً اعتبار عینی^۱ چنین تصویری اقامه شده، در قالب اصطلاحات فلسفی رایج^۲ در تفکر فلسفی غربی بیان کنم. البته در اینجا قصد ندارم به تکرار آن مطالب بپردازم، چرا که ما را از بحث اصلی و طریقی که در پیش گرفته‌ایم دور می‌کند. ولی جالب است بدانیم استدلال‌هایی که حکما و اندیشمندان بودایی علیه مفهوم 'خود' اقامه کرده‌اند، در مجموع ذهن ما را روشن می‌کنند، چنانکه متوجه می‌شویم همواره بر حسب عادت و به قول معروف طوطی‌وار از چنین مفهوم یا تصویری سخن گفته‌ایم. در انگلستان، فیلسوف نکته‌سنج و اشکال‌تراشی مانند هیوم وجود 'من' را به عنوان ماهیتی^۳ متمایز از فرایندهای ذهنی - روانی^۴، از اساس منکر می‌شود؛ انکار 'من' و شیوه استدلال او به گونه‌ای است که شدیداً به اصل اعتقادی انکار نفس (نه - خود، آن آتا) نزدیک می‌شود. حتماً برای خوانندگان جالب و حتی اعجاب‌آور است که وقتی آئین بودا را از نقطه نظر تنوریک مورد بررسی قرار می‌دهیم، در می‌یابیم که بخصوص در باب این اصل اعتقادی مهم و تعیین‌کننده یعنی انکار نفس، نه - خود، و یا به قول خود بودائیان آن آتا حرف زیادی برای گفتن ندارد و اگر هم داشته باشد، حرف غیرقابل فهمی نیست. فرق میان یک اندیشمند بودایی و یک فیلسوف اروپایی یا آمریکایی در شیوه برخورد آنان با قضایای فلسفی نهفته است. ما اروپائیان به شکاف عمیقی که میان ذهنیات فیلسوفان و عملکرد آنان وجود دارد، واقف هستیم و اصولاً به آن عادت کرده‌ایم؛ منظورم شکافی است که نحوه زندگی آنان را از دیدگاه‌هایشان درباره سرشت و ماهیت عالم^۴ جدا می‌کند. در واقع استدلال‌های فلسفی یک فیلسوف غربی عملاً تأخیری بر روی احساسات و روحیات او ندارد. آراء و اندیشه‌های یک فیلسوف غربی

1. objective validity

2. entity

3. mental processes

4. nature of the universe

را با انسجام دیدگاه‌هایش می‌سنجند و نه باز زندگی و نحوه زندگی. در حالی که وضع در آئین بودا درست برعکس است، یعنی صحت و اصالت اندیشه‌های یک متفکر بودایی را بر حسب نحوه زندگی، پاکی و قداست زندگی و نیز میزان قطع وابستگی از جهان می‌سنجند. صرف مطرح کردن یک گزاره منطقی مانند 'چیزی به نام من وجود ندارد' نه تنها راه به جایی نمی‌برد بلکه عقیم و بی‌فایده جلوه می‌کند. در واقع اندیشه، چیزی بیش از یک ابزار نیست و ارزش آن در گرو آثار و تولیدات آن است.

یک اندیشمند بودایی وقتی استدلال می‌کند که چیزی به نام 'من' وجود ندارد، هدفش به وجود آوردن نگرش تازه‌ای نسبت به زندگی است. یک بودایی باید یاد بگیرد که در همین زندگی روزانه و معمولی به گونه‌ای رفتار کند که گویی هرگز منی وجود نداشته است. بودیسم راه‌حل‌ها، دیدگاه‌ها و اندیشه‌های بدیع و بسیار جالبی را برای رفع مشکل 'خود' ارائه می‌کند. کسانی که این وجه از آئین بودا، توجهشان را جلب کرده، چیز زیادی دستگیرشان نخواهد شد؛ اما کسانی که بودیسم را به خاطر توصیه‌هایش در خصوص چگونگی اداره یک زندگی فارغ از خود، مورد بررسی قرار می‌دهند، بهره بسیاری از این آئین نصیبشان می‌شود. دست‌آورد عظیم 'فلسفه' بودایی عبارت است از شیوه‌هایی که به مدد آنها حقیقت پنهان در اصل 'انکار نفس' (نه - خود) بر اذهان کنجکاو و جستجوگر آشکار می‌شود؛ دست‌آورد عظیم این آئین در نظم و انضباطی نهفته است که بوداییان از آن پیروی می‌کنند تا بلکه بتوانند این حقیقت را در بخشی از هستی‌شان بگنجانند.

'بدبینی بنیادین'

وجه دیگر اصل اعتقادی 'نه - خود' [آن - آتا] موجب شد بودیسم به

صورت دین و ایمانی^۱ 'بدبینانه' شهرت پیدا کند. درست است که از نظر بودیسم این جهان یعنی تمامی امور مشروط و ناپایدار، سراسر نقص است و عیب و ملامت است از رنج و محنت؛ و نیز درست است که این جهان در آئین بودا یکسر و به طور مطلق، پوچ، باطل و مردود است، اما در عین حال یک هدف بزرگ را دنبال می‌کند و آن اصل شدن به نیروانا است. البته اجازه بدهید صادقانه اعتراف کنم که درباره‌ی عنوان این فصل یعنی 'بدبینی بنیادین' آنقدرها مطمئن نیستم که آیا واقعاً تناسبی با این شیوه‌ی نگرش بودایی به جهان هستی دارد یا نه. در سرزمین‌هایی مانند پُرْمه و تَبْتْ اکثر قریب به اتفاق مردم پیرو آئین بودا هستند و جالب است که بدانیم حاصل مشاهدات محققانی که به این سرزمین‌ها سفر کرده‌اند حاکی از آن است که مردمان این سرزمین‌ها به طرز اعجاب‌آوری بشاش و شادند. و از این شگفت‌انگیزتر، تیرگی بدبینانه‌ای است که در اعتقاد بودایی به رنج عالمگیر^۲ وجود دارد ولی در چهره‌ی بشاش پیروان آئین بودا کوچکترین انعکاسی پیدا نکرده است. بنابراین اصل یعنی رنج عالمگیر چنین به نظر می‌رسد که این جهان اقیانوس ژرفی است از اشک و آه؛ در آئین بودا نیز با چنین برداشتی مخالفت نمی‌شود اما معتقدند با ریختن این اشک‌ها و سبکبارتر شدن، شادی و فرحی وصف ناشدنی هستی را دربر می‌گیرد.

نگرش منفی متفکران بودایی به این جهان حاصل برخورد آنان با دو موضوع مهم و تعیین کننده است، یکی مسئله‌ی معنای زندگی و دیگر ماجرایی مشکل‌آفرین سرنوشت بشر. حل ماجرایی سرنوشت بشر هراندازه هم که با اشکال مواجه باشد ما را وادار می‌کند که به آن بیاندیشیم و درباره‌اش تصمیمی اتخاذ کنیم؛ چرا که خوشبختی و طراوت یا بدبختی و فسردگی زندگی تک تک آدمیان منوط به پاسخ به این سؤال بزرگ است. آراء و دیدگاه‌های ارائه شده درباره‌ی سرشت و سرنوشت آدمی، و یا نظریه‌پردازی درباره‌ی معنی وجودی او را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. بعضی معتقدند انسان مولود

1. faith

2. universal suffering

زمین است، و زمین خانه و مأمن او است. بدینسان وظیفه‌اش ایجاب می‌کند که خودش را با خانهٔ زمینی‌اش همسان و هماهنگ گرداند. بر این اساس صیانت نفس^۱ عالی‌ترین قانون و حتی تکلیف^۲ آدمی است. بعضی دیگر بر این باورند که انسان، روحی است سرکش، مضطرب و آشفته حال؛ نفسی است که از اوج افلاک به حضيض خاک سقوط کرده، و بر روی زمین، بیگانه‌ای بیش نیست. از این منظر وظیفهٔ آدمی این است که به هر ترتیب و با کوشش و تلاش بسیار به کمال اصلی و اولی خود دست یابد. بدینسان انکار نفس^۳ عالی‌ترین قانون و تکلیف آدمی است.

تمدن امروزی ما نقطه‌نظر اول را می‌پسندد و بودیسم نقطه‌نظر دوم را. به نظر من دربارهٔ این قبیل مباحث نمی‌توان تنها با استمداد از برهان و استدلال داوری کرد. وقتی به قضاوت دربارهٔ ارزش‌های بشری می‌نشینیم باید مواظب باشیم که مبدا سلیقه‌های شخصی، خلق و خو و ترجیحات باطنی خودمان را ملاک قرار دهیم و به آنها شأن و اعتبار قوانین عینی و طبیعی ببخشیم، در این مورد باید بدانیم که فقط می‌توانیم وضعیت خودمان را تعریف کنیم و اجازه نداریم که این وضعیت کاملاً شخصی را بر دیگران تحمیل کنیم. از سوی دیگر نقطه‌نظر بودایی نیز تنها برای اشخاصی قابل استفاده است که به خودشان و نیز به جهان پیرامونشان، با نگاهی خالی از توهم و تعصب نگاه می‌کنند؛ یعنی انسان‌هایی که به شدت در برابر درد، رنج و هر نوع آشفتگی حساس هستند، مشتاق دست یافتن به خوشبختی‌اند و به خاطر آن هرگونه چشم‌پوشی و ترک دنیا را به جان می‌خرند. شاید دانستن این نکته برای خوانندگان جالب باشد که برای فهم و درک بودیسم هیچ پیش‌فرضی خاصی در ذهن یک متفکر بودایی وجود ندارد.

یک بودایی تمام همّت و تلاش خود را صرف رسیدن به خوشبختی کامل و بی‌عیب و نقصی می‌کند که ظاهراً در فراسوی این جهان مادی محسوس یافت می‌شود. حالا سؤالی که مطرح می‌شود این است: چرا باید این فرد بودایی تا به

1. self-preservation

2. duty

3. self-denial

این حدّ بلندپرواز باشد؟ چرا برای رسیدن به خوشبختی متعارفی که برای همه ما به یک اندازه قابل حصول است، تلاش نمی‌کند؟ و اصولاً چرا این نوع خوشبختی از نظر او قانع کننده نیست؟ شاید نتوان پاسخ سرراست و قانع کننده‌ای برای این سؤال پیدا کرد ولی اگر کمی دقت کنیم، می‌بینیم ما نیز در تکاپوی رسیدن به همان خوشبختی متعارفی، به نظر نمی‌رسد چندان قانع و خشنود باشیم. اگر آسایش فیزیکی در زندگی روزمره - مانند لوازمی که زندگی و گذران آن را آسان می‌کنند، و ارضاء زمینی، موجبات رضایت خاطر ما را فراهم می‌آورند، و منظورمان از خوشبختی چیزی در همین حدود است، پس باید شهرک نشینان اطراف لندن به مراتب خوشبخت تر و راضی تر از روستائیان چینی یا کشاورزان اسپانیایی باشند. در حالی که شواهد واقعی درست عکس این موضوع را به اثبات می‌رسانند. بنابر نظریه رضامندی^۱ در آئین بودا، طبیعت بشری ما چنان ساخته و پرداخته شده که هیچ چیز مایه رضایت خاطر ما نمی‌شود مگر دوام و پایداری کامل، سهولت و سبکی کامل، و در نهایت امنیت و آرامش کامل. و نیازی به توضیح نیست که در این جهان خاکی و زمینی که همه چیز در معرض دگرگونی و تغییر و تحول است ما هرگز نمی‌توانیم به هیچ گونه کمال و امر مطلق دست پیدا کنیم.

در سال‌های اخیر بسیاری از فیلسوفان و روانشناسان به اهمیت فوق العاده حقیقتی پی بردند که در اعماق وجود و نهانخانه جان آدمی جای دارد یعنی اضطراب^۲. بنابر نظر شخصیت‌هایی مانند شیلر^۳، فروید^۴، هایدگر^۵ و یاسپرس^۶، در اعماق وجود ما اضطرابی بنیادین ریشه دارد که می‌توان آن را به صورت حفره‌ای کوچک و خالی تصور کرد؛ حفره‌ای که خود منشأ بسیاری از ناخرسندی‌ها و آلام بشری است. بعضی معتقدند که تنها افراد درونگرا^۷ که ذهنی فلسفی دارند می‌توانند چنین اضطرابی را تجربه و درک کنند. اضطراب چیزی است که اگر کسی آن را احساس نکرده باشد و در درون خود متوجه

1. Buddhist Contention

2. anxiety

3. Max Scheler

4. Sigmund Freud

5. Martin Heidegger

6. Karl Jaspers

7. introspective

وجود آن نشده باشد، هیچ توضیح یا حتی دلیل و برهانی هرگز نمی‌تواند او را متقاعد کند که چنین احساس یا پدیده‌ای وجود دارد؛ و اگر کسی آن را احساس و درک کرده باشد، هرگز نمی‌تواند آن را فراموش کند. این احساس ممکن است در خواب و هنگام قطع ارتباط هشیارانه با جهان، به افراد دست دهد؛ وضع به گونه‌ای است که پیش از هر چیز بودن خودمان را حس می‌کنیم و از چنین حسی سخت شگفت‌زده می‌شویم و بعد آهسته آهسته همین احساس شگفت‌انگیز بودن یا وجود داشتن به احساسی وحشتناک و هراس‌آور تبدیل می‌شود. وقتی این احساس به آدمی دست می‌دهد، همزمان فرصت بی‌نظیری پیدا می‌کند تا ولو برای یک لحظه با خودش مواجه شود و خودش را ایستاده بر لبه باریک نیستی که گرداگرد هستی‌اش را فرا گرفته، ببیند؛ ناتوانی و ضعف و زبونی خویش را درک کند؛ و از بی‌پناهی^۱ در برابر واقعیت شگفت‌انگیز بودن، بترسد و دستخوش رنجی فرساینده شود. معمولاً تا آنجا که بتوانیم از چنین تجربه‌ای پرهیز می‌کنیم چرا که تجربه‌ای است بسیار خردکننده و دردناک. بدیهی است که معدودی از آدمیان به هزاران دلیل پیدا و پنهان بی‌آنکه خود بخواهند از تجربه این اضطراب بنیادین یا اولی^۲ محروم می‌مانند. ما معمولاً از مواجهه با این نقطه یا حفره خالی پرهیز می‌کنیم. آن را دور می‌زنیم، یا از کنارش به آرامی عبور می‌کنیم. گمان می‌کنم حالا بهتر می‌توانیم احساس رضامندی بودایی را درک کنیم، چرا که رضامندی بودایی بر این اساس استوار است که برای رسیدن به آرامش و آسایش خاطر نخست باید بر این اضطراب فائق آمد؛ و فائق آمدن بر این اضطراب میسر نخواهد شد مگر آن که یاد بگیریم به هیچ تکیه و به آن اعتماد کنیم.

جاودانگی

بوداییان سرشت آدمی را پاک، معقول و حساس می‌دانند و به همین خاطر آن را گرامی می‌دارند؛ و معتقدند آدمی به خاطر بهره‌مند بودن از چنین

1. helplessness

2. Original

سرشتی، سزاوار است برای دست یافتن به جاودانگی منتهای کوشش و همت خود را بکار بندد. در آئین بودا نیز مانند بسیاری ادیان دیگر هدف، دست یافتن به جاودانگی یا نوعی حیات نامیرا است. بودا، پس از آن که به روشنی رسید، ادعا کرد درهای بی مرگی را گشوده است. جاودانگی را می‌توان به ساده‌ترین شکل ممکن نقطه مقابل رندگی دانست، یعنی نقطه مقابل پدیده‌ای که با مرگ پیوند خورده و از آن جدایی ناپذیر است. ما از همان لحظه‌ای که متولد می‌شویم، راه مردن را در پیش می‌گیریم.

درست بلافاصله پس از لقاح^۱، سازوکار^۲ حیات جسمانی ما با ضرب‌آهنگی آغاز می‌شود که از همان ابتدا رو به سوی کُندی دارد، تا ناگزیر راهِ انتها را در پیش گیرد. تولد، علت اصلی مرگ است.

وقوع تولد، یا انجام لقاح، عامل اصلی و تعیین کننده‌ای است که مرگ را به رویدادی گریزناپذیر تبدیل می‌کند. واقعیت آن است که ما در همه حال با موقعیتی هولناک و مخاطره‌آمیز مواجهیم، خواه جرأت رویارویی با آن را داشته باشیم و خواه نداشته باشیم. در این توقف‌گاه زندگی نام، آدمی تا چه حد می‌تواند بیارامد و خاطری آسوده داشته باشد؟ جاودانگی به هیچ وجه میل به تداوم یک فردیت خاص نیست، بلکه معنای دقیق و درست آن تعالی بخشیدن به چنین فردیتی است.

حالا وضعیت فردی را در نظر بگیرید که از روند زندگی و امور جاری در آن خسته شده و فراتر از آن به نوعی احساس بی‌زاری رسیده است؛ به نظرش در این عالم همه چیز عمر معین و کوتاهی دارد و فقط برای این به وجود می‌آید که دوباره از بین برود. تصور کنید که او آرزو دارد تا به موجودی فناپذیر تبدیل شود. پس چاره‌ای ندارد جز آنکه خودش را از جمیع جهات انکار کند؛ البته منظور جهاتی است که به وجود و هستی عینی و بیرونی‌اش مربوط می‌شود. او باید وجود خودش را از هر آنچه ناپایدار است خالی کند.

حالا سعی کنیم به این نکته بیاوریم که با فناپذیر شدن این آدم، چه چیز از او باقی می‌ماند. معلوم است که یک انسان فناپذیر دیگر نیازی به جسم ندارد؛ با از میان رفتن جسم، غرایز و امیال جسمانی او نیز از میان خواهند رفت. ذهن این آدم نیز به طریق اولی قربانی خواهد شد؛ چرا که همه می‌دانیم ذهن ما با فرایندهای جسمانی پیوند خورده است، چنانکه فعالیت‌های ذهنی منوط به داده‌هایی^۱ است که اندام‌های حسی جسمانی فراهم می‌کنند. در واقع باید گفت این آقا پس از فناپذیر شدن، دیگر برای خودش نیز قابل شناسایی و تشخیص و تمیز نیست. او هر چیزی را که می‌توانست خودش را به خودش و به دیگران بشناساند از دست داده است. ولی با همه این اوصاف، انسان فناپذیر ما که دیگر اثری از آثارش باقی نمانده، هنوز هم می‌تواند تولدی دوباره پیدا کند تنها به این شرط که یاد بگیرد خودِ کوچک و عزیزش را کنار بگذارد و از هر آنچه که بعد فناپذیر وجودش را مکتدر می‌سازد، احتراز کند. در واقع تعلیم و تربیت بودایی بر این اساس نهاده شده که به طرزی قاعده‌مند و مرحله به مرحله برخی ویژگی‌های وجودی ما را ضعیف و خنثی گرداند تا بتوانیم به جاودانگی دست یابیم؛ البته بنابر تعالیم بودایی، ضعیف و خنثی کردن آن دسته از ویژگی‌های وجودی که مانع وصول به جاودانگی محسوب می‌شوند، مستلزم به وجود آوردن ویژگی‌ها و توانایی‌هایی است که ما از لحظه تولد آنها را از دست داده‌ایم.

طی این مراحل تربیتی، جسم، رام و مطیع می‌گردد، غرایز ضعیف و خنثی می‌شوند، ذهن از آشفتگی خلاصی می‌یابد و آرامش پیدا می‌کند، تفکر منطقی با طرح مسائل پوچ و پیچیده گیج و درمانده می‌شود، و به واقعیات محسوس چندان وقعی نهاده نمی‌شود، و بدینسان چشم ایمان و چشم خرد، جای خود را با چشم‌های سر عوض می‌کنند.

اما همانطور که پیش از این نیز گفتیم همه این‌ها به دیدگاه ما درباره سرشت

1. data

آدمی متکی است. آنان که انسان را مخلوق زمین می‌دانند، این اشتیاق بودایی برای نیل به جاودانگی را به سخره می‌گیرند و آن را به حلزونی تشبیه می‌کنند که خانه لعبی و لزج خود را ترک می‌کند تا خود را برای یک مسافرت هوایی آماده کند. و آنان که آدمی را موجودی ماهیتاً معنوی می‌دانند، تعالیم بودا را پاس می‌دارند و استعاره بودایی قوهای کوهی را می‌پذیرند؛ قوهایی که دریاچه کوهستان زادگاه خود را ترک می‌کنند، منزل به منزل می‌روند، بی آنکه در هیچ کجا برای خود آشیانه‌ای بسازند و آنقدر به این سفر ادامه می‌دهند تا سرانجام به آب‌های صاف و زلال دریاچه همان کوهستانی برسند که زادگاه و موطن راستینشان بوده است.

فضایل و ارزش‌ها

تردیدی نیست که کلام حکما و اساتید بودایی درباره این قبیل مسائل، فوق‌العاده لطیف و دلنشین است؛ اما واقعیت آن است که عقل سلیم این قبیل موضوعات را بر نمی‌تابد و حتی در فهم آنها در می‌ماند؛ مثلاً برای عقل سلیم پذیرفتنی نیست که این نوع قطع علاقه از جهان^۱ حاکی از دست یافتن روح بشر به مرتبه‌ای فوق‌العاده و ممتاز است؛ بلکه کاملاً برعکس عقل سلیم چنین قطع علاقه‌ای را برای هر انسانی که در جهان و روی زمین زندگی می‌کند، نامناسب و مردود می‌داند. امروزه همه ما بی آنکه خود بدانیم تسلیم عقاید و نظریات دانشمندان بزرگ مانند داروین هستیم؛ و احیاء مجدد اصل اعتقادی ترک دنیا و ارزش و فضیلت مربوط به آن نه تنها جلوه و جلایی ندارد بلکه حقیر و عبث به نظر می‌رسد.

بنابر شواهد تاریخی حلقه پیروان آئین بودا، در شمار کهن‌ترین حلقه‌های مدون دینی-فلسفی موجود در جهان است. و جالب است که این حلقه بیش از سایر حلقه‌های دینی-فلسفی دوام داشته، البته به شرط آنکه آئین جانشین‌ها را

1. unworldliness

مستثنی گردانیم. و این در حالی است که تاریخ شاهد امپراطوری‌های پر زرق و برق و پهنآوری بوده که سپاهیان کار آزموده‌ای از آنها دفاع می‌کرده‌اند، لیکن کمتر امپراطوری قدرتمندی را سراغ داریم که بیش از سه قرن دوام آورده باشد. و از سوی دیگر در آئین بودا با دریوزگان بی خان‌ومانی مواجه می‌شویم که به میل خود پا در این راه نهاده‌اند و از صمیم قلب فقر و مسکنت را به ثروت و مکنت ترجیح می‌دهند، هرگز در پی آزار و از بین بردن دیگر موجودات نیستند؛ بیشتر اوقات خود را صرف خیالبافی و رؤیاپروری می‌کنند و به ناکجا آبادهای زیبا می‌اندیشند؛ ارزش‌ها و فضائل دنیایی را خوار و حقیر می‌شمارند؛ و آنچه را که از منظر دنیوی خوار و حقیر است، فضیلت و ارزش به حساب می‌آورند مانند ملایمت و خونسردی، سخاوت، و تفکر و تعمق.

و با همه این اوصاف می‌بینیم که پیچیده‌ترین و منسجم‌ترین مؤسسات بشری مانند امپراطوری‌ها و دیگر نظام‌های سیاسی و اجتماعی با همه قدرت و هیمنه‌ای که داشتند بیش از چند قرن دوام نیاوردند و حال آنکه همین اصل انکار نفسانی که به نظر بسیاری پیش‌پا افتاده و خنده آور است، آئین بودا را طی دو هزار و پانصد سال زنده با طراوت نگاه داشته است.

فکر می‌کنم سبب وقوع این واقعیت حیرت‌انگیز این باشد که آن مؤسسات پیچیده و منسجمی که ذکرشان رفت سخت سطحی و کم ژرفا بودند و حال آنکه سنت حکیمانه بشری تا اعماق ریشه‌های حیات این موجود خاکی نفوذ کرده و پیش رفته است. چنانکه تواضع و فروتنی با زمین مأنوس‌تر است و اصولاً همین فروتنی است، همین حلم و بردباری و نجابت و ملایمت است که توانسته زمین را تسخیر کند - در حالی که امپراطوری‌ها و امثالهم، بی‌اعتنا به زمین و حتی در تقابل با آن، فقط می‌خواستند بمانند و به حیات خود ادامه دهند. لائوتسه فیلسوف چینی این ماجرا را به زیبایی و دلنشینی تمام بیان می‌کند:

آسمان پایدار است و زمین بردبار.

سبب اینکه چرا آسمان پایدار است و زمین بردبار، این است که آنها

به خاطر خود زندگی نمی‌کنند؛
بدینسان است که دیر می‌پایند.
به همین طریق مرد حکیم خود را پنهان می‌دارد، و او در برابر است و
آشکار؛

او خود را از یاد می‌برد، و در یاد باقی می‌ماند.
آیا چون او خود پسند نیست،
خودپسندی‌اش مورد قبول همگان واقع می‌شود؟^۱

حضور ایران در جهان اسلام

دکتر احسان یارشاطر و...

ترجمه فریدون مجلسی

نام کتاب کاملاً گویای محتوای آن است. و بیانگر حضور ایران در جنبه‌ای از حیات فرهنگی و اجتماعی جهان اسلام در ادوار مختلف است. دکتر احسان یارشاطر روابط ایران و اعراب، تأثیر متقابل آنان بر یکدیگر و تأثیرات فرهنگی را که حتی در واژگان قرآنی منعکس است برمی‌شمارد و به حضور سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایران در جهان اسلام می‌پردازد و در هر نکته ادعای خود را با سندی قاطع و گویا ثابت می‌کند.

خانم آنماری شیمل در بخشی دیگر حضور ایران را در قالب فرهنگ، زبان و شعر فارسی در شرق و غرب بررسی می‌کند. اوج تأثیرگذاری فرهنگی ایران در دورانی بود که سه امپراتوری بزرگ مشرق یعنی گورکانیان در هند، صفویان در ایران و امپراتوری عثمانی در ترکیه زبان فارسی را زبان رسمی و اداری و حتی فرهنگی خود قرار داده بودند، و در غرب با ترجمه آثار شاعران ایرانی پنجره فرهنگی بزرگی با چشم‌اندازی باشکوه به سوی ایران گشوده می‌شود، که بزرگانی چون گوته از همین پنجره با فرهنگ ایرانی آشنا می‌شوند...

فریدریش نیچه و گزین‌گویه‌هایش

ترجمه و تدوین پریسا رضایی، رضا نجفی

این کتاب گزینشی از جملات قصار و نغز یا به اصطلاح گزین‌گویه‌های نیچه از سراسر کتاب‌های اوست. بی‌تردید می‌توان گفت که شیواترین و خواندنی‌ترین بخش از نوشته‌های نیچه، گزین‌گویه‌های اوست. او در این شیوه از سخن گفتن توانست به آنچه مشتاقش بود دست یابد، «در چند جمله گفتن آنچه دیگران در یک کتاب می‌گویند و حتی آنچه که در کتابی نیز گفتن نمی‌توانند.» گزین‌گویه‌های نیچه کوتاه‌ترین راه و همزمان دل‌انگیزترین مسیر برای شناخت اندیشه‌های این فیلسوف شمرده می‌شود. دراین اثر، افزون بر گزین‌گویه‌هایی از هر کتاب نیچه، معرفی‌های کوتاهی درباره هر اثر، مقالات و گفتارهایی از نیچه‌شناسان برجسته جهان و نیز کتاب‌شناسی فارسی این فیلسوف ارائه شده است تا خواننده غیرمتخصص را نیز با نیچه و آثارش آشنا سازد.

زرتشت و جهان غرب

نوشته ژ. دوشن گیمن / ترجمه مسعود رجب‌نیا

از ویژگی‌های آئین زرتشت یکی پای‌بندی و استواری سرسخت آن است بر توصیه و یگانگی ذات باری، چنانکه بعضی از پژوهندگان چنین انگاشته‌اند که اعتقاد به ثنویت یا دوگانگی عوامل خیر و شر در جهان یا برابر نهادن اهورا مزدا با انگره‌مینو ناشی از همین پافشاری است. از جمله این‌گونه دانشمندان باید از اشپیکل و هنینگ نام برد. پس کوشش در شناخت آئین زرتشت از مباحث جالب بوده و برای فرهیختگان و دانش‌پژوهان پرداختن بدان دلکش و آموزنده خواهد بود. البته پوشیده‌نماند که اثر حاضر بحثی است اندکی فنی و کلامی که دقت و توجه خاص در آن ضروری است.

اوستا / کهن‌ترین سرودهای ایرانیان

دکتر جلیل دوستخواه

اوستا، میراث مشترک فرهنگی جهانیان و کهن‌ترین نوشتار ایرانیان و نامه دینی مزدایرستان است. گزارنده کوشیده است تا در این مجموعه، تکامل دانش اوستاشناسی را بر بنیادهای پژوهشهایی که در خود اوستا و یا در ادبیات پارسی میانه در چند دهه اخیر در ایران و جهان صورت پذیرفته استوار ساخته و تا آنجا که امکان یافته، برداشتهای نو را در برابر خواننده بگذارد.

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه

عمر فروخ / ترجمه حسین خدیوچم

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه که به قلم ادیب و مورخی مانند عمر فروخ نوشته شده، کتابی است در معرفی مردی لطیف‌الطبع و ظریف‌الذوق که صراحت کلامش همواره او را در انزوا قرار داده است. با خواندن این کتاب، با آراء و اندیشه‌های مردی آشنا می‌شویم که زندگی را بخششی نابجا می‌داند و اندیشه‌های تلخ و گزنده خود را در قالب شعر بیان می‌کند؛ اما تلخی اندیشه‌ها و بدبینی آشکار و انکارناپذیر او، چنان ظریف به بیان در می‌آید که همواره منفذ یا زاویه‌ای برای نگاه کردن و لذت بردن از زیبایی‌های نهفته زندگی باز می‌گذارد.

با چشمان شرمگین

طاهر بن جلون / ترجمه اسدالله امرایی

رمان چشم‌های شرمگین اثر طاهر بن جلون برنده جایزه گنکور است. نویسنده در این رمان جذاب با نگاهی همه جانبه و درک خردورزانه از هستی شگفت انسانی پرده برمی‌دارد. رمان او روایت دردناک کنده شدن از ریشه‌ها و زادبوم است. پاگرفتن در سرزمینی بیگانه که با پلشتی‌ها و رذالت‌های برخی هم‌وطنان درمی‌آمیزد. داستان دختری که در وطن پامی‌گیرد و در غربت می‌بالد. تفاوت فاحش فرهنگ‌ها و نگاه تیزبین آنهایی که به راحتی از همه چیز می‌گذرند. نویسنده با چشم سوم خویش ما را به مهمانی رنگارنگ نور و حادثه و عشق می‌برد.

دایرةالمعارف شیطان

آمبروز بیرس / ترجمه سید ابراهیم نبوی / مهشید میرمعزی

... تا آن زمان تنها در آثار عبید زاکانی (رسالة تعریفات) دیده بودم که کسی به تفسیر طنزآمیز واژه‌ها پرداخته است. ماه‌ها گذشت تا اینکه یکی از دوستان خوبم که در فرانسه ساکن است با من تماس گرفت و به من نویسنده‌ای به نام «آمبروز بیرس» را معرفی کرد. پرسیدم: این دیگر چه جور جانوری است؟ گفته شد طنزنویسی است که در سال‌های ۱۹۱۰-۱۸۷۰ آثار خود را در ایالات متحده آمریکا چاپ کرده است...

شوکران شیرین / طنزآوران امروز جهان

وودی آلن، بوخوالد، تربر... / ترجمه تقی‌زاده، کوثری، امرایی، سعیدپور، میترا کدخدایان...

در این کتاب پس از مقدمه سید ابراهیم نبوی، داستانهایی از آثار طنزپردازان جهان توسط مترجمین گرانقدری گردآوری شده که هر کدام نوع خاصی از طنز را در خود بازمی‌تاباند. در این مجموعه، طنز را از دهان دیگران از مکزیک تا گواتمالا و آرژانتین، از آمریکا و کانادا تا آلمان و همین بیخ گوش خودمان ملاحظه می‌کنید تا اتفاقاً معلوم شود که همه طنزپردازان جهان به یک زبان حرف می‌زنند: زبان طنز.

اغلب نویسندگان این مجموعه با ما هم‌روزگارند، از معاصران هستند به جز «جلیل محمدقلی‌زاده».

اسرار

کنوت هامسون / سعید سعیدپور

اسرار داستانی است جذاب و پُر راز و رمز از نویسنده بزرگ نروژی و برنده جایزه نوبل ۱۹۲۰. پیچیدگی ملموس شخصیت اصلی، مثلث عشقی او و ارتباط دوگانه‌اش با هنر، طبیعت و ماوراءالطبیعه در صحنه‌هایی زنده برای خواننده مجسم می‌شود، بیهوده نیست که هنری میلر درباره این کتاب گفته است: آن را بارها و بارها خوانده و هر بار بیشتر مسحور شده است. سبک روایی -دراماتیک رمان با برخورداری چشمگیر از عناصر مدرن و حتی پُست‌مدرن، دل و جان آدم‌ها را چندان می‌کاود که در پایان چیزی برجای نمی‌ماند جز مشتی اسرار.

زندگی من، پائولو کوئیلو

خوان آریاس / ترجمه خجسته کیهان

در این کتاب کوئیلو از مراحل اصلی زندگی خود پرده برمی‌دارد: کودکی‌اش در ریودوژانیرو، پدر مهندس‌اش، تعلیم و تربیت مذهبی و سنتی‌اش و چندین تجربه در حاشیه -شرکت در جنبش‌های شورشی دهه ۱۹۶۰ و همچنین مواد مخدر و جادوی سیاه... او با گفتگو از نوشتن، موفقیت و تأثیر زنان بر زندگی و دیدگاه‌هایش، مسیر درهم و پیچیده زندگی خود را می‌نمایاند. پائولو کوئیلو از جمله نویسندگانی به شمار می‌آید که آثارش خوانندگان فراوان دارد.

گزینه شعر جهان (دربانه)

والث ویتمن / ترجمه دکتر سیروس پرهام

هنری لانگ فلو / ترجمه دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

امیلی دیکنسون / ترجمه سعید سعیدپور

رابرت فراست / ترجمه دکتر فتح‌الله مجتبانی

رؤیا و کابوس / گزینه شعر معاصر عرب / دکتر عبدالحسین فرزاد

هرمان هسه و شادمانیهای کوچک

هرمان هسه، ترجمه پریسا رضایی و رضا نجفی

هسه در شادمانیهای کوچک به ما می آموزد، چگونه هستی را شاعرانه بنگریم و چگونه شادمانه زندگی کنیم. شادمانیهای کوچک دعوت اوست برای شاد زیستن و ارمغانی است برای زندگی معنوی ما و گامی به سوی نیکبختی و آرامشی که نویسنده، خود در واپسین دوره زندگی بدان دست یافته بود.

مترجمان برای پربار ساختن این اثر، برگزیده ای از اشعار، داستانهای کوتاه، نمونه هایی از نامه نگاریهای هسه با توماس مان و چندین نقد از هسه شناسان و ادبای نامدار جهان را درباره هسه به این مجموعه افزوده اند.

کوری

ژوزه ساراماگو ترجمه اسدا... امرایی

نویسنده در رمان خود کابوسی هولناک را باز می آفریند. جامعه پیشرفته ای با همه امکانات ناگهان به بربریت باز می گردد و کل ساختار زندگی جمعی به انحطاط کشیده می شود... رمانی است عمیق، تفکربرانگیز و کتابی که در طی سالهای اخیر سابقه نداشته است، تصویری هولناک از واقعیت.

مجموعه گزینۀ اشعار

گزینۀها، مجموعه ای است برای دوستداران شعر که بتوانند در فرصت کوتاه تری به بهترین آثار شاعران مورد علاقه خود دست یابند. اکثر این گزینۀها به وسیله خود شاعران برگزیده شده است. و به ترتیب عبارتند از گزینۀ اشعار فروغ فرخزاد / فریدون مشیری / منوچهر آتشی / سیمین بهبهانی / مهدی اخوان ثالث / فرخ تمیمی / نیما یوشیج / حمید مصدق / نصرت رحمانی / م. آزاد / پروین اعتصامی / احمد شاملو / منوچهر شبیانی / علی موسوی گرمارودی / حافظ / قیصر امین پور / شفیعی کدکنی / یدالله رویایی / بهار .

دوره کامل تاریخ تئاتر جهان

دکتر اسکار براکت، ترجمه هوشنگ آزادی‌ور

این کتاب علاوه بر آن که تصویر کامل و روشنی از تئاتر و نمایش را برای پویندگان و محققان ترسیم می‌کند، مطالعه آن برای همه دست‌اندرکاران تئاتر و سینما، از بازیگر و نویسنده و کارگردان و طراح تا معمار و منتقد و... مفید و مغتنم است. رهیافت علمی این کتاب با تئاتر، زنده و پویا است، هر تغییر و تحول و جنبشی را در ارتباط با ریشه‌های تاریخی، نیازهای اجتماعی و اقتصادی، فکری و عقیدتی و دست‌آوردهای فنی‌ی دورانش مورد بررسی قرار می‌دهد.

فرهنگ اصطلاحات ادبی

سیما داد

این فرهنگ دائرةالمعارف کوچکی است از واژگان ادبی معاصر شامل مفاهیم نقد ادبی، مکاتب و جریانهای عمده در ادبیات جهانی و ... از ویژگی‌های دیگر کتاب آن که، هر واژگان طی مقاله‌ای به تفصیل و تفکیک در زبانهای فارسی و انگلیسی تشریح و تبیین شده است. و با بهره‌گیری از نمونه‌های لازم نیاز مراجعه‌کننده را به تعریف یا توضیح جامع‌تری برآورده می‌کند.

دانشنامه سیاسی

داریوش آشوری

کوشش شده است که این کتاب به عنوان یک کتاب مرجع نیازهای بیشتری را از خواننده فارسی زبان برآورده کند، بویژه در زمینه‌های اصطلاحات و جستارهای نظری سیاسی...

روش ما در شرح مطالب مقاله‌ها آن بوده که مطالب بیطرفانه و با دیدی علمی و کمابیش از دیدگاه هواداران هر نظریه شرح شود و برای تمام خوانندگان سودمند باشد.

سیاست‌پردازی و نیرنگ

دکتر جان کولمن / ترجمه دکتر یحیی شمس

این کتاب داستانی است واقعی از رفتارهای خیانتکارانه دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده. داستانی که نشان می‌دهد این کشورها چگونه با سیاست‌ها و اقدامات تجاوزگرانه خود که حتی برای شهروندان خودشان هم زیانبار است به فریب‌کاری و جنگ افروزی ادامه می‌دهند.

در این کتاب به نکات تازه‌ای درباره انقلاب بلشویکی و عملیات جنگ خلیج فارس برمی‌خوریم که فوق‌العاده جالب است. این کتاب که توسط نویسنده «کمیته ۳۰۰» نوشته شده متمم بسیار ارزنده‌ای است که توسط نویسنده همان کتاب به نگارش درآمده است.

جادوی فکر بزرگ

دکتر شوارتز ترجمه ژنا بخت‌آور

دکتر شوارتز در این کتاب مراحل را که باید برای نیل به قابلیت‌های فکر بزرگ پیموده شود، ترسیم کرده است. او در این کتاب می‌آموزد که چگونه با تمرکز روی مسایل عمده، از قید نکات جزئی و دست و پاگیر رهایی یابید.

این کتاب رمز و راز جادوی بزرگی را فاش می‌کند.

هیچکس کامل نیست

دکتر هندری وایزینگر، ترجمه پریچهر معتمدگرجی

این کتاب پیشنهادات عملی و سودمندی در زمینه بهبود روابط انسانی (که برای بیشتر مردم کار دشواری است) ارائه می‌دهد. خواندن این کتاب را به ویژه به کسانی که در روابط و مناسبات زناشویی خود مشکلاتی دارند، توصیه می‌کنم. پدران و مادران، همسران ناراضی و خرده‌گیر، مدیران، افراد عصبانی، کمال‌گرایان و آرزومندان روابط زناشویی بهتر، همه به این کتاب نیازمندند.

دکتر گلدن. استاد روانپزشکی دانشگاه کالیفرنیا

